

سه جوان مسلح به بانک شهر نو حمله بردند

دلیر دورانگی به مرسته دسرطان...

Ketabton.com



قرار داد توریدیسی هزار تن شکر عقد گردید

قرار داد توريد سي هزار تن شکر از اتحاد شوروي روز ۱۵ دلو بيس رياست تصدی شکر و نمائندگی وستوک اتوک شوروي در کابل عقد گردید .
قرار دادرا ښاغلي غلام حیدر تيس انحصار شکر و ښاغلي جياتوف نماينده وستوک اتوک امضاء کردند .
بموجب قرارداد مذکور شکر مذکوره در ظرف شش ماه از طريق بنادر تورغندي، حيرتان و شيرخان وارد افغانستان ميگردد .

مراتب تسليت و همدردی رئيس دولت و صدر اعظم به خانواده های مصیبت زده غوريان ابلاغ گردید

کھک های همه جانبه جمعیت افغاني سره میاشت برای آسیب رسیدگان قرای روزنگ و ده گرگان غوریان ادامه دارد .

در سومین مرحله توزیع معاونت های سره میاشت برای آسیب رسیدگان که روز ۱۴ دلو صورت گرفت پول نقد، البسه، بالابوش های مردانه، زنانه و طفلانه شامل بود .
ښاغلي عبدالنواب آصفی والی هرات پس از توزیع کمکها از کلینیک معاونت های عاجل وزارت صحتیه که برای واریسی امور صحتی آسیب دیدگان در کمپ دو پشته شروع و بکار کرده است دیدن نمود .

سیاسگذاری خود را نسبت به همدردی و کمک های همه جانبه که به تجویز دولت جمهوری جوان افغانستان با آنها صورت گرفته ابراز کردند .

مدیریت تبلیغات سره میاشت گفت موادی که همان روز توسط نماینده سره میاشت به ولسوالی غوریان ارسال شد شامل مواد غذایی پروتین دار و پوشاک گرم میباشد .
کمیته امداد به آسیب رسیدگان بعد از مطالعه و سروی مناطق آسیب دیده راپوری مبنی بر امداد مزید به آسیب رسیدگان به مقامات ذیصلاح ارسال نموده است .
قرار يك خبر دیگر از هرات سلسله توزیع

مراتب تسليت و همدردی ښاغلي محمد داؤد رئيس دولت و صدر اعظم روز ۱۴ دلو توسط والی هرات برای خانواده های که در جریان سیلاب تاریخی دلو در قرای روزنگ و ده گرگان غوریان اطفال شانرا از دست داده و آسیب دیده اند ابلاغ نمود .

همچنان بر حسب هدایت رئيس دولت روز ۱۴ دلو یکمقدار دیگر مواد امدادی از طرف سره میاشت برای آسیب رسیدگان به آفتوب ارسال گردید .

اهالی قرای متذکره طی معروضه که به والی هرات تقدیم نمودند مراتب امتنان و

د امریکې د پرمختیا اداره د کابل

پوهنتون د ځينو پوهنځيو د تعلیمي چارو په پرمختیا

استادان به له امریکا نه کابل ته او پنځه تنه استادان به له کابل نه امریکا ته مبادله شي.
د تړون د لاسلیک څخه دمخه د کابل پوهنتون رئیس اود امریکا لوی سفير د وينا په ترڅ کې ددغه تړون لاسلیک چه په فرهنگي ساحه کې د امریکا د متحدو ایالاتو او د افغانستان د جمهوریت تر منځ لمری تړون دی ددواړو هیوادو تر منځ دښو متا سباتو د لاینځنیت په لاره کې یو گام و باله .

کښی مرسته کوی

دغه تړون له مخی د امریکا حکومت ددرو کونو دپاره په کال کې څه ناڅه د پنځه شپيته زرو ډالرو تعلیمي لوازم لکه د لابراتوارونو او نورو سامان او آلات او دغه راز یو ویشیت سکالر شپونه دغو پوهنځيو ته ورکوی .
دغه راز پدغه موده کې په کال کې نه تنه

د امریکا د پرمختیا اداره د کابل پوهنتون د انجنیری، کرهڼی، ښوونې او روزنې د پوهنځيو په تعلیمي چارو کې د پراخاخیستو دپاره د څه ناڅه دری ملیونو ډالرو مرسته کوی .

پدغی همکاری پوری مربوط تړون د پنځشنبی په ورځ تر غرمی دمخه د کابل پوهنتون درئیس داکتر محمد حیدر او په کابل کې د امریکا د لوی سفير ښاغلي ایلیو تر منځ لاسلیک او مبادله شو .

د دولتي مطابعو سینما پرانیستل شوه

په هیواد د جمهوري نظم د ټینګیدو د فېلم په ښودلو سره د دولتي مطبعی سینما د سلواغی ۱۹ ورځ سهار په نېه نیمو بجو پرانستل شوه .
د اطلاعاتو او کلتور وزیر پوهاند داکتر نوین د سینما د پرانیستلو په دمراسمو کې و ویل د اطلاعاتو او کلتور وزارت غواړی د نورو غړو د آسانتیا په څنگ کې د دماورینو او کاریکرو دپاره دساتیری وسایل هم برابر کړی .
د اطلاعاتو او کلتور وزیر د دولتي مطابعو د سینما پرانستل د دماورینو او کاریکرو دپاره چه د اطلاعاتو او تعلیمي وسایلو د چاپ او خپرولو په خدمت بوخت دی د ساعت تیری یوه ګټوره وسیله وبلله .

د دولتي مطابعو دریاست اداری مرستیال ښاغلي محمد حکیم ناغزی د دولتي مطابعو د دماورینو او کاریکرو دپاره د آسانتیا د برابرولو په باب د اطلاعاتو او کلتور د وزارت د پاملرنو مننه وکړه .

دغه سینما چه له سلونه تر یو سلو پنځوس تنو پوری په کی ځانگیری په هغی کې به په هفته کې یوه ورځ مستند اخباری فلمونه او دغه راز داخلي او خارجي هنری فلمونه وښودل شي .

د دولتي مطبعی یوی منبع وویل :
افغان فلم د سینما تخنیکي وسایلو او د فېلم په برابرولو کې د دولتي مطابعو له ریاست سره همکاری کوی .



د کابل پوهنتون رئیس دکتور محمد حیدر او د امریکې لوی سفير ښاغلي ایلیو د همکاری موافقې د لاسلیک کولو په حال کې ښیي .



شنبه ۲۰ دلو ۱۳۵۲ برابر با ۱۷ محرم الحرام مطابق ۹ فبروری ۱۹۷۴

تاسیس مراکز رهنمایی در مکاتب

اخیراً سیمیناری بمنظور رهنمای تعلیمی و مسلکی برای مدیران و آمران لیسه ها، مکاتب مسلکی و تعلیم و تربیه معلم در وزارت معارف دائر گردید، که بموجب آن روی موضوعات و پروگرامهای رهنمای تعلیمی و مسلکی بحث و مذاکره صورت گرفت.

برای بلند بردن سطح و کیفیت تعلیم و تربیه هما نظور یکه تالیف و تدوین کتب آموزنده و مفید تدریسی، که مطابق شرایط و مقتضیات امروز باشد، امر ضروری پنداشته میشود، رهنمایی و تربیه معلم نیز تاثیر و نفوذ فراوان در تعلیم و تربیه معلمان دارد. چرا که کتب و وسایل تدریسی اساس آموزش و پرورش را تشکیل داده و معلم و سیله ارتباط است که زمینه تحصیل و آموزش را بحیث مربی، فراهم میسازد. پس اگر مربی خوب باشد و با شیوه های بهتر و اصولی شاگردانش را رهنمایی نماید، نتیجه همان است که شاگردان خوب و موفق تربیه و تقدیم اجتماع خواهند کرد.

تعلیم و تربیه معلمان که تا زهنگار تدریس شروع میکنند، باید از طرف متخصصین و اهل تجربه که تجربه کافی در قسمت مسایل تدریسی دارند، صورت گیرد. و این رهنمایی نه تنها بشکل نظری بلکه بصورت عملی نیز در داخل صنف تطبیق گردد. زیرا در بسیاری از مکاتب در مرکز مضامین مسلکی تدریس میگردد که معلم پسروی دروس نظری باید شاگردان را در کارهای عملی نیز رهنمایی نماید.

با توجه باین نکته که وزارت معارف مراکز رهنمایی را در مکاتب تاسیس مینماید امکان آن موجود است تا رهنمایی تعلیمی و مسلکی بصورت نظری و عملی در خود مکاتب در مرحله اجرا گزارد شود. و متخصصین به همراه معلمان در صنف شیوه های عصری تدریس را نشان دهند.

باید متذکر شد که تاسیس مراکز رهنمایی به منظور بلند بردن کیفیت تعلیم و تربیه در اطراف کشور نیز بسیار مفید خواهد بود، چه تاسیس همچو مراکز در مکاتب و لایات زمینه فرا گرفتن و آموزش بهتر را مساعد ساخته و در تعمیم و تطبیق شیوه های بهتر مسایل تعلیمی مثمر تر واقع خواهد شد.

چون معارف بحیث یکی از ارگان های آموزش در اجتماع، نقش بسیار عمده در قسمت تربیه اطفال و جوانان کشور دارد هر قدر زمینه را برای سواد آموزی عالیتر مساعد سازد بهمان اندازه افراد روشن تر و منورتری تربیه و تقدیم جامعه خواهد کرد.

تدویر سیمینار اخیر در وزارت معارف در مورد رهنمای تعلیمی و

مسلکی مدیران و آمران، اقدام بسیار سودمند بوده و زمینه را برای آموزش هر چه بیشتر شاگردان مساعد ساخته و در بلند بردن کیفیت تعلیم و تربیه موثر خواهد بود.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

در دفتر مدیر

از درکه درآمدم، در اداره دونفر از همکاران مجله آمده بودند، چون هنوز صبح زود بود. مرد چاقی هم با گونه های کوفته بود، که به اطراف دهنش لنگر انداخته بود، مشغول خواندن روزنامه می بود، لبهايش را باز و بسته میکرد بطور یکه لمبوس هايش تسکین میخورد.

وقتی متوجه من شد اخبار را گذاشت بالای میز، عینکهایش را از چشماتش برداشت و خود را از چوکی کمی پیش کشید و دوباره تکیه کرد.

بعد دو سه مرتبه گلویش را صاف کرد و گفت: پس شما مسئول این اداره هستید.

— بلی، اگر امری داشته باشید فرمایش کنید تا...

او که خیلی عجله داشت و کمی هم چندی بود گپ های ناگفته را در هوا از دهنم گرفت و گفت:

— من قبلاً در مایشم را از سال نموده ام، به یقین که رسیده، چون همیشه نوشته هایم را بدست آدمی مطمئن میفرستم. ولی آخرین نوشته ای من به نشر نرسیده است، من بالای این یکی بسیار زحمت کشیده ام، از همین سبب از راه نسبتاً دوری میایم، ببینم چرا، آنرا نشر نکردید؟

و بعد از عنوان نوشته یی نام میبرد که در بیش از بیست صفحه تحریر یافته است.

— نوشته شما را دیده ام و اقوام مضمون خوبی داشت و لی جملات و کلمات آن طوری بود که...

— مثلاً چطور؟

... و ما آنرا دست زدیم و بعد به نشر رساندیم. منتظر نخواستیم اسم شما را روی آن بنویسیم. و شما هم نوشته را نشناختید.

— عجیب است من که تازه نمیشناسم؟ امکان دارد اصل نوشته را دوباره بمن بدهید تا نگاهی به آن بیندازم. او نوشته را میگیرد و اتاق را ترک میگوید.

در حالیکه انتظار داشتیم او عصبانی شود، خشم بگیرد و یا حرفهای دیگری بزند.

اسلام و زندگی

ع . هـ

مسیر واحد قافله‌ها

کائنات پهنای را که خداوند برای انسان تسخیر کرده است به نفع بشریت استفاده کند و سرنوشت زندگی را بدست خویش بسازد که این بذات خود عبارت از وفای بوظیفه خلقت الهی در روی زمین است .

قیام انسان برای تأمین و برآورده ساختن این مرام‌ها در داخل حدود و شرایط خلقت ، طاعت و عبادتی بشمار می آید که در نتیجه آن از سعادت آنجهانی بهره مند میگردد .

این فلسفه اسلامی آن عده انسان‌هایی را که در راه تأمین سعادت بشری و استفاده از سرمایه های مشهود و نهفته کائنات دست به کار میشوند و برای بهره برداری از نیرو های تسخیر شده و مبارزه ای این جهان ، به تناسب طاقت و قابلیت خویش جستجوی نمی نمایند و حتی اینکار را وظیفه خویش هم نمی پندارند ، به پیشگاه آفریدگار ، مرکب بقیه در صفحه ۵۶

آفریدگار جهان ، آنرا برای بشریت قبول کرده است .

این روش و طریق عبارت از آن است که کار و عمل را بشکل عبادت می بخشد و خلقت انسان را در روی زمین ، مطابق به قانون‌هایی حتمی می‌شمارد و خلقت را در چوکات کار نتیجه‌گیری ، ایجاد فراوانی ، نمو و عدالت بطوریکه همه مردم و سبایل زندگی خویش را بدون احتیاج و ظلم فراهم یابند ، نمایان می‌سازد .

اسلام چون خلالت و پیشبرد امور انسانی بر وفق شرایط الهی ، وظیفه اساسی انسان درین جهان میداند ، از نیرو متقاضی آن است تا اعمال او مطابق با ایجابات خلقت الهی جریان یابد ، یعنی فعالیت ها و کردار های انسان تمرینش باشد ، کارهایش نتیجه بدهد ، فراوانی و رفاهیت تعمیم یابد ، کلیه استعداد ها و مواد نهفته زمین و تمام نیرو های خام این

بدهند ، چنانچه عین همین توصیه و تائید خویش را در جانب مقابل این موضوع نیز عملیه بنمایند .

واقعاً اندیشه جدایی میان دنیا و آخرت بنام یک پندار دوزخ حقیقت و دور از طبیعت زندگی ، پدیده ای است انحرافی که در نتیجه انحرافات و تاریک بینی های ناشی از طرز دید نارس و ناقص ، و از اجتماعات انسانی و بخصوص اسلامی گردیده است .

اکثون برای نمایاندن ارتباط مستقیم راه دنیا و آخرت این یک مثال رامسی آوریم ، همانطوریکه ایمان ، تقوا و اعمال نیکو و مفید ، سبب آبادی و پیشرفت این جهان است . همچنان موجب رضای خداوند و دریافت سعادت اخروی نیز هست .

این است اصل در طبیعت حیات انسانی ، لیکن این اصل وقتی تحقق می پذیرد که قیام زندگی بر اساس و طریق صورت گیرد که

استحکام دین اسلام در روی زمین ، جز بغیر تأمین مصلحت و سعادت انسان عا در این جهان و آن جهان نیست و قاعده ایمان و عمل نیز در اسلام به همین معنای دیگری درخود ندارد .

فردین اسلام ، از آنجائیکه بایک برنامه منظم و جامع الاطرافی برای خوشبخت ساختن دنیای بشریت ، مساعی بفرج می‌رود ، اساساً مرز و سرحد فاصلی میان هر دوره دین و دنیا کشیده نشده و این دین ، تنها راهی است که رهسپار آن میتواند هم مظاهر نیکو و پسندیده دنیا را در یاد و هم از پیروزی های بی مانند آنجهان برخوردار گردد و به عبارتی دیگر دین واقعی و حقیقی اسلام نقطه واحدی را تشکیل میدهد که سعادت دوجانبی بشری و آنکه تضاد و تناقضی در میان باشد ، با هم تلاقی و تمرکز مینمایند .

این راه ، راهی نیست که تنها عقیده ، ایمان شعور قلبی و تقوای محض ، بران حکم کند ، بلکه راه عمل و زندگی واقعی انسانی بسوده حقایق و واقعیت های حیات بشری و مصلحت های زاده این راه و روش ، همه برغان قانامی برای اثبات این امر بشمار می آیند .

روش ایمانی زندگی ، نه دین را عوض دنیای پذیرد و نه حاضر میشود سعادت آنجهان را در بدل خوشبختی و رفاه این جهان قبول نماید و بدین وسیله برای نیل بکامیابی جهان بعدی راه جداگانه و خاصی برای آن جهان تعیین کند .

امروز آئنده مردمی که ماهیت واقعی و حقیقت حیاتی دین اسلام را آنطوریکه درک نکرده و جزیه فروعات و مسائل سطحی و کوچک نیچیده اند ، هنوز با همان ذهنیت ها و طرز تفکر های انکشاف نیافته قبول ننموده اند که کاروان سعادت هر دو جهان از یک مسیر میگذرد ، بلکه ایشان برای دنیا راهی و برای آخرت راهی جداگانه و دور از راه دنیا تصور کرده اند ، از همینجاست که با اساس پندار و طرز دید آنها وقتی کسی بدنیال امور دنیایی در حرکت میشود ، راه آخرت از وی دور میماند .

و همچنان زمانی که در پی دریافت خوشبختی آخرت می براید ، امور دنیایی ، دیگر از او فرو گذاشت شده است .

اوضاع حیات جاهلیت و بقایای همراه کن آن ، حتی در روزگار نوین ، خط فاصلی میان راه زندگی دنیا و راه رسیدن به سعادت اخروی ترسیم نموده و بر آنهاییکه میخواهند در اجتماع انسانی طریق پیشرفت و نفع جویی از مظاهر زیبای این جهان را در پیش گیرند ، لازم می‌شمارد تا حرکت خویش را از مسیر جهان دیگر توقف

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند



از : عبدالحجیم عینی

زمانیکه حضرت خالد «رض» مصروف پیشرفت ها و فتوحات و همچنان مشغول برقراری اوضاع داخلی فارس بود نامه ای از حضرت ابو بکر (رض) برایش رسید که باید جهت مساعدت مسلمانان رهسپار شام شود ، حضرت خالد (رض) چون شهادت و شجاعت خود و سپاهیان را به فارسی ما نشان داده بود جهت تقویت سپاه مسلمانان در شام صرف پنج هزار نفر از سپاه خود را با خود گرفت و صحرائ شام را با سرعت عجیب و جرات شگفت انگیز در ظرف پنج روز طی نموده به بی‌موک شام رسید و در عرض راه از قوت و کاء و حسن تدبیر کار گرفته بسا وجود دیدن مشکلات زیاری هر چه تمامتر خورا به سپاه مسلمانان در آنجا رسانید .

در آنجا نیز فرماندهی سپاه اسلام را بدست گرفته تمامی سپاه را توحید بخشیده جهت حمله و شکست رومیان مبادرت ورزید و با اتخاذ پلان موعثر و تدبیر درست در تنظیم سپاه و از تجارب اندوخته خود از حدود سیاهان روم کار گرفته باعث فتح و کامیابی سپاه مسلمانان در شام گردید تا اینکه تمامی بلاد شام به تصرف مسلمانان در آمد .

عزل خالد رض از قوماندانی :

حضرت عمر «رض» از قوت و قدرت خالد (رض) واقف بوده در انکای خلقت حضرت

ابوبکر «رض» نظر خاص در موردی داشت و فکر می کرد که در شمشیر او قدرت است باز ها حضرت ابوبکر (رض) اشاره نمود که خالد (رض) را از فرماندهی سپاه عزل نماید ولی حضرت ابوبکر (رض) او را چنین جواب میداد که : اراده ندارم شمشیری که خداوند او را بسالای مشرکین آراسته باشد نام دم .

زمانیکه حضرت ابوبکر «رض» وفات نمود و با حضرت عمر «رض» بیعت خلالت صورت گرفت حضرت خالد (رض) را از قوماندانی سپاه مسلمین عزل نموده ابو عبیده بن جراح را عوض وی مقرر کرد . چون فرمان تقرر ابو عبیده (رض) بحیث قوماندان سپاه و عزل خالد «رض» به ابو عبیده «رض» رسید تا ختم جنگ از اطلاع واستحضاری خالد (رض) حیا نموده همچنان خالد (رض) به قیادت سپاه مسلمین باقی بود بعد از ختم جنگ اراده خلیفه اسلام را بخالد (رض) ابلاغ کند .

چون عزل خالد (رض) برایش ابلاغ شد با اطاعت و اخلاص تمام پیش آمد نموده به ابو عبیده «رض» گفت : من شخص نیستم که اطاعت امیرالمومنین خلیفه اسلام را نکنم ، آنچه را که مامور شده ای عملی کن می‌خواهم بزرگان خویش اطاعت و آمران خود را احترام کنم .

حضرت خالد «رض» بعد از اطلاع عزل خویش

بحیث یکفر افراد عسکر تحت قیادت حضرت ابوعبیده شروع به اجرای وظایف خود نمود ، درحالیکه قبلاً فرماندهان عمومی سپاه بود سپس نیز از مشوره های مفید و تاکتیک های جنگی همچگونه مضایقه به ابو عبیده (رض) ننمود و از تجارب رزمی خود دریغ نکرد .

وقتیکه خالد (رض) وارد مدینه شده با حضرت عمر (رض) ملاقات کرد ، حضرت عمر (رض) بوی گفت : ای خالد «رض» قسم بخدا که تو نزد من محترمی و موقف پس عالی داری و ترا دوست دارم و بعد از آن روز نیز هرگز از تو در مورد چیزی سخنی نشنیده ام ولی درباره تو مرا فریب دادند .

حضرت عمر «رض» بتمام محالات چنین نوشت که : من حضرت خالد (رض) را از نگاه قهر و غضب عزل ننمودم بلکه مردم مرا فریب دادند و بعد از مدتی شدم که مبارزانه ای برپا شود پس مناسب آنرا دیدم تا مردم بدانند که تمامی کار ها به اراده خداوند است .

حضرت عمر (رض) با این مکتوب خویش موقف ثابت حضرت خالد «رض» را تشریح نموده از وی تقدیر بعمل آورد و بفضل و حقیقت آن اعتراف کرد و مردم فهمانید که بوی اعتماد نموده پیروزی ها و پیشرفت های ویرا نادیده نگیرند و از مهارت و تدبیر جنگی او تقدیر کنند و بدانند که پیروزی جز نزد خدا نیست .

این خود واضح و همیما است که خالد (رض) با این عمل خود مردم نمونه ایثار و قربانی و اطاعت اولوالامر را آموخت و البته تاریخ ازین مهارت ، تدبیر و پیش آمد چنین یک قهرمانی بزرگ هرگز فراموش نخواهد شد .

تلاش غرب برای رفع مقاطعه نفتی اعراب

های غیر سو سیاستی را بمصرف میرسانند.

قرار است درین کنفرانس تدبیر محافطوی انرژی، پس انداز و صرفه جویی نفت در کشورهای شامل کنفرانس و انکشاف منابع تعویضی انرژی و مواد سوخت جستجو شود و علاوه بر این کنفرانس برین موضوع هم بحث میشود که در دوره ها و حالات اضطراری چطور از منابع انرژی یکدیگر مشترک استفاده نمایند. همچنان راجع به این موضوع بحث صورت میگیرد که در امر تحقیق در انکشاف منابع انرژی چطور مساعی خود را تنظیم نمایند و گذشته از آن راجع به روش و پالیسی پولی و اقتصادی خود که در مورد مسأله انرژی متمرکز و مفید ثابت میشود باید از نزدیک مطالعه و همکاری نمایند.

گرچه کشورهای جامعه اقتصادی اروپای غربی راجع به اشتراک درین کنفرانس تا همین اواخر هم اختلاف نظر داشتند و فرانسه حتی ابراز هم نکرده بود که آیا اشتراک میکند و یا خیر ولی در جلسه ۱۶ دلو اعضای بازار به توافق رسیدند که باید درین کنفرانس اشتراک نمایند و به تعقیب آن فرانسه هم رضایت خود را مبنی بر اشتراک در کنفرانس مذکور اظهار نمود.

نتیجه کنفرانس هر چه هست باشد، ولی آنچه غایب مسلم فکر میشود این است که این کشورها بهر ترتیبی که هست باید از نفت جهان اعراب مستفید شوند. چنانچه این کنفرانس اصلاً به تعقیب یک سلسله دید و بازدیدهای مقامات رسمی جهان عرب و کشورهای غربی صورت میگیرد که هدف این دید و بازدیدها همانا فراهم آوردن زمینه رفع مقاطعه نفتی در برابر غرب میباشند. ازین که بگذریم هنری کیسنجر وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا به تعقیب ابراز خوشبینی در مورد رفع مقاطعه نفت بتاريخ ۱۸ دلو اظهار داد که اگر بقیه در صفحه ۶۰

امریکا آنکشور طوری نشان داد که گویا ازین ناحیه متاثر نمیشود و خود آن ذخایر نفت در دورد و آنرا برای رفع نیاز مندی خود بکار میاندازد و حتی اعلان کردید که از ذخایر نفت ایالت الاسکا استفاده بعمل میآید و نفت را از آن یا لیت ذریعه پایپلاین ها به سواحل غربی آن کشور انتقال میدهند. اما بعد معلوم شد که این ها غالباً یک سلسله مانور ها بوده است. چه به تاریخ ۲۹ جنوری سال جاری مجلس سنای ایالات متحده آمریکا فیصله نامه ای را به تصویب رسانند که در آن «نگرانی عمیق» این مجلس نسبت به بلند رفتن قیمت نفت تبارز داده شده است. همچنان مذاکرات و مشوره ها و اتخاذ تدابیر جهت جیره بندی نفت در آنکشور هم مؤید آنست که گویا این کشور



نیازمند جدی نفت جهان خارج و بالاخص شرق میانه میباشد. ازین موضوعات که بگذریم. ریچارد نکسن رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا پیشنهاد کنفرانس را در واشنگتن نموده است که در آن کشورهای عمده مصرف کنند نفت اشتراک نمایند، و راجع به پالیسی مشترک شان مبنی بر بحران انرژی و ازدیاد قیمت نفت مذاکره نمایند. قرار است این کنفرانس به تاریخ ۲۲ دلو در مرکز ایالات متحده آمریکا منعقد گردد.

طوری که پیش بینی شده است درین کنفرانس نه کشور جا معه اقتصادی اروپا یعنی انگلستان، آلمان غربی، فرانسه، ایتالیا، بلجیم، دانمارک، هلند، لوکسمبورگ و آیرلند اشتراک نموده و همچنان کانادا و جاپان در آن اشتراک می نمایند. چنانچه معلوم شده است این کشورها تنها هشتاد و پنج فیصد تمام تولیدات انرژی کشور

جبران کسر بیلانس تا دیات خود بعضی از کشورهای این بازار به اندازه معتناسبت با پول نیازمند میباشند.

بلند رفتن قیمت نفت باعث آن میشود که در مصارف کشورهای اعضای جامعه اقتصادی اروپا ملیونها دالر ازدیاد بعمل آید و هم در تجارت خارجی آنها تقلیل وارد گردد. مختصر اینکه بغیر از پیش بینی های اهل فن انقلاب سیون درین کشورها به ده فیصد بلند خواهد رفت.

گذشته از مطالب متذکره مظاهر تأثیرات مقاطعه نفت واز دیاد قیمت آنرا به اشکال و انواع مختلف در کشورهای غربی ملاحظه نمودیم. چنانچه در بعضی کشورها جیره بندی نفت جهت صرفه جویی و جلوگیری از قلت آن بکار برده شد

بعضی از سرعت حرکت موثرها کاستند و بعضی موثر رانی را بروز های یکشنبه منع قرار دادند و حتی در بعضی جاها امر شد که درجه حرارت مرکز گرمی ها را کنترل کرده و پائینتر حفظ کنند که این ها همه و همه در اثر مقاطعه واز دیاد قیمت نفت جهان عرب و حوزه خلیج ایجاد گردید.

قابل تذکر که است مقاطعه نفت نه تنها کشورهای پیشرفته صنعتی اروپای غربی، آمریکا و جاپان را متاثر ساخت بلکه بر تعدادی از سایر کشورهای جهان هم بی تأثیر نبوده است.

عده ای از مبصران معتقد بر این اند که آنچه باعث شده است ایالات متحده را وادارد تا در حل معضله شرق میانه از نزدیک علاقه گرفته و آنرا خاتمه دهد همین مقاطعه نفت بوده است.

گرچه به تعقیب مقاطعه نفت کشورهای غربی بر ایالات متحده

جنگ ماه میزان شرق میانه بین اعراب و اسرائیل اگر در نخستین مراحل و در قدم اول باعث آن شد که طرفین متحارب زیانهای سنگین جانی و مالی را متحمل شوند، در قدمهای بعدی سبب آن گردید که کشورهای جهان مخصوصاً صومالیه صنعتی غرب و جاپان زیانهای زیاد اقتصادی را از آن متحمل گردند. البته طوریکه معلوم است این خساره و زیان در اثر مقاطعه واز دیاد قیمت نفت اعراب بر کشورهای غربی و آنا نیکه فکر می شدند از اسرائیل طرفداری میکنند واز رد آمد.

حقیقت این است که سلاح نفت برای نخستین بار هنگام جنگ اخیر شرق میانه از طرف ممالک عربی مورد آزمایش قرار داده شد و در همان بدو امر این سلاح موثرانه به کار رفت. و طوریکه ملاحظه گردید در اثر مقاطعه نفت یکتعداد از کشورهای اروپای غربی، ایالات متحده آمریکا و جاپان متحمل زیان های اقتصادی زیادی شدند.

درین کشورها ناشی از بلند رفتن قیمت نفت بیکاری به پیمان زیاد بوجود آمد، چنانچه در ایالات متحده آمریکا و جاپان متحمل زیان کار آنکشور فیصدی بیست و دو در ماه جنوری سال جاری به پنج اعشاریه دو فیصد از دیاد یافت. و این امر به نوبه خود باعث آن گردید که فیصدی مزد پائین آید و هم نرخ سایر مواد حیاتی بلند برود که این خود در پهلوی سایر عوامل نتیجه بحران و بلند رفتن انرژی و نفت بوده که به اثر مقاطعه نفت اعراب ایجاد گردید.

در اروپا مخصوصاً بین کشورهای های بازار مشترک در نتیجه بلند رفتن قیمت نفت در بیلانس تا دیات این کشورها کسر پیش بینی شد. ورابوری که از طرف اداره این بازار نشر شده حاکی از آن است که بحران انرژی واز دیاد پهای نفت باعث آن خواهد گردید که نرخها در کشورهای های بازار بلند برود و قدرت و رقابت تولیدی آنها تقلیل یابد. بر این

جوایز

مطبوعاتی

رسد تا مردم نیز در مورد اثر مذکور قضاوت کنند. زیرا مردم بهترین محک است برای تشخیص و ارزیابی آثاریکه به نشر میرسد.

طبق گزارش این منبع و زارت اطلاعات و کلتور در لایحه جوایز مطبوعاتی، يك وسعت نظر و جود دارد بدین معنی که اشخاص را در قسمت نحوه و چگونگی آثاریکه بوجود می آورند راهنمایی مینماید.

همچنان آثاریکه در گذشته بوجود آمده و جایزه نگرفته باشد، از طرف اداره جوایز مطبوعاتی و کلتوری پذیرفته میشود. باید متذکر شد که هیأت ژوری و کسانیکه آثار را مطالعه و در مورد آن قضاوت میکنند اشخاص خبره و اهل دانش میباشند. ژوری در هر کمیسیون متشکل از سه نفر که تسلط کامل در یکی از رشته های پنجگانه دارند، میباشد.

اداره جوایز مطبوعاتی آثار را از زمانیکه لایحه جوایز مطبوعاتی نافذ گردیده پذیرفته و هیأت های ژوری آنرا مورد مطالعه قرار میدهند.

منبع در جواب پرسشی گفت: جوایز مطبوعاتی و کلتوری برای اشخاصیکه در عمل مصدر خدمت شایسته برای تطبیق اهداف جمهوریت اتحاد و ایجاد روحیه تفاهم شوند نیز اعطا میگردد و این بخاطر آنست تا جوانان، روشنفکران و اهل دانش باتلاش و عطشان فراوان در راه استحکام و عملی کردن اهداف جمهوریت مصدر خدمتی گردند.

منبع گفت: جوایزی که در رشته های مختلف علوم طبیعی، هنر و علوم اجتماعی تعیین گردیده يك و یادو جایزه اول آن بنام علما و نویسندگان شهیر کشور مسمی گردیده است جای بقیه جوایزیکه برای آثار داده میشود سفید گذاشته شده است. در آینده این جوایز را نیز بنام اشخاصیکه با انجام يك کار فوق العاده ارزشمند مبادرت می ورزند مسمی گردد.

که در سابق و جود داشت کاملاً فرق دارد.

در قسمت قبلی آثار و اعطای جوایز در سابق تنها برای آثار ادبی و هنری جایزه داده میشد. در حالیکه اکنون برای علوم طبیعی، علوم اجتماعی و سایر اطلاعات کلتوری نیز جایزه داده میشود.

پولیکه برای برندگان جایزه داده می شد در سابق فقط دو صد هزار افغانی بود و حالا بیش از يك میلیون دو صد هزار افغانی میباشد. همچنان در گذشته فقط برای سسی اثر ادبی و هنری جایزه داده میشد که فعلاً مطابق لایحه یکصد و سه جایزه برای آثار در رشته های مختلف تعیین گردیده است.

همچنان در لایحه برای تشویق جوانان و کودکان در هر رشته جوایزی تعیین گردیده است. که البته آثار ابتکاری و نغز بیشتر مورد توجه خواهد بود.

منبع افزود آثاریکه مستحق جایزه شناخته میشوند بو سیله «دبیهقی کتاب چاپولو موسسه» به نشر می-

دانشمند خود را مکلف میدارد اثری بیا فریند و طرحی ایجاد کند تا برای انکشاف کلتور مترقی و روحیه وطن پرستی مثمرتر واقع گردد و هنرمند هنرش را و دانشمند خرد و دانشش را در راه ایجاد يك فردای روشن، بخدمت گذارد.

مجله ژوندون برای آنکه در مورد جوایز مطبوعاتی معلومات بیشتری را برای خوانندگان ارائه کرده باشد با يك منبع موثق وزارت اطلاعات و کلتور مصاحبه ای انجام داده است که اینک از نظر خوانندگان میگذرد.

منبع در مورد جوایز مطبوعاتی گفت: احیاء جوایز مطبوعاتی ازدو نقطه نظر شایان توجه میباشد اول اینکه از اهل علم و دانش تقدیر بعمل می آید و زمینه را برای جود آمدن هر چه بیشتر آثار علمی که از نظر محتوی و کیفیت بدردم مردم بخورد و بحال افغانستان مفید باشد، مساعد میسازد و دوم اینکه بانشر آثار این نویسندگان توجه مردم در قسمت مطالعه آثار داخل و کتاب خواندن مبذول میگردد. منبع گفت: اهمیت جوایز مطبوعاتی درین است که با جوایز مطبوعاتی

جوایز مطبوعاتی که زمانی کرد فراموشی بروی آن نشست، بمنظور تقدیر از آثار دانشمندان، علما و نویسندگان دوباره احیاء گشت، مطبوعات که همیشه مشعل دار فرهنگ در جوامع بوده است، این وظیفه را نیز به عهده دارد که از اهل قلم و تفکر تقدیر بعمل آورد. روی همین ملحوظ بود که وزارت اطلاعات و کلتور در صدد احیای جوایز مطبوعاتی و کلتوری برآمد.

لایحه جوایز مطبوعاتی که اخیراً با کیفیت و محتوای بهتر نافذ گردیده است نه تنها در زمینه ادبیات بلکه در ساحات سایر علوم اجتماعی و طبیعی جوایزی را شامل است. و این اصل نشانگر آنست تا در ساحات مختلفه علوم از صاحبان خرد و دانش قدر دانی بعمل آمده و مورد تشویق قرار گیرند.

لایحه جوایز مطبوعاتی بارو حیه تدوین گردیده است تا صاحب اثری، کارش را در جهت رفیع نیاز مندیهای ملی، تقویت بنیان تربیوی علمی، فرهنگ و انکشاف انتقادی و اجتماعی بکار بندند. بادر نظر داشت همچو يك روحیه باید متذکر شد که نویسندگان و

سه جوان مسلح به بانك

اختصاصی برای مجله ژوندون

راپور از ضیاء روشن :

● پولیس هنگام تیراندازی سارقین عبور و

مرور را در سرک مقابل بانك قطع کرده بود

● رگبار گلوله بالای موتر حامل سارق بانك

شیشه های موتر را بگلی درهم شکست



جمعه

يك سكه پنج افغانیکي شكاف شده است باوصف آنكه به هیچ کس اجازه دخول بداخل نمایندگی داده نمی شد بآنهم بارانه کارت مخصوص خبرنگاران که از مقامات پولیس پاس شده جریان را از نزدیک دیدم بروی اتاق شکسته های شیشه در داخل نمایندگی به اثر فیر سارقین بالای پولیس وموظفین بانك صورت گرفته بود دیده میشد صراف بانك درحالیکه رنگ چهره اش دگرگون می نمود وزبانش به لکنت افتاده بودگفت : پوره ساعت یکنیم (هفته گذشته) پولهای روزمره را جمع آوری کردم ومنتظر ماندم موتر مخصوص بانك آمده پولهارا به مرکز انتقال بدهم که در همین فرصت دوفر بالباس های خیلی شیک وكلاه شبو داخل بانك شده ویک نفر دیگر شان بانك به اثر اصابت گلوله به اندازه

از مردم از زوایای دور صحنه را متوجه هستند و یکی از شیشه های بانك به اثر اصابت گلوله به اندازه

اطخاریه مسلسل پولیس بقا صله نزدیک تر شنیده میشود هنوز که هیکل آن جوان بکس دار درپین درختان دیده میشد دفعتاً متوجه شدم سه نفر بالباس عادی ملکی درحالیکه همه مسلح بودند باتفنگچه های دست داشته فیر های هوایی میکنند وبه آن جوان دهنده اخطار توقف میدهند ولی جوان بی آنکه توجه به این فیرها واخطاریه ها بکنند از پارک شهرنو خارج وبصوب مسجد حاجی یعقوب فرار کرده از نظر ها ناپدید شده و سه نفر مسلح هم بدنبال وی روان شدند.

دیری ازیں تعقیب نگذشته بود که برعکس تعقیب کنندگان فیر چندین گلوله دیگر بدون لحظه مکث فضای پارک را به لرزه درآورد دانستم حادثه بوقوع پیوسته است يك حادثه مهم وجنائی ...!

حمله مسلحانه در نمایندگی پستی تجارتی بانك شهرنو.

بلادرنگ به محل واقعه رسیدم.. دیده شد اطراف نمایندگی پستی تجارتی بانك واقع شهرنو ازطرف پولیس در محاصره است وعده زیادی

طول پارک شهرنو را می پیمودم که دفعتاً صدای فیر گلوله تفنگچه از حرکت باز داشت. و همین فرصت بود که متوجه شدم جوانی شیک پوشی درحالیکه بکس سیاه در دست دارد مضطربانه، اما خیلی تند بصوب نامعلومی در لابلای درختان پارک شهرنو در حرکت است و آواز های



عبدالرسول

صفحه ۸



نجیب احمد

کشهر نو حمله بردند



سه حالت مختلف از سارقین که مخفیانه از طرف پولیس از ایشان عکس برداری شده است.

خود سارق نقل قول می کند و می نگارد :

او که ۲۲ سال دارد باریک اندام و بلند قد بوده اسمش را نجیب احمد بسر فضل احمد گفته شبوی قاغمه بسر و بالا پوش ماکسی زرد رنگ و دستکش های سیاه در دست دارد و جریان فرار خودش را از محاصره پولیس چنین شرح میدهد :

هرگز گمان نمی رفت که در بین بانک با پولیسان با لباس معمولی در حین اجرای نقشه مواجه کردم بنا بر آن وقتی احساس خطر کردم ناگزیر به فیر متقابل با پولیس ها جهت فرار پرداختم در داخل بانک اولین گلوله پای چپم را مجروح ساخت بناء مقابل با پولیس را بی فایده دیده از داخل بانک متواری شدم و لی دفعه متوجه شدم که اطراف بانک هم در محاصره پولیس های مسلح است و حتی پولیس ها برای عابریان هم موقع نمی دادند سرک مقابل بانک را عبور کنند زیرا آنها برای جلوگیری از فرار ما تمام جوانب را در نظر گرفته بودند... وقتی خود را در خطر بزرگ تر یافتیم در یک چشم برهم زدن دیدم تکسی والکاه (نمبر ۵۶۹) با راکبین خارجی اش برای آنکه از اصابت گلوله در امان باشد در گوشه سرک در چند متری بانک متوقف گردید فوراً جهت فرار دونفر از عابریان را تهدید و سپر فیر پولیس بطرف خود قرار داده سریع بطرف والکاه دویدم و نتیجه این فرار در حصه موتر والکاه دومین گلوله بود که بازوی راستم را سوراخ کرد باز هم خودم را تسلیم نکرده و بفرارم ادامه دادم و بایک حرکت در موتر والکاه را باز کرده و راکبین اش را بایک اخطار از موتر خارج کردم و خودم عقب اشترنگ موتر قرار گرفتم چون بطرف تیر موتر متواتر فیر گلوله جریان داشت راکبین موتر یکی بی دیگر بروی زمین دراز کشیدند و من موتر را به حرکت در آوردم و فهمیدم شیشه های عقب موتر نیز

بقیه در صفحه ۵۷

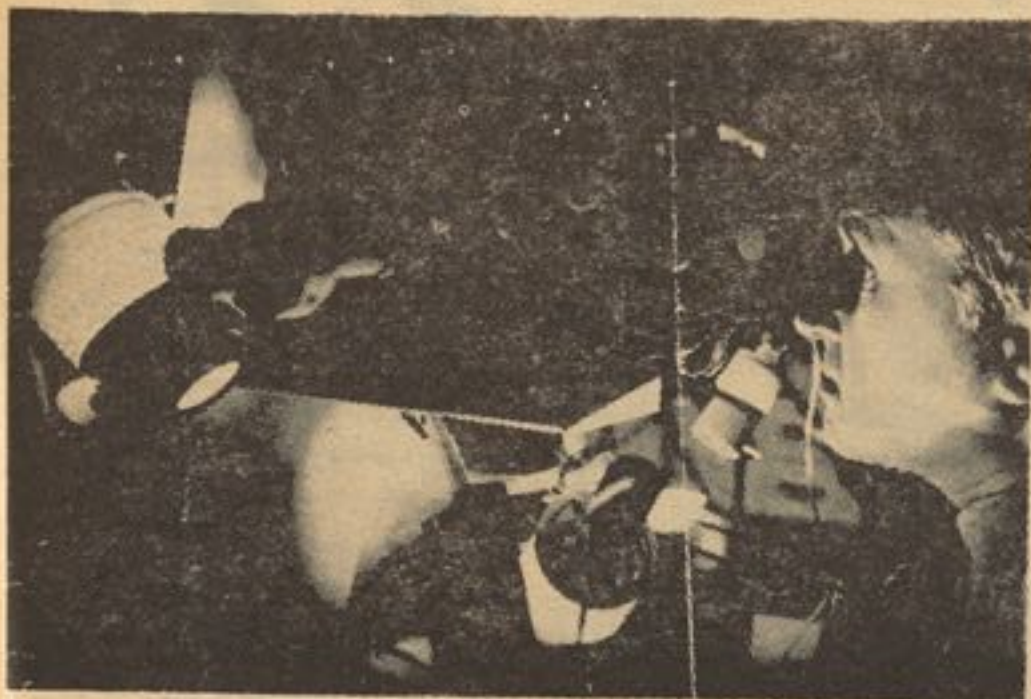
در اوایل وحله آنها از من سوال هایی کردند تا خواستم جواب بگویم که شخص دومی اشاره بطرف سیف پول ها کرده و با تفنگچه تهدیدم نمودند در همین هنگام پولیس داخل میشود و من هم بنا به دستور پولیس که ناگهانی وارد شده بود خودم را روی زمین می اندازم زیرا قبل از حادثه پولیس های موظف کابل از پلان سارقین واقف شده بودند و نفر شان در عقب اتاق مامورین بانک جای گرفته بودند و حینیکه سارقین دست سلاح بردند از طرف پولیس به ایشان اخطار (دست ها بلند) داده شد اما یک تن از سارقین چرخشی به دور خود زده بطرف پولیس بداخل بانک فیر کرد که متعاقب آن پولیس ها در عقب فیل پایه های بانک پناه برده به فیر متقابل آغاز کردند که در همین موقع دونفر از سارقین فرار کردند و سومی تسلیم پولیس گردید .

پولیس از حمله سارقین واقف میشود .

یک منبع پولیس کابل گفت پنج روز قبل از حمله سارقین در نمایندگی پشتنی تجارتی بانک شهر نو پولیس توانست اعمال سارقین، گشت و گذار سارقین و سر انجام ایله گردی های سارقین را در نظر گرفته به تعقیب آنها از طرف پولیس جنائی اقدام کند چنانچه در جریان این پنج روز اسناد و عکسهای در دور و پیش و حتی در داخل بانک از متهمین توسط پولیس گرفته شد تا آنکه یکی دوروز تمام اطراف و جوانب داخلی بانک را از نظر می گذرانند و حمله را بروزی موکول می سازند که پولیس از چهار روز آن محل را تحت محاصره مخفیانه خویش قرار داده است تا آنکه روز موعود فرا می رسد یکن از سارقین را در داخل بانک گرفتار دومی را در حال فرار و سومی را ۱۹۰۰۰ **فرار عجیب و باور نکردنی:**

فرار سارق سومی را که با سه گلوله زخم برداشته بود پولیس عجیب و باور نکردنی خواند و راپورت زوندون این فرار عجیب را از زبان

د لیزر دورانگی په هر سته د سر صان ف



● د لیزر وړانګه د لمر دورانګی په نسبت بو

ملیارد څله قوی ده او پولادی پټر مخونه

د پټر و په شان پریکوی .

لیزر د بشری پوهی په نړۍ کې د وروستیو

شلو کلو مهم او غټه اختراع ده .

پریکول له او په آسانی سره وړاندې تله . طبیعي ده چه د فلم د عادی داستان له مخی ، جیمز باند باید نه وای مې شوی .

پدغه صحنه کی جیمز باند په یو عجیب ډول لدغه خطر څخه خلاصون مومی . خو دغسی یوه وړانګه لدغسی یو حیرت آور قدرت سره ، تشس یو سینمایی تصور نه دی بلکه د وروستیو پنځلسو کلو ډیر مهم بشری کشف گڼل کیږی .

علمی او تخنیکي انقلاب .

د دغی وړانګی نوم (لیزر) دی د (لیزر) له بیساری قدرت څخه نه یوازی د پولادو د غټو پارچو بلکه په طبی علو مو د الکترو نیکی دستګا وو په جوړولو او په ډیرو دقیقو اندازه اخیستلو کی چه تر اوسه پوری د انسان د پاره ممکن نه وو ، هم استفاده کیږی . دغه وړانګه په عکاسی را ډیسوی او

آیا تاسی جیمز بانسی (طلایی خپره) نومی فلم لیدلی دی ؟ په دغه فلم کېسې (۷۰۰) مامور تقریبا له منځه تللی ، هغه یی دیوه فلزی میز د پاسه ټینګ تړلی و اوله اسرارو نه ډکه قرمز رنگه رڼا له یوی عجیبی او غریبی دستګاه څخه خپریده . په دغه صحنه کی پنځم طلایی خپره لرونکی سړی د خپل دښمن ډله منځه وړلو د پاره په یو نوی ابتکار لاس پوری کړی وو یوه تیره او بریښیدونکی اړه یی په کار اچولی وه چه باید (۰۰۷) مامور یی په دوو بر خوینمه کړی وای .

جنایتکاره سړی ، په لومړی سر کی د دغی قرمز رنگه وړانګی بیساری قدرت خپل دښمن (۰۰۷) ته وښود . د هغه میز منځ چه جیمز باند ور پوری تړل شوی وو ، له پنځم پولاد څخه جوړ شوی وو چه دغه بیساری وړانګه هغه ډبیزو په شان

رواج شویدی او که وغواړو چه په آینده کی ددغو هیوادو د محصولاتو پلورلو محاسبه وکړو لیزر به هغه لویه ماده وی چه په نړی کی به را کړه ور کړه ور باندی وشي پدی توګه چه دنړی د ډیرو زیات پلورونکو تجارتی اقلامو ریکارډ به مات کړی .

ساده مگر قوی وړانګه :

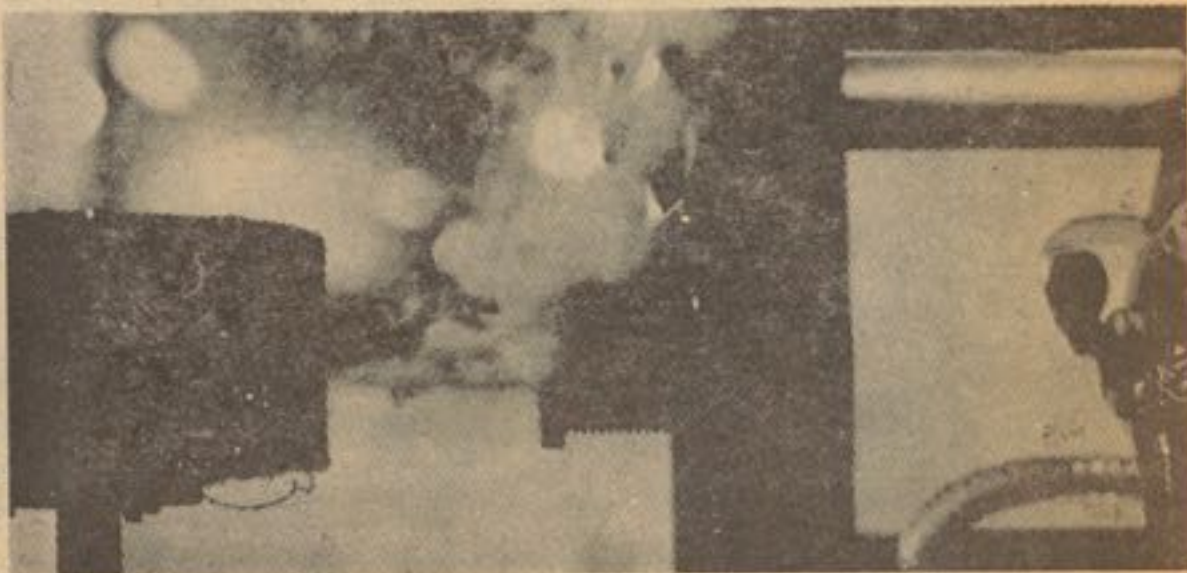
دغه د حیرت وړ وړانګه چه د انسان په نننی پوهه او صنعت کی یی دومره باارز بنسټه برخه نیولی او دومره د توجه وړ گرځیدلی ده ، په حقیقت کی له یوی ساده او معمولی وړانګی څخه پرته بل څه نه ده چه متراکمه او قوی شویده . دغه وړانګه چه د بشر په ژوندانه کی یی بیساری بدلون راوستی له کومه ځایه پیدا شویده .

په ۱۹۱۷ کال کی (آلبرت انیشتن) یو اتو فزیکي فورمول معرفي کړ چه د هغه په وسیله په آسانی سره داسی وضع منځ ته راوستله کیدای شوای چه وړانګه به یوه بشپړه نوی طریقه سره پیاوړی شی . په هغو ورځو کی دغه فرضیه څومره چه بنیایی د پاملرنی وړ و نه گرځید ، اوسمدستی هیره شوه . کلونه تیر شول او په ۱۹۵۸ کال کی د وو تنو امریکایی فزیک پوهانو د (آرتو شاولو) او (چارلز تون) په نومو ، د یوی داسی دستګاه د جوړیدو بنسټ کیښودل چه کولای شی وړانګه خو ځله

تلویزیونی سیستم کی د انقلاب د منځ ته راتلو سبب هم شویدی . ددغو پوهانو شمیر چه نن ورځ د (لیزر) د وړانګی او د هغی د ډول ډول استفاده په باره کی نه څیړنه کوی څه د پاسه ۵۰۰۰ تنوته رسیږی او هر کال تقریبا دوه زره مقالی د لیزر دورانګی په باره کی خپریږی . د دغی وړانګی د لمن پر احوالی د نړی د خلکو په ژوندانه کی دومره زیات دی چه د دغی خانګی یو پوه داکتر (هورست وبر) د برلین له صنعتی پوهنتون څخه وایی : (تر اوسه پوری دا امکان لاس ته ندی راغلی چه د انسان په ورځنی ژوند کی د لیزر دورانګی د په کار لویدلو پراخ ډګر وټاکل شی .)

اوس اوس له هغه وخت څخه زیاته موده نه تیر پړی چه بشر د لیزر وړانګه پیژندلی ده ، خو د استفاده برخه یی دومره زیاتی شویدی چه دغه وړانګه اوس په مهمو تجارتی اقلامو څخه راغلی ده د مثال په ډول یوازی په امریکا

کی هر کال د لیزر د وړانګی د جوړوونکو مخصوصو ماشینو د پیروډلو د پاره څه ناڅه ۳۰۰ ملیون ډالرو لګیږی . د لیزر له وړانګی څخه استفاده او د هغی د دستګاه وو جوړول اوس اوس د نړی په اکثر و پر مخلو هیوادو کی



نفا روغی معالجه کیدای شی

مخصوصو شرایطو کی د رنځه داخلی گډوډی تر یوه نسبی نظم لاندی راوستله شی . د لیزر د دستگاه په اصلی هسته کی چه هماغه (روبین کریستال) دی ، په سلو کی پنځه کروم استعمال شوی دی او همدغه کروم دی چه (روبین) ته سور روبنانه رنگ ورکوی .

د روبین کریستال په دواړو هیندازه ډولو برخو کی فتونونه دو سره زیات حرکت کوی اودهر حرکت سره د هغوی په شمیر کی دومره زیاتوالی راځی چه په نتیجه کی د هغو انرژی زیاتیسری ... او دلته د لیزر وړانګه جوړیسری . (شاولو) نومی نامتو پوه په دغه باره کښی داسی وایی :

(په مونږ انسانانو کښی دلیزر کار داسی تشریح کیدای شی چه دوه تنه په ښار کښی حرکت کوی او خلک دومره د خپل نظم سره مل کوی چه له دوی څخه ورو وروپیوړی عسکر منځ ته راځی .

مخکښی وویل شو چه د(روبین کریستال) دواړه سرو ته د سپینو زرو په وسیله دهینداری په شکل اړول شویدی .

د روبین کریستال دیوه سرد سپینو زرو اندازه لږه ده پندی ډول چه یوازی یوه نازکه پانه ده . روبین بقیه در صفحه ۵۸

روبنانه سپینه رڼا لاس ته راځی . دا مساله مهمه ده چه وپوهیږو رڼا څرنگه منځ ته راځی .

مثلا د برښنا په خراغ کی ، دا پخپله لامپ ندی چه رڼا خپروی بلکه په هغه کی د ننه د نر یو سیمونو اتومونه دی چه رڼا ورکوی . د دغو اتومونو د کار څرنگوالی پندی ډول دی : کله چه د برښنا انرژی د برښنا دنری سیم اتوموته رسیری نو موړی اتومونه د ډیری لنډی مودی دپاره دغه انرژی ذخیره کوی اود هغی لنډی مودی له تیریدو څخه وروسته ، اتوم دغه انرژی دښکړو په شکل چه په حقیقت کی د وړانګی منبع ده او (فتون) نومیسری ، بیرته ورکوی .

باید وویل شی چه په یوه الکتریکی لامپ کی د (فتون) په شکل ددغی انرژی بیوته ورکړه په یوه شیبی کی په ملیاردونو ځله بی له کوم قانون یا گډوډی څخه هماغه شان چه خپریسری ، د یو بل په دننه کی حرکت کوی . له خوپړیو راهیسې بشر د یو وسیلی په لټه کی دی چه تر دی زیات هم په وړانګه کی ځلاند راځی او په علم او صنعت کی له هغو څخه د یوه بنسټ په شان کار واخیستل شی .

د لیزر جوړوونکی امریکا یسی (ما یمن) ثابتوی چه امکان لری په

نوم او داستفادی ځای :

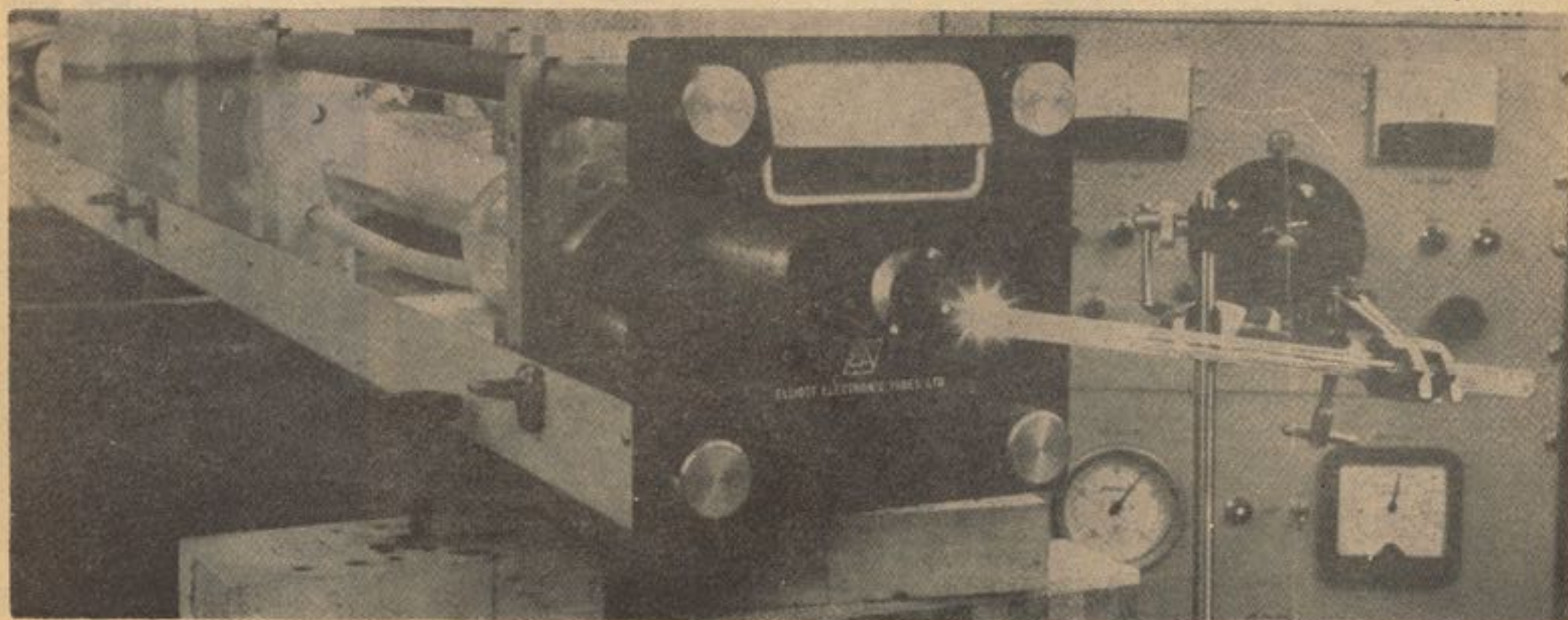
امریکا یانو د دغه کریستال دپه کار اچولو د پاره په لومړی سرکی یوه داسی نوم ته اړتیا درلوده چه ددغی نوی انرژی د معنی او قدرت ښکارندوی وی او د دغه کار دپاره یی په ساده ډول یونوم غوره کس چه د هغه د امریکایی نوم دکلماتو د لومړیو تورو څخه جوړ شوی وو یعنی : (د وړانګی پراختیا د تشعشع د قشر د منظم کیدو په وسیله) . کله چه د لیزر د وړانګی په باره کی خبری کیږی ، د هغی رڼا له منبع څخه یادونه کیږی چه د معمولی رڼا له منابعو څخه تو پیر لری .

د الکتریکی خراغ رڼا ښوونکی قوه ، یاد لمر وړانګه یا اصلا د رڼا حقیقی معنی د بیلو بیلو ټولو رنگونو د گډون څخه عبارت دی ، مثلا د ټولو رنگونو مجموعه او مخلوط هماغه سپینه او روبنانه رڼا ده چه ټول یی ونیو .

که سپینه رڼا د تجزیه کیدو د پاره له یوه ښښنه یی منشور څخه تیر کړو ، له دی امله چه له ټولو رنگونو څخه هر یو له منشور څخه د تیریدو دپاره ځانگړی زاویه لری سپینه رڼا په یوه بشپړ سره اوشنه رنگونو تجزیه کیږی او که دغه رنگونه بیرته سره گډ شی ، هماغه

پیوړی کړی ، خو د دغسی یو ی دستگاه جوړ ښت شروع نشوه . په دی ډول دغه داستان د خپلو لوړو او ژورو پرا وونه وهل .

بیا هم دوه کاله تیر شول ، دا ځل یو بل امریکایی فزیک پوه چه (تیدور مایمان) نومیده ، د یو ی داسی دستگاه په جوړولو بریالی شو چه وړانګه یی متراکمه او پیوړی کوله ددغی دستگاه جوړښت دومره ساده او په زړه پوری وو چه ښایی د سادگی له امله یی وه چه بشری پوهه دی ته مجبوره شوه چه خپل دومره وخت د جوړولو د پاره یی ولگوی . د دغی دستگاه جوړښت پدی ډول دی : له مصنوعی ښښی څخه یو راز جنس په صنعت کی شته چه (روبین کریستال) نومیسری . دغه جنس د لسو سانتیمترو په اوږدوالی او د یوه عادی پنسل په پنځه والی په ډیر دقت سره توپل کیږی پدی ډول چه ټولی برخه یی صافه او مساوی وی د دغه کریستال په شاو خوا کی د لامبو سیمونه چه د سپینو زرو له بخار څخه جوړ شویدی ، د مارپیچ په ډول ایښودل کیږی د کریستال وروستی برخه په صاف ډول توپله شوی او د سرورزو په یوه وړوکی مخ پوښله کیږی چه د هینداری په شان معلومیږی .



سلام، من انیسه وهاب هستم



چهارده بهار رانیده است ، از هشت سالگی در رادیو تمثیل میکند . و اکنون هم در صنف هشتم درس می خواند .
در بیشتر پروگرامهای تمثیلی رادیو نقشهایی را عهده دار است و در کار خود نیز موفق میباشد .
در «عاطفه» که بزودی در استیج کابل ننداری تما شایش خواهیم نمود، در نقش «جمالو» ظاهر میگردد و در کلب جوانان نیز در نمایش دیگری سهم دارد .
می خواهد در آینده هم دکتر باشد و هم هنرمند و آرزویش است که در همه حال عنصر مفیدی برای مردم خود گردد .

● دیگران میگویند در وجود من استعدادی برای اکت و تمثیل هست که قابل بارور شدن است و خود دم نمیدانم این حرف تشویق است یا واقعیت

● تمثیل در استیج مشکل است، مشکلتر از تمثیل در رادیو
● من وقتی نقش غم انگیزی را بازی مینمایم خودم را فراموش میکنم و احساسی غصه آلود در جانم چنگ میزند .

شما برای مصاحبه دعوت نموده بودید .
مدیر خوش حافظه ما که تازه متوجه اشتباهش شده است لیکندی چاک دهانش را گشادتر میسازد و میگوید :
- آه! بلی و رویش را جانب من میگردد، معنی حرکتش را نمی فهمم و انیسه وهاب را دعوت بکنتمو مینمایم، قبل از آنکه صحبت شروع گردد، دقتی از نظر میگذرانمش با آنکه بگفته خودش چهارده بهار رانیده است در نظر اول هفت، هشت ساله بیشتر بنظر نمی آید، موی سرش را پسرانه قیچی زده ولیامنی هم که بتن دارد، بیشتر از آنکه دخترانه باشد بلیاس پسران شباهت دارد در نگاهش شایری کودگانه ی خفته است و در رفتار و حرکاتش نوعی تقلید از بزرگتران قابل تشخیص است .
از او میپرسم :

- خوب انیسه وهاب، شنیده ام در درامه «عاطفه» که بعد از چند سال دوباره بنمایش کشیده میشود تو هم نقشی داری، میتوانی بگویی چطور شد که بتیتر راه یافتی و...
- راستش را بخواهید، دیگران معتقدند که در وجود من استعدادی برای اکت و تمثیل هست که قابل بارور شدن است و خودم نمیدانم این حرف تشویق است و تعارف یا واقعیت، خبردارید که من در داستانهای دنباله دار و درامه های رادیو ، نقشهایی را بازی مینمایم و گاهی نیز در پروگرام «رادیویسی» ننداره بمن سهمی داده میشود، چندی قبل هم که در همین پروگرام باجمعی از کارکنان نمایش رادیویازی ام را ادامه میدادم، عزیزالله هدف که دایرکت «عاطفه» را عهده دار است باصلاح خودش کشف هنری نمود و از من دعوت کرد که ایفاگر «جمالو» در این درامه باشم، قبول کردم، تمرین را شروع نمودم و رضایت دایرکت را نیز جلب نمودم، تا ببینم تماشاگران این درامه درباره من و این درامه چه قضاوتی دارند .

از او میپرسم :

- خوب انیسه وهاب، شنیده ام در درامه «عاطفه» که بعد از چند سال دوباره بنمایش کشیده میشود تو هم نقشی داری، میتوانی بگویی چطور شد که بتیتر راه یافتی و...
- راستش را بخواهید، دیگران معتقدند که در وجود من استعدادی برای اکت و تمثیل هست که قابل بارور شدن است و خودم نمیدانم این حرف تشویق است و تعارف یا واقعیت، خبردارید که من در داستانهای دنباله دار و درامه های رادیو ، نقشهایی را بازی مینمایم و گاهی نیز در پروگرام «رادیویسی» ننداره بمن سهمی داده میشود، چندی قبل هم که در همین پروگرام باجمعی از کارکنان نمایش رادیویازی ام را ادامه میدادم، عزیزالله هدف که دایرکت «عاطفه» را عهده دار است باصلاح خودش کشف هنری نمود و از من دعوت کرد که ایفاگر «جمالو» در این درامه باشم، قبول کردم، تمرین را شروع نمودم و رضایت دایرکت را نیز جلب نمودم، تا ببینم تماشاگران این درامه درباره من و این درامه چه قضاوتی دارند .

چند دقیقه ساعت يك مانده است که انگشتی بدرمیزند و وارد دفتر زوننون میگردد، بی آنکه باغضای تحریر مجله که چرتشان لای سطور و کلمات مقالات و راپور های وارد سرگردان است، نظری بیندازد و یاز نگاه ثابت و دست جمعی شان خود را ببازد، متوجه مدیر مجله میگردد و با صدای بغض آلودی که سیمای بیرون روی آن اثر گذاشته است ، میگوید :

سلام ، من انیسه وهاب هستم .
مدیر زوننون که در میان انبوه کاغذ پاره های روی میز کار خود غرق است ، نگاه پرسیگر و کنجکاوش را روی چهره تازه وارد رحامیکند و بالحن بی تفاوت و همیشگی اش که خستهگی محسوس از آن خوانده میشود، جواب میدهد :

- خوب ؟
و در حالیکه باز هم با قلم سرخسرنکش تصحیح مقاله ای را دنبال میکند، ادامه میدهد، فرمایشی دارید ؟





رأنا آنجا که ممکن است انکشاف دهم .
- دیگر چه گفتنی داری ؟
- بنویسید ، که ...
- چه بنویسم ؟

- بنویسید که آواز ظاهر هویدا ، احمد طاهر و تاشناس رادوست دارم و بنظر من ایمن هنرمندان و هنرمندان دیگر گاهی باید برای اطفال پروگرامهای مجانی تر تیب دهند پروگرامهای گسه هم تفریحی باشد و هم آموزنده .

- خیلی خوب مینویسم .
می بینم که حرفی برای گفتن نمانده است ، برایش میگویم که سوال دیگری ندارم ، ازجایش می خیزد ، یخن کوتی اش را تا بالای گوشها بلند میکند ، صمیمانه دست میدهد و خدا حافظی میکند که باز دیگر متوجه لباس بچگانه اش میشوم ، قبل از آنکه خدا حافظی نمایم میپرسم :
- راستی چرا بیهوشی دوست داری پسروانه لیامن بیوشی ؟
- خنده می توخولم میدهد و میگوید خوشم می آید واز ذوق خود پیروی مینمایم .
چند لحظه بعد روی جاده برقی آهسته روان است و از سردی میلرزد .



- گاهی نه ، همیشه می خوانم ، من از این مجله خوشم می آید .
- از کدام صفحات ژوندون بیشتر راضی هستی ، وقتی شماره تازه آنرا باز میکنی کدام صفحه را اولتر می خوانی ؟
- صفحات شعر و داستانها را بیشتر میخوانم و خوشم می آید ، از خود راضی نشویید ژوندون واقعا مجله خوبی است و هر کسی باندازه فهم و مطابق ذوق خود مطلبی برای خواندن در آن مییابد .
- بعد از کار و درس چه سرگرمیهای داری ؟
- کتابهای مخصوص اطفال را می خوانم و گاهی نیز فیلمی را در سینما تماشا میکنم .
- میتوانی بگویی خوبترین فیلمی که امسال دیده ای کدام است ؟
- فیلم هندی «کوشش» .
- چه چیز این فیلم بیشتر خوشت آمد ؟
- بازی هنرمندانه اکتوران آن ، در این فیلم کمتی محاوره و صحبت وجود داشت و موضوع فیلم باحرکات و تمثیل نشان داده میشد ، ولی این حرکات و تمثیل آنقدر گویا بود که بیننده تمام موضوع را می فهمید و احساس میکرد من چنین فیلم هایی را بیشتر دوست دارم .

- خوب ایسه جان توهم در رادیو کار میکنی هم در تئاتر و هم برای دیدن فیلم های خوب علاقه داری و سینما میروی ، بگفته خودت از خواندن مطالعه ژوندون و کتب مخصوص اطفال لذت میبری ، پس چه وقت درس میخوانی ؟

- راستش اینکه من روز های رخصتی را بیشتر تفریح میکنم و در روز کار بلافاصله بعد از فراغت از کار رادیو در خانه درسهایم را مرور مینمایم و تا حالا هم شاگرد بدی نبوده ام ولی سال آینده اگر تمثیل در تئاتر وقت درس را بگیرد ناگزیر رهائش میکنم و به تمثیل در رادیو قناعت می نمایم .

- بکدام صنف درس می خوانی ؟
- صنف هشتم ، لیسه زرغوله .
- در آینده می خواهی چکاره شوی ؟
- یک طبیب خوب و یک هنرمند خوب طبیب برای اینکه احساس میکنم از این طریق خوبتر میتوانم مردم دردمند کمک نمایم و هنرمند هم برای اینکه ذوق واستعدادم

- نکستی بطور شد که در خرد سالی برادیو کشیده شدی ، چه کسی تو را تشویق نمود و باز دو جریان کارت از کمک چه کسانی برخوردار گشتی ؟

- آنوقت پدرم کارمند رادیو بود و برادر بزرگترم که ذوقی داشت گاهی خواندن می کرد که اگر طرف توجه واقع میگردد ، آوازش برای نشر از رادیو گیت میشد «ژیکلو» هم اسم یکی از خواننده های پر ادم بود که آن زمان خیلی شنونده داشت ، من هم این خواننده را پر ادم را تقلید نمودم ، پدرم مرا پیروگرام اطفال برد ، آوازم مورد پسند واقع گردید و بعد هم استعدادم را بداستانها و درامه ها کشاند و پدرم در خانه واستاد صادق در محیط کار همیشه مشوقم بوده اند .

- دوست داری بیشتر ایفاگر چه نوع نقش هایی باشی ؟
- نقش های ترازیدی .
- چرا ؟

- نمیدانم ، من وقتی نقش غم انگیزی را بازی مینمایم ، خودم را فراموش میکنم و احساس غصه آلود در جانم چنگ میزند دیگران هم میگویند من در چنین نقش هایی موفقتر هستم .

- بنظر تو کدام یک از همکاران شعبه ات در کار تمثیل موفقتر از دیگرانند ؟
- استاد صادق ، مشعل هنریار ، حبیبه عسکری و عبادی .

- چه دلیلی میتوانی ارائه نمایی که گفته ات را ثابت نماید ؟



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخن چند در باره تقویم و تاریخ

تصحیح بسیار لازم

باتقدیم معذرت از خوانندگان عزیز خواشمنند است در نقشه ستارگان که در صفحه (۲۵) شماره (۳۹) این مجله چاپ شده است مشرق را به مغرب و مغرب را به مشرق تبدیل و تصحیح نمایند.

موسفیر نسبت به فو تو سفیر کمتر است. بعد از کرو مو سفیر، کارونا قرار دارد که آن نیز وقتی که کسوف جزئی رخ دهد بشکل گاز آتشی دیده میشود. کار و نادر قسمت فوقانی قرار دارد و آنرا تاج آفتاب میگویند.

لکه های آفتاب

در سطح آفتاب لکه های بزرگ و تاریکی هم گاه بنگاه بنظر میرسد که بین آنها با کارونا رابطه عظیمی وجود دارد. هنگامی که فعالیت لکه های آفتاب ضعیف باشد، شعاع های نوری کارونا طولیتر و در خط استوای آفتاب نسبت به قطبین آن نمایانتر می باشد. اما موقع شدت فعالیت لکه ها، کارونا از آفتاب دور تر بنظر میرسد.

شکل لکه های آفتاب نا منظم است و قطر بعضی از آنها به شانزده هزار کیلو متر میرسد. بعضی از این لکه ها وقتی که در یک حاشیه آفتاب دیده میشود، تقریباً دو هفته بعد، در حاشیه مقابل آن بنظر میرسد و سپس از نظر غایب میشود، و باز دو هفته بعد در همان حاشیه اول دیده میشود این احتمال هم ممکن است که لکه ها مجدداً دیده نشوند و در طی مدتی که غایب شده اند بکلی از بین بروند. بطور کلی، مدت دوام لکه های آفتاب را بین ۹ تا ۴ سال و بطور متوسط ۱۱ سال حساب کرده اند و علت پیدایش آنها را انفجار اتمی گاز هایدروجن در سطح

زیادی که از داخل به سطح میرسد پدید می آید و بعد از مدتی از بین می رود و برآمدگی دیگر جای آنرا میگیرد. حد وسط قطر این برآمدگی ها ۱۱۲۰ کیلو متر است.

فوتو سفیر بو سیله طبقه دیگری که کرو مو سفیر یاد میشود احاطه شده است کرو مو سفیر وقتی با چشم قابل دیدن است که کسوف کلی رخ دهد در آن وقت به رنگ گلابی و بنفش دیده میشود، حرارت کرو-

میلو نها درجه میرسد. اگر نور آفتاب را تجزیه کنیم می بینیم که شامل تمام رنگهای است که قوس قزح (رنگین کمان) را تشکیل میدهد.

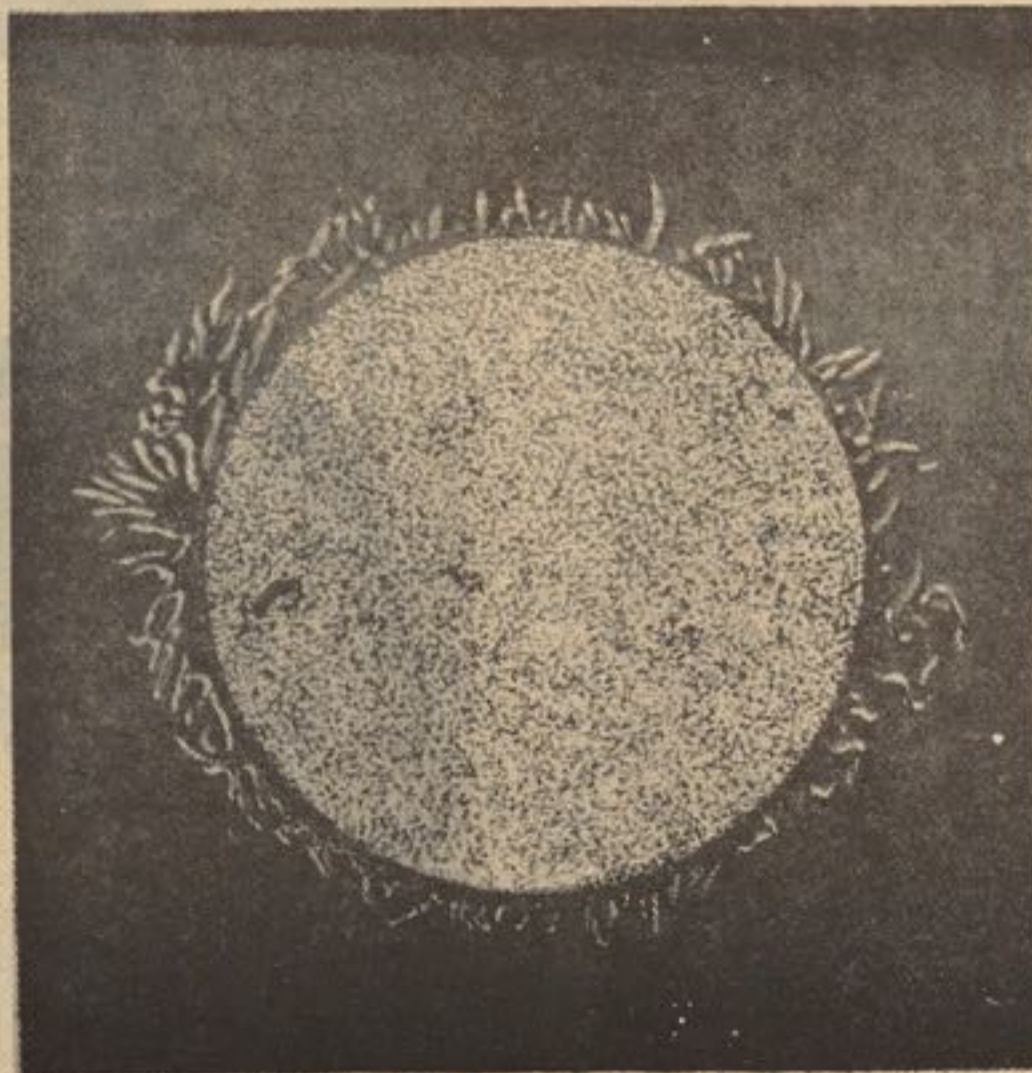
سطح آفتاب

سطح خارجی آفتاب را متشکل از سه قسمت متمایز دانسته اند: سطح تشعشعی آن که مولد انرژی و حرارت برای ما میباشد. فوتو سفیر نامیده شده است. در سطح فوتو سفیر برآمدگی های موجداری وجود دارد که بر اثر حرارت

سخن در باره منظومه شمسی بدون یاد آفتاب و ستارگان دنباله دار و شهابهای ثاقب و کیهکشان ناقص است. اما بحث در باره همه این پدیده ها با در نظر گرفتن این نکته که گفتگو از سیارات طولانی شد، شاید باعث ملال گردد، از این سبب: در اینجا مختصری راجع به آفتاب می آوریم و موضوعات دیگر را در وقت و محل مناسبتری مورد بحث قرار میدهیم.

آفتاب هم مانند دیگر اجرام سماوی ستاره ایست از ستارگان ولی بسیار بزرگ و نسبت به زمین ما دارای نور و حرارت بسیار که قسمتی از آن را به ستارگان شامل منظومه شمسی میبخشد اما درجهان پهناور خلقت که دارای هزاران کیهکشان و در هر کیهکشان هزاران منظومه شمسی وجود دارد، این بزرگترین ستاره منظومه شمسی ما، در حکم ذره ناچیزی است که هیچ بشمار نمی آید، معیناً شناختن آن برای ما که ساکنان یکی از سیارات آن می باشیم لازم است و خالی از دلچسپی نیست.

قطر آفتاب را مقدار ۱۳۸۴۹۹۲ کیلو متر تخمین کرده اند، وزن مخصوص آن ۱۴۱ مرتبه از آب ثقیل تر است و نور آن در ظرف ۸ دقیقه ۴۹۹ ثانیه به ما میرسد درجه حرارت در سطح آفتاب از ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ درجه سانتی گراد شروع میشود و هر قدر که به مرکز آن نزدیکتر شود زیادتر میشود تا به



آفتاب بالکه ها و دیگر متعلقاتش

غرب در چنگال جنایت

وقایع جنایی در آلمان غربی و به افزایش است



و فعالیت های جنایتکارانه را کاهش میدهند و حتی از بین می‌برند و ازینجاست که دانشمندان روانشناسی هیچگونه تردیدی ندارند که صحنه های قتل و جنایت فلمهای جنایی تلویزیون بخصوص تماشا گران کم سن را آماده آن می‌سازند که خودشان نیز به قساوت تمایل یابند.

نخستین وظیفه و اولین گام تمرینش در راه مجادله علیه جنایات آینده آنست که فلسفه تلویزیون بیشتر ازین قفس کودکان يك ملت نباشد.

و موضوع طلاق در بین نیست کودکان شهر بزرگ بر اساس عقیده روانشناسان، خودش را بیکس و بی سرپرست در روی کوچه احساس میکند. کودک بخود جرات و اجازه آنرا داده نمیتواند که در منازل و آپارتمانهای ضیق آزادی به بازی مشغول شود زیرا گریه نشینان و همسایگان دیگر بر علیه غالمقال و سروصدای بلند کودک قیام میکنند و اعتراض می‌کنند. کودک جرات و اجازه آنرا ندارد که در روی جاده ها و خیابانها به بازی پردازد، زیرا ازدحام ترافیکی حیاتش را بخطر می‌اندازد. عواقب این محرومیت آنست که کودکان همیشه اکثر وقت شانرا به خانه و آنهم در مقابل تلویزیون صرف میکنند و در پرده تلویزیون در طرف هر هفته عادی به طور متوسط جریان وقوع (۲۶) واقعه قتل، (۲۰) واقعه جرحه شدید جسمی، (۵۰) واقعه راجزنی و سرقت را با اشکال و صحنه های عملیاتی گوناگون تماشا میکنند، طوری که نوشته شد در هر هفته عادی و حالانکه در جریان بسیاری هفته های خاص و فوق العاده فلم های جنایی بیشتر را تماشا میکنند.

ناگون تحقیق درست علمی هم درین مورد صورت نگرفته که صحنه های قتل، زد و خورد و فلم های جنایی تلویزیون چه تأثیری بالای کودکان دارند. مرکز جنایی جمهوریست فدرال آلمان در سال ۱۹۶۶ در راه دریافت پاسخ در برابر این پرسش بدل مساعی نمودند که آیا جریان فعالیت و اعمال مجرمان از روی صحنه های فلمهای جنایی که در پرده سینما و تلویزیون نمایش داده میشوند، تقلید شده اند؟ در آن زمان پاسخ این پرسش بوضاحت منفی بود. بهمین صورت پرسش دیگری که آیا تعداد وقایع جنایی قهر آمیز در کشور هائیکه تراکم تلویزیون زیاد است، بطور واضح شدت روبه افزایش بوده؟ پاسخ کاملاً مثبت داشت ازین وضع چنین نتیجه گرفته میشد که پروگرامهای جنایی تلویزیونی اگرچه مستقیماً عامل جنایت پذیرفته شده نمیتوانست با آنهم حسد اقل اینگونه برنامه های تلویزیونی بطور غیر مستقیم عوامل مانع شدن جنایت، قساوت



در هر (۳۹) دقیقه يك واقعه اختلاف و یا تهدید به قتل بوقوع میرسد.



در هر (۹) دقیقه پی در پی يك منزل مورد غارت رهنان قرار میگیرد.



نمایشات تلویزیون جوانان رابه جنایت و شرارت میکشاند

این کافی نیست که آلمانها به افزایش بیشتر تعداد پولیسان و زیادتر ساختن پول برای شان اقدام کنند البته نیرومندی دستگاه پولیس قوی بدون شك ضرورت به پول بیشتر و همکاران زیادتر داردولی از همه مهمتر آنست که کودکان نیازمند والدین بهتراند



انحرافی ارتباطات انسانی و وابستگی های بشری در سرتاسر زندگی شان باقی بماند ، بسر میبرند و همه این تظاهرات علایق ضد اجتماعی در زمینه ارتباطات همزیستی ناسالم و وابستگی های پیروزی نیافته دوران ابتدایی کودکی ریشه دارند که بعدها سبب طغیان شان در مقابل قرارداد های اجتماعی میشود . این کافی نیست که آلمانها به افزایش بیشتر تعداد پولیسان و زیادتر ساختن پول برایشان اقدام کنند .

البته نیرومندی دستگاه پلیسی قوی بدون شك ضرورت به پول بیشتر و همکاران زیادتر دارد ولی از همه مهمتر آنست که کودکان

نیازمند والدین بهتر اند . آنچه رادر تربیه کودکان آلمانی بغلط و اشتباه انجام داده اند هچکس قادر بران

نخواهد بود که از انعکاسات بعدی آن جلوگیری کند . تمام آلمانها ناگزیر بودند که فرزندان

شان رادر محیط بیشتر بشری و انسانی تر از زمان و محیط تربیت خودشان تحت تربیه قراردادند و دوستان و همسایگان آلمانی مجبور بودند دوباره بیشتر از پیش بهمدیگر رسیدگی

کنند و علاقه گیرند ، زیرا این موضوع بوضاحت ثابت شده است که در ارتکاب جرم و جنایت

فقر و ناداری نقش اساسی نداشته بلکه این عدم عواطف و علایق بشری است که منشاء

همه جنایات میشود . تامین مجدد عواطف و علایق انسانی در نزد جر منی ها از عهده

پلیس پوره نیست بلکه ایشان خود مکلف اند درین راه مبارزه کنند و بهمدیگر یاری رسانند .

اینست واقعیت دردناک و هول انگیز زیستن در غرب که ارقام جدول زیرین بهترین نمایانگر آنست :

اقدام به قتل عمل جنسی
جمهوریت فدرال آلمان ۱۹۷۰ ۲۴۰۲ ۶۸۸۵ ۱۳۲۳۰ ۲۴۳۸۳۹ ۲۹۷۸۸۷ ۷۸۷۸۲
جمهوریت فدرال آلمان ۱۹۸۰ ۳۹۹۰ ۷۵۹۹ ۵۱۲۲۸ ۶۵۰۷۴۵ ۵۳۲۶۵۸ ۱۵۲۲۵۷
ایالات متحده امریکا ۱۹۷۰ ۱۵۸۱۰ ۳۷۲۷۰ ۳۴۸۳۸۰ ۱۶۹۳۰۰ ۱۷۴۶۱۰۰ ۹۲۱۴۰۰
درمقایسه با جمهوریت فدرال آلمان ۴۷۶۷ ۱۱۲۳۷ ۱۰۵۰۳۷ ۶۵۴۰۴۴ ۵۲۴۵۷۶ ۲۷۷۸۰۲

جدول فوق احصائیه تکانهنده و دردناک جرایم جنایی رادر زندگی مردمان غرب نشان میدهد . درد دین بالایی وضع کنونی جنایت رادر جمهوریت فدرال آلمان و در ردیف پایانترازان وضعیت بعدی سال ۱۹۸۰ رادر آن دیار نشان میدهد . اکثر کارشناسان متخصصین ابراز نظر مینمایند : وضع بدتر ازین خواهد شد ، چنانچه وضع آینده جنایات در سال ۱۹۸۰ در جمهوریت فدرال آلمان همچون وضع کنونی آن در ایالات متحده امریکا ست . به ارقام در ردیف آخرین بدقت بیشتر توجه بفرمایید .

کودکان نیز مانند بازی وساحه اند که هرگز نمیخواهند و نمیتوانند در قفس منزل زندانی شوند . در غیر آن بیشتر ازین وقایعی از قبیل آنکه دسته های خطرناک جانیان چون همین امروز یک منطقه شهر را مورد حمله قرار داده و تیور و جشتناکی را پیا سازند ، واقعه استثنایی خوانده نخواهد شد ، در غیر آن کودکان بر خوردن سالن دیگر حمله خواهند کرد و همدیگر را باخاک و خون خواهند کشید ، کلانسالان نیمه قوی کپنسالان بیدفاع را با ضربات مرگبار ازین خواهند برد و همه این وقایع ، یگانه واقعه قبیح و شگفت آور پذیرفته نخواهد شد ، بلکه عمومیت کسب خواهد کرد .

از بیایی پرایلم جنایت نوجوانان آنقدر بغرنج و پیچیده است که امکان ندارد درین نوشته کوتاه همه جانبه آنرا تحلیل کرد و بطور دقیق مورد بحث و بررسی قرار داد با آنهم بصورت اجمالی میتوان نوشت بر پایه عقاید موافق اکثر کارشناسان جنایی و روانی در انکشاف این پرایلم دوتکته اساسی نقش عمده دارند :

۱- اینکه برای نوجوانان امروز فضای تفریح وساحه بازی فوق العاده تنگ و ضیق است .

۲- آنکه کودکان و نوجوانان در محیط کثیرالنفوس و مترکم به تنهایی سپرده میشود

و در اکثر اوقات تنها در مقابل تلویزیون در نتیجه خشم و نفرت او بر خستگیهای توانفرسای زندگی بطور ناگهانی با وحشت و شرارت شدید و تند انفلاق خواهد کرد ، درست آلتوریکه الکساندر میچریخ دانشمند خبری و ورزیده جامعه شناسی آنرا فرمول بنسدی

نموده است : « این اندیشه و استدلال کافی است که عناصر آینده یا بعدی مشخصات کسر کتر انسانانی که در تجرد ، تنهایی و بیکی در

یکنواختی و یکسانی ، در خشونت و نارسایی عواطف و علایق همزیستی ، بلاقیدی ، بهعلاقگی و عدم پابندی و دبستگی به پیش آمد های زندگی ، در مجبوری های ژرف و فشار های

شدیدیکه در نزد اکثر جوانان دیده میشود و میتوانند بحیث عناصر تغریبی و عوامل



کارگران خارجی در آلمان غرب بیشتر از همه با همه یگر میزنند و تا سال (۱۹۸۰) ششصد هزار کو دکان کارگران خارجی در آلمان غرب به سر خواهند برد . قتل مجبوریات اعمال غارتگری اختطاف و کیسه بری ربودن عواده ها سرقت

۷۸۷۸۲	۲۹۷۸۸۷	۲۴۳۸۳۹	۱۳۲۳۰	۶۸۸۵	۲۴۰۲
۱۵۲۲۵۷	۵۳۲۶۵۸	۶۵۰۷۴۵	۵۱۲۲۸	۷۵۹۹	۳۹۹۰
۹۲۱۴۰۰	۱۷۴۶۱۰۰	۱۶۹۳۰۰	۳۴۸۳۸۰	۳۷۲۷۰	۱۵۸۱۰
۲۷۷۸۰۲	۵۲۴۵۷۶	۶۵۴۰۴۴	۱۰۵۰۳۷	۱۱۲۳۷	۴۷۶۷

جدول فوق احصائیه تکانهنده و دردناک جرایم جنایی رادر زندگی مردمان غرب نشان میدهد . درد دین بالایی وضع کنونی جنایت رادر جمهوریت فدرال آلمان و در ردیف پایانترازان وضعیت بعدی سال ۱۹۸۰ رادر آن دیار نشان میدهد . اکثر کارشناسان متخصصین ابراز نظر مینمایند : وضع بدتر ازین خواهد شد ، چنانچه وضع آینده جنایات در سال ۱۹۸۰ در جمهوریت فدرال آلمان همچون وضع کنونی آن در ایالات متحده امریکا ست . به ارقام در ردیف آخرین بدقت بیشتر توجه بفرمایید .

روزنامه ای بسوی تاریکیها

یاد داشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

میشوم و دلم نمیخواهد چیزی در این مورد به عمه بگویم. از کجا معلوم که عمه خود از محتوای این نامه خبر نداشته باشد و این نامه به مشورت او نوشته نشده باشد. عمه نگاهش رابه نامه دوخته است به نامه محسن خان که در میان انگشتان من بصورت گلوله درآمده است. نامه را روی فرش اتاق می اندازم و میپرسم.

- محسن خان چه ساعتی از اینجا رفت ؟
- چند دقیقه بعد از آن که تو استراحت کردی.

- این نامه را کی روی میز گذاشت؟
پاکت را نشان میدهم.
نگاه زود گزری به پاکت می -

اندازد و میگوید :
- من
- تو ؟

- محسن خان آنرا بمن داد تا بتو بدهم ، من هم آنرا روی میز گذاشتم .

چشم در چشمش میخورم و می -
گویم :

- میدانی در این نامه چه نوشته شده ؟

بابی اعتنایی شانه هایش را بالا می اندازد و میگوید :

- این چیز ها بمن مربوط نیست و دلم هم نمیخواهد در چیز هایی که بمن ارتباط ندارد کنجکاوی کنم .

از چشمانش چیزی خوانده نمی شود و صورتش هم سرد و خشک و بیحالت است .

میگویم :

- بسیار خوب. اما یادت باشد که شب جمعه آینده من دعوت هستم .

باخونسردی میگوید .

- یادم نمیروود !

میگویم :

- نمیرسی کجا ؟

- اگر لازم باشد، خودت میگویی

- آری، خودم میگویم . خانه

جواد .

آرام نگاهم میکند و حرفی نمیزاند .

چیزی نمانده باخونسردی عمه و

اینکه بحر فهایم اهمیتی نمیدهد

بجای خوردی؟

میگویم:

نه

- ساعت چند است؟

نگاهی به ساعت می اندازم و می

گویم :

- ده و سی دقیقه .

و او دوباره تکرار میکند:

- ده و سی دقیقه !

تازه من متوجه میشوم ، متوجه

این میشوم که من ساعت ها است

روی تخت نشسته ام و به نامه محسن

خان فکر کرده ام .

نامه را لای انگشتانم می فشارم

و میخواهم به عمه بگویم این نامه

از کیست و در آن چه نوشته شده

و من در این مدت چرا متوجه گذشت

زمان نشده ام، هنوز لبم از لب باز

نشده است که از تصمیم منصرف

به روابط این دو مرد سر بر آورده
اجتماع ما و بالاخره به دعوت جواد .
فکرم بجایی نمیرسد و یا میرسد و
برای من قانع کننده نیست ، سرم
و امیان دودستم میگیرم و در اندیشه
فرو میروم ، اندیشه ای که میدانم بجایی
رهنمون نخواهد شد. دلم میخواهد
کاش یکنفر اینجا بود و من با او درد
دل میکردم ، کاش یکنفر اینجا بود
و من همه چیز را با او میگفتم و از او
کومک و یاری میخواستم . یکنفری
که میتوانستم به او اعتماد کنم.
یکنفری که...

رشته افکارم را صدای قدمهای ازهم
پاره میکند ، صدای قدمهای عمه که
وارد اتاق میشود. وقتی مرا بسی
حرکت روی تخت نشسته می بیند،
چینی به پیشانیش می اندازد و
میپرسد:

خوانندگان عزیز و ندون قضاوت می کنند

آقای دیدبان !

هر هفته که مجله ژوندون به دستم میرسد باعلاقه و اشتیاق آنرا ورق میزنم باور کنید داستانها، مطالب متنوع و مضمونهای جالب آن مدت ها مشغولم میدارد و بدون اغراق باید گفت مجله ژوندون روز بروز بهتر شده میرود و قدم بقدم بسوی تحول پیش میرود، مخصوصا در این آواخر صفحه (روز نه ای به سوی تاریکیها) که در حقیقت میشود گفت شکل داستان دنباله داری را بخود گرفته است زیادتر از هر مطلب دیگر توجه مرا بخود جلب میکند و اولین مطلبی که در مجله میخوانم همین روزنه ای بسوی تاریکیها یعنی سرگذشت لیلا است که با قلم

شیوای شما تنظیم میشود و ازین بابت باید به شما تبریک گفت . قصه زندگی لیلا قصه غم انگیزی است قصه است که ممکن است ده ها و صد های آن اتفاق افتاده باشد و کسی از آن خبر نشده باشد اما لیلا دختر شجاع و باشهامتی است که حقایق را روی کاغذ آورده و پرده از رشتگی و زشت کاری عده ای که ظاهرا انسانهای خوب را دارند ، برداشته است و رسوای شان کرده است. انسانها بی که ممکن است مازید آنها را دیده باشیم و یا در روز بایک یا چند نفر آنها بر بخوریم و آنطور که باید نشنا سیه شان و از این جهت است که لیلا شخصیت دیگر می یابد، شخصیتی که با ید همه دوستش داشته باشند و همه برای کمک و یاریش بشتابند همان طور که من حاضرم هر کمکی که از دستم بر آید از لیلا دریغ نکنم و هر قسم یا ریش کنم تا نظر خود لیلا چه باشد.

عبدالحمید میهنی

از کوته سنگی

سرم را تکان میدهم ، پس اراده
سرم را تکان میدهم ، این بدان جهت
نیست که حرف عمه را پذیرفته
ام و یا حرفش را رد کرده ام. شاید
عمه خود این موضوع را فهمیده
است که دیگر حرفی نمیزند و سرگرم
کارش میشوند و من از سالون قدم
بیرون میگذارم و دوباره به اتاق
خودم پناه میبرم تنها جایی که در
آن میتوانم تا حدی آرام باشم و
احساس آرامش کنم. سستی و بیحالی
هنوز آزارم میدهد و سر دردی نیز
بر آن علاوه شده است. وقتی روی
تخت می نشینم و یک پهلوی به پشتی
تکیه میدهم ، یکدفعه چشم بروی میز
کوچک کنار تخت می افتد و پاکت
سربسته نظرم را جلب میکند. نام
من با خط نامرتبی روی پاکت نوشته
شده است. کنجکاوی میشوم و باعجله
سر پاکت را باز میکنم. خط نامرتب
نامه ای داخل پاکت بهتر از نوشته
روی پاکت نیست.

نامه نسبتا مفصل است یا بنظر
من که خسته هستم اینطور میاید
نامه را از اول تا آخر میخوانم ، پراز
دروغ و ریا و تملق و چا پلوسی است
و در آخر آن هم امضاء محسن خان
بچشم میخورد . یکبار دیگر آنرا
میخوانم ، فقط بدین جهت که این
همه دروغ و تملق ، مقدمه خبری است ،
در حقیقت مقدمه دعوتی است ، دعوتی
که محسن خان واسطه آن شده
است. اول ازین دعوت تکان میخورم
و بعد شگفت زده برجای میمانم.

شگفتی من ازین جهت است که
(جواد) آن نامرد نا انسان بوسیله
محسن خان از من دعوت کرده است
که هفته دیگر با محسن خان و
دوستانش او را سرافراز کنم و بخانه
او بروم . پرسشهای متعددی از ذهنم
میگذرد و شگنجه ام میدهم که:

جواد و محسن چه نسبتی باهم دارند؟
از کجا همدیگر را می شناسند؟
چگونه جواد باز جرئت کرده است؟
حتی تا اینکه حد به خانه خود دعوت
کند ؟

و تازه این دعوت برای چه؟

مدتها بی حرکت میانم فکر میکنم.
به جواد فکر میکنم به محسن خان ،



باشم که دیگران نشوایند با
من رقابت کنند، رقابت از هر جهت
رقابتی که یکن می‌تواند با دیگران
بکند، با کسانی مثال خودش، با زنانی
که در چنین دعوت‌هایی شرکت می
ناتمام کنند

میانم تنهای تنها !!
• • •
دو روز است که من برای شب
جمعه آمادگی می‌گیرم. نمیدانم برای
چه؟ اما دلم میخواهد من در این شب
لیلایی باشم غیر از لیلای گذشته.
دلم میخواهد در این دعوت کسی

آنگاه پشتش را بطرف من می
کند و از اتاق بیرون میرود.
میخواهم چیخ بزنم و بگویم:
— عمه! توحق‌نداری تا وقتی حرف من
تمام نشده از اتاق بیرون بروی
اما او بیرون رفته است و فریاد
در گلویم گره می‌خورد و من باز تنها

وجودم را از خشم منفجر کند بانفرت
میرسم:
— تو از این دعوت تعجب
نمی‌کنی؟
تکه کاغذی را که روی فرش
افتاده است بر میدارد و می‌گوید:
— تعجب برای چه؟

گشت و گذاری در شهر کابل

شهری با ۱۵۶۲۷۰ فروشنده...

در گذشته نرخنامه نزد فروشندگان کلمه

خنده داری بود اما حالا...

چرا نرخ سبزیجات بلند رفته است؟!

وضع عمومی هوتهای شهر خوب شده اما

از تطبیق شرایط صحتی کمتر اثری دیده میشود

مردی در مقابل دکانی می ایستد، شیبی می خورد و بعد می بیند که فروشنده قیمت بلند تری مطالبه میکند، خریدار از او نرخنامه می خواهد ولی... بلی! فروشنده نخست کمی تعجب میکند، یکی دوبار کلمه نرخنامه را تکرار میکند، آنگاه میگوید: - برو بابا پی کارت... میخوری بخور، نمیخوری دلت...

در اداره مجله برایم گفتند تا از شهر و بناروالی راپوری تهیه کنم، باافکار درهم و برهمی قدم به بازار گذاشتم. خود سری های دکانداران و نیرنگ های شان بیادم آمد. امروز این خود سری ها کمتر شده، ولی هنوز شهریان بکلی از وضع نرخها

و بلندتر می رود چوب فروشان بنابه میل و رغبت خویش طور دل شان خواست بالای نرخها قیمت میگذارند البته در جاهایی که موظفین تفتیش شارو الی کمتر رسیدگی میتوانند بکنند

بازهم سرماست که پیکر پیر و جوان را می لرزاند و چادر سپید برف که بر بام و در شهر کابل، پهن گردیده است. چوب و ذغال فراوان است اما قیمت آن در بعضی حصص شهر



طبق احصائیه دقیقی که اخیراً
 اخذ گردیده (۱۵۶۲۷) فروشنده از
 (۱۷۹) صنف در شهر کابل فعالیت
 دارند. ازین جمله سی و پنج صنف
 صرف به فروش مواد ارتزاقی
 می پردازند که دکان های ذایمی این
 فروشندگان به (۵۷۶۸) بالغ
 میگردد.

منبع می افزاید :

غرفه ها و فروشندگان سیار
 مواد خوراکی شامل این ارقام
 نمی باشد.

درین روز ها بناروایی کابل
 درصدد تهیه مواد محروقاتی است،
 ازین منبع تعداد فروشندگان مواد
 محروقاتی را می پرسم، میگوید :
 - هفت صنف فروشنده مواد
 محروقاتی در شهر کابل وجود دارد
 که تعداد آن ها به (۵۱۲) می رسد .
 بناروایی برای جلوگیری از صعود
 نرخ و قلت مواد محروقاتی در شهر
 کابل، با جلب کمک يك عده موسسات
 اخیراً داخل اقدام گردیده و هیأتی
 به ولایت کشور فرستاده است ،
 تا چوب مورد ضرورت شهریان را

به ارزان ترین قیمت ممکنه تهیه
 و به کابل بیاورند .

همین منبع در مورد احصائیه
 سایر فروشندگان اینطور معلومات
 میدهد :

- به اساس احصائیه دقیقی که
 تهیه شده فروشندگان مواد تعمیراتی
 (۶۰۴) و تعداد کارگاه های فنی
 و تخیکی در شهر کابل، از چهل
 صنف به (۱۹۰۱) دوکان می رسد .
 هفتاد و شش صنف فروشنده
 مواد صنعتی با (۶۵۶۱) دکان
 در ساحه نواحی دوازده گانه فعالیت
 دارند .

بقول همین منبع (۲۷۷) باب دکان
 از چهار صنف پیشه وران و چهار
 سوپر مارکیت نیز در شهر وجود
 دارد.

يك منبع دیگر بناروای کابل در
 مورد نرخنامه ها، میگوید :

- در گذشته معمول بود که
 بناروایی نرخنامه را، از طریق
 مدیریت های نواحی در بدل قیمت
 بدوکانداران توزیع میکرد، اما از
 آوان استقرار جمهوریت توزیع

نرخنامه بصورت مجانی شد.

کمیته ی مرکب از نمایندگان
 وزارت خانه های که به نحوی، از
 انجا بامسایل نرخگذاری سروکار
 دارند، نرخ مواد را، در هرپانزده
 روز تعیین و نرخنامه، توسط گستدر،
 به ترتیب صنف فروشنده طبع و
 توزیع میگردد.

یکی از دکانداران راجع به
 نرخنامه میگوید:

- قبل نرخنامه بصورت رایگان
 بدسترس ما گذاشته می شد، اما از
 چندروز به اینطرف، در بدل هرورق
 يك افغانی اخذ میدارند. ..

سری به چند هتل و رستوران شهر
 می زنم، جمع وجوش در آنجا ها
 بسیار است، در وضع کارکنان هتل
 ها، از نگاه طرز برخورد و لباس و
 غیره تغییری رونما شده ولی نرخها
 تا حدی ثابت نیست و از شرایط
 صحی کمتر اثری دیده می
 شود. بعضی هتل ها به حدی کثیف
 و آلوده است، که امکان وجود هر نوع
 میکروب و مریضی، در ظروف و خود
 آنجا می رود ...

عده یی از شهریان در مورد
 استقرار قلم خوشبین بودند، به
 اساس گفتگویی که با گروه نسبتاً
 زیادی، از همشهریان کابل داشتم
 همه از ثابت ماندن نرخ مواد
 ارتزاقی راضی بودند، ولی دسته
 یی هنوز، از عدم تطبیق نرخنامه
 شکایت میکردند.

خرید و فروش از اعمالی است،
 که همه به آن سروکار داریم و از
 همینروست، که نسبت به سایر
 مسایل بیشتر جلب توجه میکند و
 بیشتر قابل توجه می باشد.

وزارت تجارت و بناروایی، چندی
 قبل در پهلوی نرخ مواد ارتزاقی نرخ
 مواد تورییدی و استهلاکی را نیز
 تعیین کرده و فروشندگان را مجبور
 ساختند، تا نرخ مواد تورییدی، بالای
 اشیاء، طوری نوشته شود که
 خریدار، در وقت خرید آن پادیده
 بتواند.

يك منبع و وزارت تجارت، طی
 گفتگویی تلفونی، اظهار داشت،
 که نرخ تمام اموال استهلاکی و
 بقیه در صفحه ۴۷



ورقی از فرار و نشیب‌های

تاریخ هنر تمثیل

یا (افسانه از سینمای هند)



راول دیو برهنه

هنری از عصر «دادپالکی» به بعد یک موضوع قابل مطالعه از نگاه تاریخ سینما در هند محسوب شده و همین قدم های ابتدائی که مواجه به استقبال پر حرارت مردم بود به بسیاری از اشخاص جرئت داد تا سرمایه شانرا برای ارتقای هنر و صنعت فلم بکار اندازند.

این علاقمندی مردم سر انجام جای فراخی برای توسعه کار هنرمندان و فلمسازان ایجاد کرد تا حدیکه در ظرف بیست و دو سال یک هزار و دویست و هفتادونه فلم صامت تهیه و پرود یوس شد. آنوقتکه علاقه مردم از یکطرف و دلگرمی سرمایه داران در کار و بار فلم بوجه مضبوطی مطالعه شد دولت هند برای جلوگیری از خود سری ها و برای اینکه تدریجاً موضوع فلم بسوی ضلالت و گمراهی تماشاچیان را نکشیده باشد در سال ۱۹۲۷ قیود سانسور را بر طبق معیار های قبول شده اخلاقی در دایره فلم و فلمسازی وضع نمود تا از رهگذر ایجاد اسانه

کار و بار سینما های هند امروز بیشتر از یک صد هزار زن و مرد مصروف کار بوده و این تعداد با محصول کار های تکنیکی و هنری خود روزانه بالاتر از چهار ملیون تماشاچی را در هفت هزار سینمائیکه در هند بخدمت مردم قرار دارد مصروف نگه میدارد.

گام های نخستین در سینمای هند:
برای نخستین بار در سال ۱۸۹۶ بتاریخ ۷ جولائی در بمبئی نخستین فلم بمعرض نمایش قرار گرفت. دو سال بعد بناغلی «ایچ، ایس-بهتادادیکر» اولین فلم مختصر هندی را ساخت در سال ۱۹۰۰ (تپاناوالا) که در واقع بنیان گذار این هنر در سینمای هند بشمار میآید با تلاش های خستگی ناپذیر وارد میدان عمل شده و خدمات ارزنده را در بادی این امر و مخصوصاً در زمینه سازی برای پذیرش هنر سینما در اذهان عامه خدمات شایسته یی را انجام داد چنانچه بخاطر همین زمینه سازی ها بود که نخستین فلم صامت هندی که در سال ۱۹۱۲ توسط «ار، جی، تور» بنام (پندلک) تهیه شده بود که نزد مردم مقبول جلوه کرد.

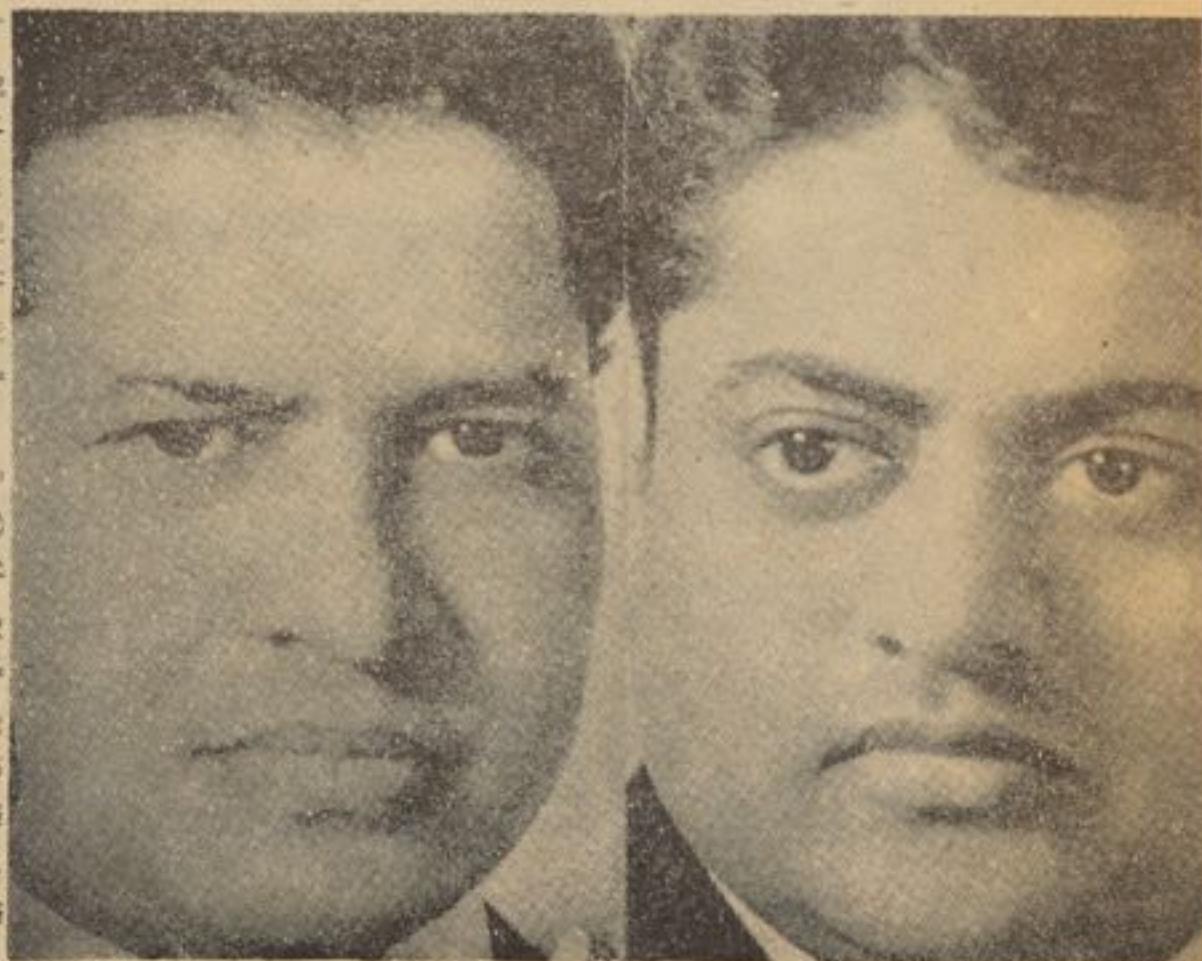
در سال ۱۹۱۳ فلمی بنام «راجا هریش چندر» که توسط (دادا پالکی) تهیه شده و بمردم تقدیم شد چون این فلم دارای اسکرپت بوده و در آن دیزاین سمیت و لباس مدنظر بوده علاوه فلم از ایدیت و دایرکت نیز بر خوردار بود لذا ناقدان آنرا اولین فلم مکمل هندی قبول کرده و (دادا پالکی) را بنام پدر سینمای هند شناختند. که در این فلم نقش هیرو را (دی، دی، دابک) بعهده داشت.

صورت تکوین و پیشرفت فلم های

و کلتوری و ثقافتی خود در کلیه بازار های دنیا بازار قابل ارزش داشته و یکی از اقلام بزرگ و عمده صادرات را در امور تجارت هند احتوا میکند ولی این تجارت نزد دولت هند ارزش بخصوصی دارد برای اینکه در پهلوی حصول اسعار این فلم ها میتواند کلتور و غنعات، مرسومات و ترویجیات، شعار و دیانات خود را همراه با کلتور اصیل و دست نخورده خود بدیگر جهان و ممالک دیگر بطوریکه شایسته است معرفی نماید از اینرو مشاغل در امور صنعت و هنر فلم برای یک اکثریت بزرگ امر مباحات کننده تلقی شده و مردم آنرا بدیده احترام می نگرند. چنانچه از احصائیه های که اخیراً بدست آمده این نتیجه حاصل میشود که در بادی

در این هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که سینمای موجود هند با مقایسه بگذشته ها چه از لحاظ ترقیات اقتصادی و اجتماعی و چه از نگاه تکنیک و ترتیب به پیشرفت های شایان توجه نایل آمده است که فلم های امروز سینمای هند گواه و شاهد بزرگ در این مامول بشمار میرود. هم چنان هندوستان از لحاظ تولید هم در طی دو سال اخیر با عرضه و تهیه چهار صد و بیست و هشت فلم در یک سال اولین مملکت تولید کننده جهان معرفی شده است.

در هندوستان فلم ها غالباً بزبان های هندی، بنگالی، تاملی، تلگویی، کنتری، مراتهی، ملیالمی و گجراتی تهیه و ساخته میشود که در مقارنه حاضر از لحاظ ارزش های هنری





شنکرجی کشن از موزیک دایرکت موفق که کار هنری خود را از فیلم
برسات شروع نموده بودند.

وجود آورد که هر کدام آن در خور
توجه بود دو سال بعد از آن فیلم
سینماسکوپ رنگه (پیار کی پیاس)
ساخته شد. در سال ۱۹۶۱ کی اصف
باصرف فوق العاده فیلم (مغل اعظم)
را تهیه کرد. در سال ۱۹۶۴ سلندت
فیلم (یادین) و در سال ۱۹۶۷ فیلم
(رادندوی ولد) بطریقه هفتاد میلی
سینماسکوپ تکنی کالر ساخته شد
و بمعرض نمایش قرار گرفت. اما
اولین فیلم تکنی کالر هندی در سال
۱۹۵۳ ساخته شده است که نام فیلم
(جهنک جهنک پاییل باجی) بود و
«وی شانتارام» آنرا تهیه و دایرکت
نموده بود.

تا قبل از سال ۱۹۵۰ - فلمیکه
از نگاه طول مدت نمایش ریکارد
قایم نموده فیلم (قسمت) بود که سه
و نیم سال تمام و بلاوقفه در سینمای
کلکته بمعرض نمایش قرار داشت
درین فیلم (اشو کمار و ممتاز
شانتی) بحیث هیرو و هیروئین
ظاهر شده بودند.

بعداً در آستانه تحولا تیکه و ارد
سینمای هند شد (مغل اعظم) نخستین
فلمی بشمار می رود که موفق شد
جایزه معروف (دایمند جوبلی) را
حاصل نماید ولی فیلم هائیکه جایزه
های (گلدن جوبلی و سلور جوبلی)
را حاصل کرده اند تعداد آن خیلی
زیاد است که از سال ۱۹۵۳ - به
اینطرف متناوباً جریان دارد.

دلپ کمار اولین هنر پیشه است
تاکنون هشت بار جایزه اول را با
بازی های گرم خود در سینمای هند
بقیه در صفحه ۵۷

صفحه ۳۳

هنر پیشه ها و ستاره ها و آواز خوان ها :

از سال ۱۹۱۳ تا سال ۱۹۲۳
رسینمای هند «دی، دی، دایک
ماستر نوین چندرا، سترو تیل،
جیرن گنگولی و مادھوکال» از جمله
ستاره های که خود شان عهده
دایرکت را نیز بدوش داشتند
محسوب میشدند ولی بعد از آن
محبوب ترین هنر پیشه سینما
(کندل لال سهگل) بود برای اینکه
از یکطرف در آواز خوانی و از جانبی
هم در تبارز حالات به روی پرده فیلم
استعداد خود را نمایان ساخته
بود از فیلم های مشهور او میتوان
(دشمن، دیوداس و شاه جهان) را
نام برد. هم چنان (پرتوی راج، نذیر،
سورندرا، الیاس، چندر موهن،
الطاف حسین) از هنر پیشه های
مشهور آن وقت و (سورنلتا، راگنی،
شوبهنا سمرتبه، وینا، لیل چنس،
بیگم پارا، نسیم، سلوچنا) در جمله
سرایندگان مشهور (بنکاج ملک،
کی ایل سهگل، ایم درانی، سوراندرا
ندرتا محمد رفیع، شمشاد بیگم،



سردار اختر و میناکماری در یکی از
فیلم های ۳۵ سال قبل

اومادیوی، نورجهان زهره بانسی)
شامل بودند که بعضاً خود وزمانی
هم بعنوان پلاییک سنکر در فیلم ها
آواز می خواندند.

از جمله زوج های مشهور سینمای
آنوقت (سورنلتا و نذیر، پرتوی راج
و نسیم، سهگل و راگنی، سورندرا
و نورجهان) بودند.

بعداً یعنی بعد از سال ۱۹۴۸
شیوه کار فلم و پرودیوس بشکل
دیگر تحول کرد تازه هایی بمیان
آمد و رونق جدید و استایل جدیدی
بکار بردند و باینطریق یک ورق
جدیدی در تاریخ و سرنوشت سینمای
هند نوشته شد.

در این فرصت زوج های هنری
مانند (دلپ کمار و گامنی کوشیل،
نرگس و راجکپور، ثریا و دیوانده،
ناصر خان و نوتن، دلپ کمار
و مدھوبالا، دلپ کمار و وجنتی مالا،

اخلاقی مطمئن شده باشد. مقابلتاً
دولت برای اینکه از علاقمندان هنر
و هنرمندان مستعد و هنر دوست
تقدیر نموده باشد موضوع جرایز را
نیز رسماً تأیید و پذیرفت تا باینطریق
در پهلوی تضمین رشد اصیل مردم
از راه سینما و نمایش ها از استعداد
ها نیز حمایت نموده باشد این وضع
بهمین وتیره ادامه یافت تا آنکه یک
سال بعد فلم ها از حالت خاموشی
بیرون آمد و اولین فلم گویا بنام
(عالم آراء) به سینما تقدیم شد.
عرضه کننده این فلم «آزاد شیر-
ایرانی» نام داشت که باین عرضه
خود در دایره هنر سینما یک انقلاب
صالح و سالم را بوجود آورد بطوریکه
موسیقی، رقص و خواننده های مقبول
یکی دست بدست دیگر داده و فلم
های هند را در قاره آسیا از فلم های
پیشقدم و مقبول عام معرفی نمود.
وقتی فلم ها از سکوت و خاموشی
جهید اینجا یک دسته بزرگ از فلم
سازان، دیگر کار و مشاغله را ترک
گفته و فقط فلم سازی را مسلک و حرفه
خود قرار دادند که از جمله میتوان
از (دیوکی بوس، نتن بوس، وی-
شانتارام، محبوب خان، همانشورای
جی بی ایچ وادیا، سیته جیت رای)
نام برد اینان بحیث رکن های قوی
صنعت فلم سازی فلم های عرضه
نمودند که در غایت امر هنری، اخلاقی
انتباهی و اجتماعی میشود آنها را
خواننده که اینان وعده دیگری که بعد از
اینان آمدند با ملاحظه شرایط اجتماعی
و ملاحظات که از رهگذر تماشاچیان
محسوس بود و هم چنان پیشرفت
های سریع تخنیک و آلات بادر نظر
داشت اقتضات و ذوق مردم فلم
هایی تهیه و تقدیم کردند که از خوب
بودن آنها نمیشود چشم پوشی
نمود.



کندل لال سهگل هنر پیشه
و آواز خوان

شماره ۴۷

بدشتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شمسوار

از اینجا با ما همراه شوید

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می‌گیرد و سپس از شدت غم به یکی از جزایر یونان آندوکی رفته نزد پدر خوانده اش سرفانیو منزوی می‌شود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا بخاطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میانه مأموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و همسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریلتن آنان لطمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

ناکسوس گفت :

«جنایت را هم به او، شرح بده. آن آخرین کارش بود. البته پس از آمدن کارپرسون به ونیس این را فهمیدم. او بمن گفته بود که برای نجات کسی آمده نه برای قتل و آدم کشی.»

دایتون بلیز پرسید :

«این لومیس کیست ؟ ساز گریج سوال کنید. من از تومی پرسم. سرنیس سرویس مخفی «ک» است. مرا او گرفتار کرده بود.»

گریج فریاد زد :

«سرخ میگوید. البته من نمیدانم بحساب چه کسی کار می‌کنند ولی حرفش حقیقت ندارد.»

آندریوس جواب داد :

«من بخاطر پول کار می‌کنم و فقط آن کاری را انجام میدهم که خودم بدرستی آن مطمئن باشم.»

گریج «دردل حرف او را تصدیق کرد و ناکسوس گفت :

«خوب گریج، اکنون در قهاری تو روی شده است. از اینکه مثل یک سنگ. ترا اذیت کنم، واقعاً لذت می‌برم. فهمیدی ؟»

گریج گفت :

«هر قدر ترو تن زیاده تر میشود، استعداد فهم مطالب را از دست میدی.»

بعد گفتن این جمله یک لحظه فکر کرد که هم اکنون ناکسوس بسوی او خیز برداشته از گلویش خواهد گرفت و لی دید که ناکسوس خود داری گرد معلوم می‌شد خود را برای زد و خورد با گریج، تنزیل نمیداد. لاجرم گریج ادامه داد: می‌خواستم بدانم آن

که برای فلیپ هیروئین تهیه کند. من در انات هیروئین را بفاسم. بعد هم مگرسون را کشتی تازبان باز کنند و قضیه را برای مافاش بسازد.

گریج، مثل یک مجسمه برجای خود ایستاده بود. دستپاش در دو پهلو آویزان بود و با گوشه چشم غلام ناکسوس را که چند لحظه قبل ضرب شستی نشان داد، مراقبت میکرد تا در فرصت مقتضی یک حرکت تلفنگی‌ای را که در دست او میدید، بر بیاورد. ناکسوس ادامه داد :

«بگذریم. دایتون بلیز همه چیز را بمن گفته است. اوسمی دارد عمل شما را از زارپ بیرون براند و با تاورگ ها قرار داد جداگانه عقد کند. اما شما انگلیسها عادت دارید وقتی پای تان بجایی برسد تا آنجا را تمام و کمال تصرف نکنید، آرام نمی‌نشینید. البته تو نمی‌دانستی که من ازین قضایا اطلاع دارم. چنین نیست ؟ حرف بزنی چرا خا مو ش مانده یی ؟»

گریج، شانه بالا افکنده جواب داد :

«تو دیگر تصمیم خود را گرفته‌یی و صرف یک خاین را با اظهارات دختری که پرورش دست او را دیده است، بر اظهارات من ترجیح میدی. ولی آقای ناکسوس، میتوانی چیز هایی را که گفتی ثابت کنی ؟»

«آلیات ؟ دلایلی کافی در دست دارم. غیر از موجودی هیروئین در انات.»

دکمه زنگی را فشرد و به پشتی گویج تکیه داد و یک لحظه بعد آندریوس داخل شد. پس از افکندن نگاه به گریج «رو از او گذردند و ناکسوس فریاد زد :

«باین مرد بفهمان :

آندریوس گفت :

«گریج، هیچ ازین کارت خوش نیامد که درصدد آزاد خانم ناکسوس بر بیایی. تو حق نداشتی.»

برای انجام این قصد جانی کسی داشت ولی در حال ازبس آن برآمده میتوانست فقط این را میخواست که زمان اندکی تمدید شود. ناکسوس بجواب دایتون گفت :

«بسیار اعلی. توصیحت کن.»

دایتون از جابر خاست ولی دختری که در جانب راست ناکسوس نشسته بود اعتراض کرد.

«نه. تو بجای خودت بنشین دایتون. دایتون توقف کرد. ولی نمیتوانست باور کند که یک زن جرات امر کردن به او داشته باشد. زن ادامه داد :

«بنشین اول ما باید صحبت کنیم بازی ات را بعد از نشان بده. البته پس از آنکه من و ناکسوس موفقیت نشان دادیم.»

دایتون بلیز، به جای خود نشست ولی چشم از گریج بر نمی‌داشت.

گریج بسوی او خنده کرد و این خنده چنان آمیخته از استیزاء بود که رنگ دایتون بلیز را بشدت قرمز کرد. گریج به او به عربی خطاب کرد :

«ای غول بی شاخ و دم! تو فکر میکنی من بتو التماس خواهم کرد ؟»

این مرتبه دایتون بلیز تحمل نتوانست و دریاورد غول را صدا زد تا گریج را تا دیب کند ولی همینکه او بسوی گریج حرکت کرد، گریج یکباره برگشته با پهلوی گف دست خود

ضربتی بر گردن او زد که بی معطلی روی زمین دراز شد. دایتون این را دیده دست به تلفنگی خود برده آنرا بسوی گریج نشانه گرفت ولی به او نزدیک نشد. ناکسوس گفت :

«سزود باش، چرا معطلی آتو میتوانی او را ادب کنی.»

غلام که تازه از جابلند شده بود، نالیده که : شاید، اما او مرا خواهد کشت.

دایتون بلیز گفت :

«این دیگر خیلی قشنگ شد. حرف یس را گرفتار کرده به اینجا آوردیم تلفنگی در دست خود داریم ولی از سرگ می‌ترسیم.»

غلام غول اما بجواب دایتون گفت :

«ولی قرار بود، اقدام اول از طرف شما صورت بگیرد...»

ناکسوس حرف او را قطع کرد :

«خوب نباید طولش بدهیم، مامدازیسم اینجا برای چه گرد آمده ایم. خوب گریج تو می‌خواستی مرا به قتل برسانی و همه کارها را دوباره کرده بودی درست است ؟»

اگر دایتون بلیز به اینجا آمده مانع کار تو نمی‌شد، مرا می‌گفتی. حقه خوبی زدی تا خیال کنم تو برای نجات من آمده یی. ولی اینک می‌بینی که موفق نشده یی.»

علت اینکه چرا می‌خواستی مرا بکشی، لیز معلوم است. بعد از قتل من قرار بود با فلیپ یک موافقت نامه بطرول امضا کنی. همچنان فهمیدم که توان مار سون را مجبور کرده بودی

دو نفر چه تصمیمی راجع بمن دارند ؟ دختر فوراً بجواب پرداخت.

«تو یک دروغگو، قاتل و گلاهِ بر دارستی. تو باید باشکجه بقتل برسی. تو تمام کسانی که بتو اعتماد کردند، فریب دادی، شرف را از میان بردی. گریج، تو باید بمیری.»

دایتون بلیز هم داخل صحبت شده گفت :

«نمیدانم ولی این یک مرد جسور است، ناکسوس. من او را تقدیر میکنم.»

خوب، بیا به او بگویم دریا اش چه تصمیمی داریم و بگذاریم جرات خود را ثابت کند. بخاطر زندگی خودش نبرد کند. اگر ازین زد و خورد نجات یسالت ما هم او را آزاد خواهیم گذاشت.

دختر پرسید :

«باجه کسی باید مبارزه کند ؟»

دایتون بلیز جواب داد :

«از من بهتر چه کسی از عهدۀ او بر آمد. میتوانم. غلام ناکسوس را که دیدی چقدر از او می‌ترسد.»

دختر گفت :

«قبول دارم. اما چه وقت ؟»

«همینکه به جزیره کو چک من مراجعت کردیم.»

ناکسوس اظهار داشت :

«من هم موافقم. نما یس جالبی خواهد بسود.»

گریج پرسید :

«خوب، ولی پیاجه خواهد شد ؟ آیا باو هم یک شانس دیگر خواهید داد تا بخاطر زندگی اش با شما نبرد کند ؟»

ناکسوس گفت :

«با نجات تو، او هم نجات می‌یابد. اگر تو پیروز شوی قول میدهم هر دو یس از ن آزاد باشی.»

ناکسوس گفت :

«این را فراموش نکن. حالا برو و تا فردا صبح گوش به زنگ باش.»

گریج باز سوال کرد :

«راستی فلیپا چی ؟ آیا او هم در این بازی شرکت خواهد کرد ؟»

ناکسوس با مشت خود بروی میز کوبیده فریاد زد :

«گریج، تو جانی خود را کم کم خراب میکنی. دیشب این توبودی که به او هیروئین دادی در حالیکه من سه سال برای ترک این عادت

اوخواری می‌کشیدم و گناه اصلی تو هم از همین نقطه محاسبه میشود. (بعد دست پیچید خود برد. تعدادی عکس ازان بیرون کشید و بگریج نشان داد) فلیپا بود که با سینه های عربان در اغوش گریج مست و ملنگ تکیه داده بود. گریج نگاهی به آنها افکنده بود در میان فشار انگشتانش پاره پاره گرد و

گفت :

سردکه احمق ! تو حریف بیچاره بی بیش نیستی .

درین موقع غلام ناکسوس به او نزدیک آمده گفت: کافی است . بیابوریم .

هر سه نفر خارج شدند . کریج و پسا دوباره به اتاق شان حبس شدند . همینکه تنها ماندند کریج با دقت دیوار های اتاق را نقش کرد ولی چیزی شبیه مکر و فسون آنجا نیافت . ولی این چیزی را اثبات نمیکرد زیرا دایتون پلیز در مورد آنها همه چیز را میدانست . این چون و چرا نداشت و آندریوس هم در قضایا وارد بود . پس چه فرق میکرد اگر باز هم اسراق سمی کنند ؟

کریج به بستر رفت و پیاهم پهلوی او دراز کشید و با انگشتان ظریف و ملایم خود در حالیکه عضلات مضروب گردن کریج را نوازش میداد کریج به سخن درآمد :

— اینهم شانس توست خانم بسوئی : دیگر چه خیالی لاتی ممکن است در ذهنت پیدا شود ؟

— تسلیم شدن بتو . بعد راضی شدن وانگبی ترا برای عمری دودل خود تو قیف کردن . از تو خوشم می آید و دلیل دیگری ندارم ولی از عاقبت کار می ترسم کریج .

— چرا ؟ مگر منم می ترسم ؟ شاید فردا بمیرم و اگر من بمیرم تو هم خواهی مرد . ازین می ترسی ؟ نه ، هنوز امید خود را کاملاً از دست نداده ایم .

پسا ، با دوست صورت کریج را گرفته در عمق چشمانش نگاه کرد و کریج برای اینکه اطمینان بیشتری در او خلق کند ، بسویش لبخند زد . بیابورید :

— آیا راست می گویی ؟

— کاملاً . گاریرسون خیلی کار هایمیتواند انجام بدهد .

پسا ، در حالیکه خود را در بغل کریج بیشتر جامیداد و او را بغود می فشرد بآید :

— مرا دوست بدار کریج ، چه میشود با من عشق بورزد . قول میدهم فریاد نزنم .

لومیس گفت :

— پس همه چیز را بر باد کردی .

گاریرسون در حالیکه بزحمت خود را از عصبانی شدن جلو گیری میکرد ، اظهار داشت :

— بلی آقای رئیس . (کنتس دیگر برای او یک رویا شده بود)

— تو تمام چیز یکه میدانیم اینست که شاید کریج مرده باشد .

— بلی آقای رئیس .

— اگر اینچنان بدردن بمانی و مفت مکت گردش کنی ، فایده ای از تو برای کریج مرتب نخواهد شد . چنین نیست ؟

— خیر ، جناب رئیس .

— بلی آقای رئیس . . . خیر جناب رئیس آقایان نابودت کنند پسر ! مگر تو طفلسی گاریرسون ؟ آنهم طفلی که پدر هیچ کاری نمی خورد .

سپس قهوه خود را بو کشیده بعد یک جرعه نوشید . سخت عصبانی بود و گاریرسون بزحمت توانست نیم جرعه ای از قهوه خودش بنوشد . لومیس باز غرید :

— شاید کریج مرده باشد . تو این را فکر میکنی ، نیست ؟ طبعاً او را درموقعی که تو با کنتس به عشق بازی مشغول بودی ، گشته باشند . بیچاره کریج گوئی از گویالت را گمشده کرده بود . معدنی غنی و پر ارزش . چقدر خوب شده بود که او را دران جزیره کوچک پیدا کردم . این را میدانستم که پیرمرد یونانی قاجالبر است . آنجا کریج را یافتیم .

او بجای شکست پیروزی بزرگی برا یما به ارمغان آورد ولی اکنون نیست .

— چرا ، آندریوس آنجاست .

— آندریوس يك میخانهك است و بس . مگر او میتواند با آن دیو ها ، دست و پنجه نرم کند ؟

— آیا فکر میکنید دایتون بلیز او را بدام افکنده است ؟

لومیس در جای خود حرکتی نکرد . بعد در حالیکه نگاهش را به بندرگاه دوخته بود ، جوابداد :

— روزنامه ها اینطور مینویسند . گو یما

صحت خانم ناکسوس خراب شده و میلو نو یونانی او را برای مداوا بیکی از جزایر یونان برده و فرار معلوم بین دایتون و ناکسوس موافقتی نیز بعمل آمده است .

— پس معنی آنرا میدهد که او در جنگ ماست .

— نه تمام معنی . فهمیدی خانم ناکسوس مریض است . ناکسوس میدانده که تنها یک نفر میتواند او را معالجه کند که آنهم يك دوكتور انگلیسی است و باین ترتیب باز هم پای يك انگلیس در بین است آیا می فهمی ؟ ازین لحاظ میتوانستند اندکی بخواهند لو میس نمیتواند در آنجا ها برای گردش زبری بپاید . باید خانم ناکسوس بهر شکلی که هست باین دوكتور مراجعه نماید . پس تو اگر به جزیره كوچك دایتون رفته کریج را جستجو کنی بهتر خواهد شد .

گاریرسون ، از جا بلند شد . فکر میکرد در پیاره میتواند اندکی بخواهد . لو میس گفت : باز هم شانس داشته ای . زیرا وقتی تو رفتی که معاون کریج استی او از شناسایی کریج انکار کرده است . نیست ؟ منم بعد ازین اگر ازین بپرسم ، خواهم گفت هیچکدام از ما نمی شناسیم . خوب چشمانت را باز کن . شانس همیشه اینطور بتو کمک نخواهد

کرد .

— بسیار خوب ، آقای رئیس .

ولی دودل احساس تأسف کرد که چرا سالها قبل دريك فرصت ممکن لومیس را ازین خبرداده است تا حالا نمیتوانست او را تهدید کند .

در حال وقتی او از دیریون رفت ، لومیس دکه زنگ خبر را فشار داد و بعد گفت : کسی را که در اتاق انتظار است ، درون بفرستید .

و خود منتظر ماند و فکر کریج فرو رفت شاید نمرده باشد . البته اگر دایتون بلیز

شاید نمرده باشد . البته اگر دایتون بلیز او را خواهد کشت چه آنمرد غول و بیرحم جز این تدبیری نمیتوانست بیاندیشد .

درب اتاقش بهلا یمت تکتک شد . نخست يك سر سرخ بدرون آمد بعد يك قامت بلند ، روی خوش تراش چشمان آبی و لبهای سرخ

پیدا شد و از عقب او هم مرد قد کوتاهی که شبیه ناپلیون بود ، داخل گردید . بعد لك از اینکه افتخار دارد دنبال زن سرخ مو راه برود ، خوشحال و راضی بنظر میرسید .

سرخ موسری به احترام خم کرده گفت :

— سر ماتیو حسین .

لومیس هم سری برای احترام تکانداد و سر ماتیو که میدید خانم سرخ مو آنها را تنها گذاشته است ، اندکی ناراحت معلوم می شد . لو میس گفت :

— چیز نفیسی است ، نه ؟ خصوصاً اگر وقتی به تعقیبش باشی .

— حسن فیجی ! نامش بنظرم قدردی عجیب آمد .

— نام اصلیش تانیا است . سا بقا بالرین بود .

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟

— باور میکنم . این انسانیت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟



لومیس شانه های خود را تکان داد .

گفت :

— چند دقیقه بعد کامل از چته بدر خواهید شد . هر کس در مقابل من بی حوصله میشود ولی باور میکنی که خودم همین لحظه حال مرگ دارم .

— میگوئی به سكرترم سفارش كنم يك وقت ویزیت برای تو تعیین كند تا آنجا بیایی و معاینه ات كنم . یكى از كتابها یسم

را هم بتو میدهم شاید به دردت بخورد .

— اما من فكر ميكردم تو تمام او قانت رابه خانم ناكسوس اختصاص داده یی .

— آن بحث را جدا می گذاریم .

— آه ، طبعاً این را میدانسیم آن يك راز مسلکی است .

— سر ماتیو روی يك چوکی پشتی بلند ، روی لومیس نشست . حرکاتش ظریف و حساب شده بود . لومیس آغاز کرد :

— او هنوز بشما مراجعه نکرده و لی اگر مراجعه میکرد ، بمن قول بدهید که او را به اینجا معرفی کنید .

— نه ، آنها مرا نزد خود خواسته اند و پول خوبی هم میدهند .

— باشنیدن نام پول ، لومیس آهی از سر نهادن راحتی کشیده گفت :

— سعادت می خواهم ولی این کار امکان ندارد .

— چرا امکان ندارد ؟

— برای من زیاد استدلال نکن ، ناراحت میشوم .

— سببی ندارد . من عادت کرده ام .

— بجا طر انسانیت ، برای حیانت منافع وطن و بخاطر اینکه تویك همشهری استی ، از تو این توقع برده میشود .

— اگر رد كنم ؟

— در ان موقع مامبور خواهیم شد تر است متوقف كنیم . البته تو خوب میدانی که من

بچه نوع ترا متوقف خواهیم كرد . مثلاً همین مس فیجی . اگر بخوایم بهترین وسیله برای اخراج تو از یو نیورستی شد .

می تواند .

— بگذار او را . دیپلوم مرا اکادمی طب انگلستان بمن داده است نه تو .

— تا حالا با خیلی از درو غگو ها مقابل شده ام . همه مردمان ساده لو حوصله ای بوده اند ولی

تو آنچه را بمن میگوئی باور میکنم . راست است ؟

لومیس جوابداد :

— آری .

— سرماتیو نظری بساعت خود افکنده نزد خود حسابهای کرد و بعد از جا بلند شد .

گفت :

— بسیار خوب . نزد او نمیروم .

— او نزد تو خواهد آمد .

— طبعاً . تصمیم با اوست .

— خواهد آمد و چاره دیگری ندارد .

— غالباً تو او را خیلی بهتر از من میشناسی .

— آه ، يك كمي . راستی يك چیز دیگر هم است تو باید راننده جدیدی برای موتر خودت

استخدام کنی .

— میدانم ، میخواهی مرا تحت نظر داشته باشی .

— همانی خواهیم ترا از دست بدهیم .

— تگران نباش ، از دست نخواهی داد .

— معالجه کسانی را که بمواد مخدر گرفتار میشوند ، وقت زیادی را در بر می گیرد .

— بعد با قدمهای فراخ بسوی در حرکت کرد .

— علی الرغم قامت کوتاهش گامهای وسیعی

میتوانست بردارد . در مدخل درب ، بر گشته

نگاهی بلومیس افکند و گفت :

بقیه در صفحه ۵۶

کوتاه. دلچسپ. خواندنی

ساق آقابجای ساق خانم

چندی پیش يك شركت جراب سازی امریکا بمنظور تبلیغ و فروش بیشتر تولیداتش از آنانی که ساق زیبایی دارند، دعوت کرد تا عکس از ساق های شان به دفتر شرکت بفرستند تا از بهترین ساقی که از طرف هیئت موظف انتخاب میشود در تبلیغ و فروش محصولات شرکت استفاده بعمل آید.

بعد از طی يك هفته در حدود سه هزار عکس بدفتر شرکت رسید و هیئت ما مور انتخاب بهترین ساق از آن میان یکی را بعنوان زیباترین ساق یا انتخاب کردند.

آیا میدانید این ساق به چه کسی تعلق داشت ؟

این پای مقبول با ساق زیبا بش به آقای (جری) یکی از روزنامه رسانهای ایالت بوستون امریکا متعلق بود.



وسيله ای برای خواب

زندگی ماشینی علاوه از مفادی که دارد، يك عده کسانی را که در جوامع رنگ و صنعتی، امریکایی و اروپایی زندگی میکنند با مشکلات مواجه ساخته به این معنی که تراکم فابریکه ها در شهر های خرد صنعتی بعضی ها را به مرض بیخوابی دچار ساخته است. گفته میشود که در فرانسه سالانه سه میلیون فرص خواب آور مورد استفاده قرار میگیرد و این مسئله نگرانی های دربین اطباء کشور ایجاد کرده است.

درین اواخر يك شرکت آلمانی وسیله جدیدی اختراع کرده که با استفاده از آن می توان از بیخوابی جلوگیری کرد. ساختمان این وسیله چنین است که (الکترونی به عینگی که روی چشم میگذارد و وصل شده و ضمنا الکترونی به يك دستگاه کوچک مولد برق که روی میزی، کنار تخت خواب گذاشته میشود وصل است. بعد ازده دقیقه حرارتی که سوزانده نیست در چشم احساس شده و سوزشی پدید می آید و بعد از آن شخص آهسته آهسته بخواب میرود، این شکل بخواب رفتن هیچ نقیصی ندارد، و وقتی صبح از خواب بیدار شوند نیز احساس نا آرامی نمی کنند.

مجسمه جوانان

روزی یکی از پادشاهان سوئد که به پیشرفت و ترقی کشورش علاقمند بوده و از همه کس می خواست تا مصدر خدمتی شود، وارد یکی از کلیساهای مشهور شهر شد. در ضمن باز دید از کلیسا چشمش به مجسمه یکی جوانان افتاد که از تفره خالص کار شده بود. پیش رفت و بعد از اجرای مراسم تعظیم با صدای بلند گفت :

« شما که پیشوایان ماستید، باید با کار و عمل تان سر مشق ما قرار گرفته و خود را آلود خدمت، برای ترقی و عمران کشور سوئد بنمایید و ازین سکوت و آرامی شما هیچگونه نفی متصور نیست و این خود دلالت بر تنبلی و بیکاری شما میکند.

فرمای آنروز شاه دستور داد : تا آن مجسمه بزرگ را به خوابخانه برده آب کنند از آن سکه بسازند. وقتی سکه ها آماده شد، شاه آنها را برای آبادی چند شاهخانه و مکتب بکار برد.

سقراط و مرد پولدار

روزی تاجر ثروتمندی بدیدن سقراط رفته و در ضمن صحبت گفت : دلم برای شما خیلی میسوزد زیرا عمریست که مطالعه میکنید و کتاب مینویسید ولی باز هم فقیر و بیچاره اید و هیچ تغییری در وضع زندگی شما رو نیا نگریه، نمیدانم علت چیست ؟

سقراط گفت : متاسفم آقای تاجر ! علت ناداری من در اینست که با معنی حقیقی و واقعی فقر و غنا آشنایی کامل دارم و شما از آن بسی خبر ندارید. هرگاه شما نیز با معانی این دو کلمه آشنایی پیدا میکردید، آنقدر نسبت به خودتان متاثر و پریشان می بودید که هیچگاه فرصت آنرا پیدا نمیکردید. تا بمن فکر کنید و دل تان بحال من بسوزد.

صنعت قالین بافی

قرار تحقیقاتیکه به عمل آمده گفته شده که صنعت قالین بافی برای اولین بار در ممالک شرقی رواج داشته است.

در کشور «عشور» سنگی را کشف کرده اند که بر روی آن نقش قالین حکاکی شده، که خیلی با ارزش است.

محققان و دانشمندان ابراز نظر کرده اند که : صنعت قالین بافی سابقه دوهزار و پنجاه ساله دارد.

يك اختراع جديد

يك كهنی سوئدی خیمه های ساخته، که در انواع اقلیمی می توان از آن استفاده کرد و وسیله جدید که در جزیره گرین لیند تحت آزمایش قرار گرفته، میتواند آنانی را که در ریزش قرار دارند، در زمستان گرم و دوتابستان سرد نگهدارد.

این خیمه از طرف خارج ذریعه یگورقه نازک المونیم کار شده که شعاع آفتاب را منعکس کرده و مانع سرایت آن بداخل خیمه میگردد، و از داخل با دستگاهی مجهز است که در گرم ساختن خیمه بکار میرود، و قسمت وسط این خیمه از یکنوع پارچه ای بنام دیترون ساخته شده که ضد آب است و از تر شدن آن جلوگیری می کند. وزن خیمه در حدود چهار پوند است و ۱۶۵۰ دلار قیمتگذاری شده است.

مشاورین انتخاب عطر

خوبست بدانید که امروزه در يك تعداد از ممالك جهان به علاوه مشاورینی که در ادارات مختلف کار می کنند، مشاورینی هم در منازل های بزرگ عطر فروشی موظف اند، تا به آنانی که ذوق خوبی در انتخاب عطر مورد نظر ندارند، کمک کرده و آنان را بار از استفاده از عطرهاي مختلف در موقعیت های جداگانه، آگاه بسازند.

پرحرفی

درین اواخر دکتوران نظری در مورد پرحرفی داده گفته اند که : حرف زدن زیاد از عمر انسان میکاهد و در نتیجه حرف زدن زیاد ممکن از سه تا هشت از عمر انسان گاسته شود. و اشخاص که عمر طولانی داشته اغلب کم حرف بوده اند.

بخندید تا زیبا شوید

شما حتما مطالبی را در مورد خنده شنیده باشید، که گفته اند :

«خنده تمك زندگيست» یا «بخندید تا بدین وسیله صحت تانرا وقایه کرده باشید» و گفته های ازین قبیل ...

و اما اخیرا، دکتور سارام، م جوردن، دکتور یکی از شما خانه های ایالت «بوستون» امریکا مطالبی پیرامون «خنده» ایراد کرده گفته است که : بخندید تا زیبا شوید.

دکتور جوردن علاوه میکند که : روح و جسم با یکدیگر بستگی داشته و یکدیگر را تأثیر می رسد و میتواند سهم خویش را در زیبایی وجود بخوبی ایفا کنند.

ازینرو دکتور سارام به آنانی که زیبایی شان علاقه دارند، توصیه میکند تا همیشه بخندند و هیچگاه می غم و اندوه را به خود راه ندهند، تا بدین وسیله بر زیبایی شان افزوده باشند.

قدیم ترین روزنامه های جهان

در نتیجه تحقیقاتی که به عمل آمده گفته شده که، نخستین روزنامه ای که در جهان انتشار یافته بکشور چین متعلق است به اسم (روزنامه پیکن پائو) و بعد از آن يك نشریه هالندی نامبرده شده است.

همچنان نامه هفتگی انگلیس که در سال ۱۶۹۰ تاسیس و تا سال ۱۷۰۷ بدون يك هفته تعطیل مرتباً انتشار می یافت و جدیدین روزنامه دیگر انگلیسی را میتوان از قدیمترین روزنامه های جهان بحساب آورد.

عکس جالب





نویسنده: جان لوتس

مترجم: نیرومند

دو مین و آخرین قسمت

جنایت

«آه! این اینجا نشسته پاهایم را اما نش مید هم اگر شما بو جود من ضرورت پیدا کردید، بلا معطلی مرا صدا بزنید» و اگر کاری داشتید، لطوری فکر کنید که اصلا من در اینجا نیستم اصلا تصور نفرمایید که من وجود ندارم»

اگرچه من در حقیقت پنجشنبه هستم»

آگدن جواب داد: «دلم میخواهد چند هفته مرخصی بگیرم. اعضا هم طوری خراب است که درین آواخر سخت بسره استراحت احتیاج دارم»

سرچنت پاسخ داد: آری هر کس به فکر و جان خود است. من با اعضا ب گترسرو کار دارم. من همیشه به هم پاهای خود بوده ام. او سرش را تکان داده لب پایین خود را به دندان می کزد و دنیاله حرفش را از سر میگیرد:

«(اماحال یا هایم مرا تقریباً جواب داده است»)

آگدن جواب داد: «من دائم و در طرف شش ماه دیگر شما به تقاعد ساقی راده می شوید»

سرچنت مور تیموس با دهن بسته خنده گو ناهی کرده اظهار داشت: «(سرچنت های قدیمی و پیر را کسی نمیکشد. آقای آگدن، سرچنت های ریش سفید محض از خدمات مهم و فعالیت های حساس کنار کشیده می شوند»)

آگدن احساس نمود که به یک مشروب قوی احتیاج دارد در حالیکه نو شیشه ن ویسکی از طرف صبح برای او غیر عادی بود.

سرچنت بالحن اندو هیاری گفت: «غالباً در دفتر من کزی چنین عقیده نزد آمران قایم شده که یک سرچنت پیرواز عهده اجرای وظایف خطیر نمی تواند بدر شود، فلذا مرا اینجا فرستاده اند تا شما مواظبت نمایم»

آگدن با خشم فراوان باخود اندیشید غیر قابل باور کردن است اگر خودم او را بچشم سر نمی دیدم و با او شخصاً حرف نمیزدم. هرگز باور نمیکردم که او تاجه حدی مریضه ترانه است.

صدای زنگ تیلیفون بلند شد. می دهمرد گوش فرا دادند و باز هم شنیدند که چگونه تیلیفون برای مرتبه دوم، سوم، چهارم و پنجم زنگ زد.

سرچنت مور تیموس گفت: آرام باشید و غو نسرده جواب بدید»

آگدن وسط اتاق راقطع کرده، گوش شک تیلیفون را برداشته آنرا به گوش خود فشار داد:

«(هالو؟)»

«آقای دن آگدن»

«بله، خودم هستم»

بقیه در صفحه ۶۰

تورن شانه هایش را تکان داد: «(لااقل او خودش اینطور ادعا میکند»)

آگدن مشتبه راگرم کرده گفت: «(میچکس یک چنین نام مزخرفی ندارد تو میگوئی نامی که اظهار آن مرا خنده می گیرد»)

سرچنت مور تیموس بالحن فیلسوفانه جواب داد: «(اگر تو یکر دیوانه است پس این نام عجیب هم به او میدهد»)

تورن به طرف میز تحریر خود رفت یک گیلان سفید از ترنموز برای ر پخت و آنگاه به صحبت پرداخت: «(او ور قسه هویت خود را همراه ندارد و باید در یسن باره تحقیق بعمل آورد»)

آگدن پشی اش را بالا کشیده سپس به طرف دوازه رفت. سرچنت از عقبش صدا زد.

«(مایک مو تر نو کری وال را موظف میسازیم که از طرف ششبه مقابل دروازه منزل شما پاسبانی کند و در روز یکن از ماموران پولیس را برای محافظت شما میکاریم»)

آگدن بالحن کرخت و بی تفا و تسی پاسخ داد: «(از لطف شما ممنون هستم درختم کلا مش از اتاق پیرون رفت»)

تورن از عقبش فریاد زد: «(آقای آگدن ضمناً فراموش خاطر تان نشود که ۱۰ هزار دالر پول را دوباره به حساب جاری شما انتقال میدهم»)

آگدن پیش از پستن دروازه از عقبش گفت: «(»

شما مردم بسیار فعالی هستید و در لحظه اخیر صدای مور تیموس را شنید که میگفت: «تشکر آقای آگدن».

فردای آنروز و وقتی سر صبح سرچنت مور تیموس را مقابل دروازه منزل خود دید، تعجبی نکرد. سرچنت یو لیسوف رم نایستانی به بر داشت و سر خط روی بازویش دو خت بود. سرچنت و قسسی آگدن دروازه را پرویش باز کرد، اظهار داشت:

«من مامور شده ام که نزد شما بمانم آقای آگدن» سپس وارد ر همر و عمارت شد.

آگدن بالحن استهزا آمیزی ایسر از عقیده کرد: «(در حق من لطف فرمایان دارید»)

سرچنت سر راست به طرف متر یح ترین آرام جو کرد و اتاق نشیمن رفته روی آن لم داد.

پول می ستاند. پس چرا رهایش می کنید؟ چه دلیلی داشت که او را گرفتار کردید؟» تورن جواب داد: «آقای آگدن ماباید از زبان او ما جرایش را می شنیدیم» سپس گوگردی رابه تلی بوتش روشن کرد و اضافه نمود: «شما تصدیق می کنید که شنیدن داستان ادبرایتان تعجب انگیز است و هم ممکن است او را یک دیوانه خطی ناک برای جامعه انسانی شمرد»

سرچنت اضافه نمود: «(اماماحرفهای شمارا باور می کنیم، ولوآنکه نتوانیم چیزی را ثابت بسازیم»)

تورن باز صایت خاطر به دنباله حرفهای سرچنت علاوه کرد: «آنگون نام و عکس او در دفتر مائست شده و نشان انگشتش را برداشته ایم»

باشنیدن این حرفها صورت آگدن سرخ شده از شدت خشم و نازاحتی فریاد زد: «وایمن چه میشود؟ در کدام دفتر و کسارت نام مرادرج می کنید؟ شاید در کارت کسان که آماده سفر آخرت هستند بلی؟ او واضح تهدید کرده که مرا میکشد»

تورن اظهار داشت: «این پسر ولگرد غالباً آدم نورمال نیست. تصور می کنم تهدیدی را که کرده جدی نبوده و حالا فراموش کرده است. احتمال دارد منظور هدفی جز ترساندن شما نداشته»

آگدن فریاد زد: «برخلاف تجربه او؟ بطوریکه که شما حدس می زنید سرسری نبود و کاملاً جدی مرا تهدید کرد» من از پولیس میخواهم از جان من محافظت کند»

تورن جواب داد: «اگر برآوردن این تقاضا شمارا راضی میسازد فردا صبح یک نفر

مامور را برای محافظت جان شما فرستیم. آگدن سوال کرد: «و امروز شام چه کسی از من مراقبت میکند زیرا همین حالا گفتید که آن مرد را رها میکنید»

تورن قیافه متفکرانه بخود گرفت اظهار کرد: «(تصور نمیکند که تو یکر به ایسن سرعت تهدید خودت را عملی نماید. اما من از روی احتیاط یک مو تر نو کری وال را مامور مراقبت از منزل شما می گردا شم و فردا صبح ماموری که برای محافظت جان شما می فرستم، این مسؤولیت را بعهده میگیرد»)

«(گفتید تو یکر»)

«(بله، نام شخصی است که شما بیا معرفی کردید، تو میگوئی»)

«(فکر میکنید این نام اصلی

او باشد؟)»

آگدن زیر لب غمغم کرد: «شما ببینید که او با چراغ سرمیزی من چه کاری کرده است. موضوع را ساده تلقی نکنید. این پسر هرزه تیرانداز ماهریست. سرچنت عقیده اش را این طور بیان کرد: آقای آگدن پارچه های شیشه خوشبختی می آورد. و اگر او امروز چراغ سرمیزی تراخرد کرده، فردا مالاشه اش را می شکنیم»

آگدن پرسید: «پس باید پول مطالبه کردگی اش را ببردارم؟»

«مانوتهای پول را نشانی می کنیم و شما آنها را به او بدهید. مامراقب او هستیم و گنجشای می کنیم. آقای آگدن، شما هیچ نترسید، ماموری به او فکر مینمایم مثل آنکه در جالی افتیده دست و پایی زنده سرچنت مور تیموس درختم گفتارش از جا برخاسته لنگ لنگان بطرف دروازه رفت»

عصر روز شنبه آگدن به دفتر پولیس فراخوانده شد. سرچنت مور تیموس انتظارش را داشت و یک تورن پولیس بنام زیر در راه او معرفی کرده، سپس آگدن را بسوی کلکین برد. این کلکین در یک دیوار چوبی احداث شده بود.

تورن از آگدن پرسید: «این مرد همان شخصی است که بیا معرفی کرده بودید؟» آگدن از پشت شیشه کلکین به داخل یک اتاق کوچک نظر انداخته آن مرد کوچک اندام و ریزجور را شناخت که در آنجا نشسته پای روی پای انداخته بود و چنان جلوه مینمود که از یکی دو ساعت به اینطرف انتظار می کشد. در آلتای که آگدن او را میدید، آن مرد کوچک دستش روی گلدی خود نزویک برده، آهسته باناختهایش هر دو طرف کالر اهدار یخن را فشرد.

آگدن اظهار کرد: «خودش است»

سرچنت مور تیموس خوشحال شد. تورن پولیس دوباره سوال کرد: «آقای آگدن، شما مطمئنید که او خودش است؟»

«قطعا خودش است»

«ولی ما آزاد می کنیم»

آگدن برای یک لحظه به صورت تورن

پولیس مات و مبهوت مانده پرسید: «چه گفتید؟ میخواهید او را چه کنید؟»

«و ما او را رها می کنیم. هیچ دلیل و اساسی برای بازداشت او نداریم»

تورن پولیس درختم کلامش کردی را که به روی یونیفورمش نشسته بود دور کرده به حرفش ادامه داد: «ما می توانیم صرف این را ثابت کنیم که شما به او پسمول فرستاده اید»

سرچنت مور تیموس با غرور اضافه کرد:

«و اینهم بخاطر یست که مانوت های پولی را نشانی کرده بودیم. من شخصاً او را بازداشت کردم و آن درست در لحظه ای که برای برآشتن پول آمده بود»

آگدن احساس نمود که جریان خوش شدت اختیار کرده و فشارش یک مرتبه بالا رفت پس از مکث کوتاهی پرسید:

«شما میدانید او از من به زور و تهدید

هلمته هر خه سپین وو!

ژباتوه . داوخت موږ دریم تم خای ته ورتزدي کیده . کلینرله لیری نه ولیدل چه پیغله دموترو لاره خاری، اوڅوگاری خان دواپ منځ ته نژدی کړ. کلینرلایسی هم وارخطا شو. هېڅ نه پوهیده چه خه وگری . که دهغه مخه ونه نیسی نیایی چه ټولې ستورلې قتل کړی . اودهغه د خوبونو او خیالونو پیغله هم دموترو دردندو اوڅیروتیرونو لاندی کړی .

نور طاقت ورنفی، وروله پایدانه وخوت دموترو منځ ته اودموتروان ترڅنگه کیناست . پنځلس گامه پاته وچه موترو دهغه دمنی وړ پیغله لاندی کړی، اوهغه لکه چه لیونی شوی وی . دخپل خلیفه څنگ ته وروښویده او په ډیر قوت سره یی پښه په برک باندی

کښکودله . دسرویس ددندو اوڅیروارابو یوچونپهاری پورته شو. خوهغه دموترومخی شینسی نه لیدل چه پیغله دموترومخی ته وپرخیده، په جورلیدو سره کښیوته . خو موترو دهغه له برک سره ودرید. پیغله دواپ په مخ پرته وه. دومره پوهیده چه ندمعه شوی .

خوهغه بیاهم پښه ترپخوازیاته په برک باندی کښکودله . یووار یی یوه چیغه ترغوره شوه یسوه زوروره چیغه . اولمخوبه راوینی شو. پښی یی ترزنگانه پوری سوی کاوه.

هغه برک نه ووهلی . هغه په صندلی کی پروت واوښته یو د صندلی په نفری کی نشوتلی وه. دسولگی له روزه یی همداسی لغاری وهلی. اونیالی یی سربوری ولاړاو همداسی یی پوښتنه: خه چل دی ؟

هغه په لویې هڅې پښه له صندلی نه راوویستله سری غوښ گرځیدلی وه، پولی پولی وه . اونورپوه تشوچه یی راغلل . ددی خاطر له یادسره بیرته په سدشو. پښی ته یی وکتل چه دماشوم په شان په سپین وانی کی نغاړل شوی وه . اودااومه

ورځ وه چه هغه وروسته دصندلی ترپښی په روغتون کی پروت و . هغه پیغله یی نه هیریدله اودهغه شپې له خوی نه را پدیخوا یی مینه خواره زیاته شوی وه . وروروی خپلی په ورنی کی لغښتی پښی ته وکتل . موسکی شواو له خانه سره یی وویل :

« که خدای کول ښه به شم اویا به یی وینم »
اوپه همدی وخت کی یی خپل نیایی ولید چه دوره په جوگاپ کی ولاړدی اودرته ځانندی . موسکی شواو صندلی ورپه یاد شوه .

هرسپار دیغلی لیدن، اوموترو دهغی دخلو دصحنی ننداره، هغی ته دوره پرانیستل عادت ورته گرځیدلی و .
په پنځه ویشتمه ورځ پیغله په دریم تم خای کی نه وه .
« خدایه خه پښه ده . خدایه ته په ماورحمیری . داخه پښه شویده چه هغه نشته »

اوهغه ورځ له هغه نه چورلیونی جوړ شوی و . هغه به هره شه په خپل خیرن او بوین بستر کی دیغلی په سوچ کی و . او هره شپه به یی دهغه له خیال سره لویسی کولی . اوچه په پنځه ویشتمه ورځ یی پیغله ونه لیدله نوی جرت سخت خراب شو . نه پوهیده چه خه پښه ده اودهغه د خوبونو او خیالونو پیغله چیری ده؟ آیاناوځه شویده؟ آیا یوکوم بل موتروکی ختلی ده که خه ؟ اوورځ یی په ډیر ترنځ اوقات سره ماینام ته ورسوله .

ماننام همداجه له خپل خلیفه سره ولاړ اوموترو یی ودراده نوی هغه ته وویل :
« خلیفه نن می داډره هېڅ ښه لیدی نه پوهیرم چه خه بلاراباندی شویده ...
اوخلیفه یی داسوچ له خانه سره وگرچه گنی ستری شویدی . اوپه خواخوږی سره یی سپارښتنه ورته وکړه :

« هلکه هواسره ده اوله پلي خوا هم کارډیر ... سری ستومانه کیری . لږخه کولی مولی وڅوره اوڅاځته خوله ورکړه . په یوچانک جای په دی پلي وځوړی ...
خودهغه پلي څروستله نشوه کیدلی . دهغه زېږی غمچن ودهغه دخوبونو او خیالونو پیغله ترینه ورکه شوی وه .
اوهغه شپه په ډیره غمچنه وضعه دصندلی په پټه کی پریوت . په زړه باندی یی دغم او خواشینی یوشیول چاپیر شوی و ...

دوروستی ځل لپاره یی خپل خلیفه ته وویل :

« خلیفه دخدای لپاره احتیاط وکړه ! »
ژراته نژدی و . خلیفه یی دموتروچتکوالی دومره زیات کړی وچه سورلی یو دبل دیاسه ولیدلی اویوه زوره جوړه وه، ټولو چیغی وهلی، ځینودعاوی کولی اوځینوموتروان ته گواښونه . موتروکنوگبر او اوهسکی آیتسی نه لیدلی اوهمداسی چټک روان و . داسی چه دټبرونو چونیار یی پورته و . کلینر همداسی زاری کولی :

« خلیفه دخدای پاردی ولی داسی کوی، دخدای مخلوق به قتل کړی »

خوخلیفه یی همداسی خندل . دموترو دسورلیو په منځ کی ځینی ماشومان ووچه هغوی ژړل . اوپه خپلویفاروی موتروپرسوسر اخیستی و . موتروان په هېچاښندنه و . اوهمداسی یی وار په وار دموترو چتکوالی

ځایونو ، نومونه واخلي اوسورلی دی ته وهغوی چه موترو تراوخیزی، اوهغوی ته وواپی چه وروره وړاندی لاښه یاوروره بیرته شنه، نودوه توروسترگو هغه خان ته راگښلی و .
موترو دریمی ایستگاه ته رسیدلی او هغه یی خیاله چیغه کړی وه چه :
« ... تم خای ! »

اوهمداوخت یی دپایدان نه ټوپ اچولی وچه دموترو مخکښی ودرانیزی خوچه ځینی میرمن کوزی شی اوځینی نوی وروخیزی .
خوپه همدی وخت کی یی چه شاته کتلی و یوه ښکلی پیغله یی شاته لیدلی وه .
دیغلی شونوی موسکلی وی، نری او جکه پوزه یی وه . اووینستان یی تر یسوه ډیرن ځیونی لاندی پټ کړی و . دیغلی دسنگلی په لاسونو کی وو .

اوچه ده پیغلی ته کتلی وخدازده چه ولی یی دهغی په سترگوکی دمنی اوخواخوږی بخر کی لیدلی و .

هغه ورځ تیره شوی وه . اوپیغله هم وروسته تردی چه ښارته رسیدلی و په وروستی تم خای کی کوزه شوی وه . خوله هماغی اولی ورځی نه یی له هغه نفاواریار خطا کړی و . ترمانشاه به یی چه هره ښځه لیدله نوهغه پیغله به سترگوته ښکه ورته دریدله . ذهن یی سخت دیغلی له تورو سترگوسره مشغول و .

اودخپل کار لومړی ورځ یی له همدی زور بهران سره چه روح یی ورسره په غورځنگ کی وتیره کړه .

سپاچه بیا هماغه دریم تم خای ته ورسیدل نوی سترگی دیوی وحشی کوتری په شان هره خواپه الوتلوکی وی، هغه نورپسندی سوچ کی نه وچه سورمی خای په خای کی کړی . دهغه سترگو بلی خه غوښتل او لتون یی په بل شی پسې و .

اوچه موترو په دریم تم خای کی ودرید نو نژدی وچه دهغه دخوښی له زوره زړه ټپ ودریری . پیغله بیاهم هلمته ولاه وه . بیایی هم هماغه کالی په خان کی وو، اوچه هغه ورورته پرانیست بیایی هم پغشونو باندی هماغه موسکا نغیدله . اوهغه ورځ هغه لازیات پیغلی ته نژدی احساسوه . هن تردی چه چمتو وکه څوک هغی ته کابزه وگوری، شونډا یی ورمات کړی اوخوله یی یی خبری کاندی .

اودا دتیری ورځ صحنه بیا تکرار شوه . پیغله بیاهم دښاریه وروستی تم خای کی کوزه شوه . خوهغه ترهغوورته کتل چه له نظره پناه شوله .

اوترهغه وروسته هره ورځ دهغه کار همدو چه له دریم تم خای نه پیغله سپره کړی، اوشونډو ته یی وگوری، هغه موسکا ښه ووینی اویاپه شوراو زورسره خپل کار ورکړی، چنی ووهی اوخلک دموترو دورختلو لپاره وهغوی اوپه چیغوچیغو دتم ځایونو، نومونه اعلام کړی . اوپدی کی پنځه ویشتم ورځی تیری شوی .

هغه دروغتون دکوتی له کمر کی نه دسلم وار لپاره په حسرت اورخی سره واپ ته وکتل . هلمته سرویس موترونه پرله پسې اوډک تلل راتلل .

هغه دموترونو په پایدانو باندی ځپسل ملگرنی کلینران لیدل چه په خپلو چیغوی دواپ دگڼه گونی اوشوربگت فضا بشپړوله له بڼه چه سترگی یی ددی صحنو په کتنه ستومانه شوی وی بیرته دروغتون دکوتی سپینی فضا ته متوجه شو .

هلمته هرڅه سپین وو، کټ سپین، پر ستن سپینه، لوښ سپین اوداکترانو او اوبیایی خپلی پښی ته وکتل .

پښی ته یی هم سپین کالی وراغوستل شوی وو . پښه یی ترزنگانه پوری په سپینه پتاره کی نغزل شوی وه . لکه چه سری یو ماشوم په ورنی کی نغاړی .
اوچه په لومړی وار یی خپله پښه په

ورنی کی ولیده په وچوشوډیوی دموسکا خبه ونخیده. له خان سره یی داسوچ وکړ .
« آخرزه هم چه کوچنی وم په همداسی ورنی کی نغزل شوی وم »

اوهغه له یوی هغی راپدیخوا پدی کټ باندی پروت و . پښه یی چه ترزنگانه پوری پولی پولی سوزیدلی وه، خوړیده . اوهغه ورځ ورپاده شوه چه دلوهری ځل لپاره یی «هغه» لیدلی وه .

یوه میاشت کیده چه هغه دښاری سرویس کلینر شوی و . داچه څنگه کلینر شو اوڅنگه یی دی کار ته شوق راغی پخپله یواوړد داستان دی . هغه ته خپل خپلوان هډو نه و، ورپیدار. هغه له موخته چه خان پیژندلی وه له خپل نیالی سره یی ژوند کاوه.

هغه نیالی چه په ښار کی یی غریبی او خواری کوله اودی پیغله نه پوهیده چه خه خواری ؟

خوبیگاه به یی دومره راوړل چه دواپه یی وځوړی . پنځلس کلن و . ترهغه دهغه یی دنیایی خبره مفته اووړیا ډوډی خوړله، خو داپوه میاشت کیده چه نیالی یی له خپل کوم موتروان ملگری سره کلینر کړی و .

هغه پدی یوه میاشت کی پرته لږی چه دپایدان دیاسه چغیدلی وی، بل خه نه وو زده کړی . یواځن یی کار داوچه په هرتم ځی کی چیغی ووهی اووواپی چه پلانی تم خای یاپلانی تم ځی ...

خوهغه په ډیر شوق سره کارکاوه او خپله مری یی دیبلوبیلوتم ځایونو دااعلاموگو لپاره چیرله .

یوه میاشت د مغه کوم وخت چه هغه په سربس موتروکی کلینر شوی و، نوپه لومړی ورځ له داسی پښی سره مخامخ شوی و چه تراوسه یی نشوه هیرولی او هن دسوزیدلی پښی خوړی تم ترینه هیراوه.

هغه ورځ چه نوی پدی گومارل شوی و چه دپایدان بڼه وچغیری اودیبلوبیلو تم



اکادمیک پطروول در مراسم افتتاح ملاقات ها در حال سخنرانی
که تمام کیهان نوردان بتوانند به منقد خود برگردند.

از ملاقات دو هفته ثمرینات مشترک متصور نبوده بلکه در تابستان همین سال آغاز می یابد. و تنها آمر آماده ساختن کیهان نوردان شو روی شتا لوف اشا ره نموده گفت که تمام س های نژ دیک بین کیهان نوردان امکان آفرامی دهد تا تمام مشکلات علمی و تخیلی بقیه در صفحه ۵۷

درین بار غذا های زمینی تقدیم شد و لی در بین پو شی های قرار داشت. طرف هائی که در بین آن غذا انداخته شده بود دارای ساختمان مخصوص برای فضانوردان بود و هر کدام آنها دارای پو شی مخصوص بود که در شرایطی وزنی نیز کیهان نوردان با استفاده ازان کدام مشکلاتی احساس نمی کنند. غذا های که در بین این طرف ها به حاضرین تقدیم شد عبارت بود از انواع سوپ های ترکی و شوربای گوشت و نیز غذا های از مرغ نیز تهیه شده بود علاوه بر آن پنیر و پاکت های مینیاتوری که در بین آن نان وجود داشت و پاکت های چاکلیت نیز برای حاضرین تقدیم شد.

مهمانان امر یکانی ازین نوع غذا ها خیلی خوش بودند و بناغلی ستافورد رئیس هیئت گفت که بعد از صرف این نوع غذا ها، کیهان نوردان قدرت آنرا می یابند که راکت های شانرا با قدرت بیشتری بر واز دهند. و نیز علاوه نموده که کیهان نوردان کار های بزرگی در پیشرو دارند و وی امیدوار است



ملاقات های کیهانی

جدید را بیکدیگر تبریک گفته و هر کدام به جای خود برگردند و کشتی های سیوز واپو لون هر کدام جداگانه بسوی زمین مراجعت می نمایند.

انجام نمودن این طرح و پروگرام کار های مقدماتی خیلی زیادی را تقاضا نموده و هر چند تا تابستان سال ۱۹۷۵ مدت زیادی باقی مانده ولی با آنهم از همین حال کیهان نوردان ش وروی با رفقای امریکائی شان موقع خوبی برای تفاهم و مذاکره بوجود آمده.

نمایندگان مطبوعات ش وروی و امریکا بتاريخ ۲۹ نوامبر (چند روز قبل یعنی در اوایل دسامبر ۱۹۷۳ این ملاقات صورت گرفت - م) در شهر ستاره ها با کیهان نوردان پرواز های مشترک آینده ملاقات ها نسی انجام نمودند. رئیس شعبه آمادگی برای پرواز های مشترک کیهانی ش وروی بناغلی بیلو فسکی حاضرین را به طرز ساختمان و کار کشتی کیهانی سیوز آشنا ساخته و اتفاق کار، اتفاق در س های مشترک کیهانی، آلات و افزار برای مطالعات سیستم پرواز جداگانه کشتی راکه در خود کشتی کیهانی سیوز تعبیه شده بود به آنها نشان داده و در آخر آنها به بار دعوت نمود.

بار، در شهر ستاره ها نیز ساختمان یک بار کیهانی داشت به مهمانان

ما اکنون می توانیم بطور یقین تاریخ این حائل مهم را تثبیت کنیم. ماشین دستگاه بساعت ۳ بجای ۳۷ دقیقه عصر روز ۱۵ جولای سال ۱۹۷۵ بوقت زمین به حرکت آمده و کشتی کیهانی سیوز را در مدار نزدیک بزمین بسوی فضا پرتاب می دهد. بعد از سپری شدن یک مدت مختصر واپو لون نیز از دماغه کانا ویرال بسوی فضا حرکت در می آید.

وبعد از سپری شدن دوشا نه روز هر دو کشتی با هم نزدیک شده و در سی و ششمین دور خویشی با فاصله دو صد و بیست و پنج کیلو متر از تفاع با طرح مخصوص که قبلا پیش بینی گردیده برای اتصال آماده گردیده و هر دو کشتی با سیستم (لیوزا پولون) با هم وصل میشوند. کیهان نوردان شو روی و کیهان نوردان اختر شناس امر یکانی می توانند در عرض کشتی های خویش با یکدیگر صحبت نموده و احوال پرس و نمایند و مشترکا به آزمایشات فضائی و کار های خویش ادامه داده و پروگرام های پرواز مشترک خویش را تنظیم نمایند. این ملاقات فضائی در سطح بسیار بلند صورت گرفته و دو شبانه روز دوام می کند. و بعد از یک روز از کیهان نوردان با یکدیگر خدا حافظی نموده و مسو فقیه های



شتا لوف آمر شعبه آمادگی کیهان نوردان بایر نان آمر کیهان نوردان امریکایی در حال ملاقات و صحبت.

دهانمندان خا ساد

ترجمه : جلال نورانی

موسیقی جدید هنگری

و هنر مندان جاز جدید



گروه ایلش شهرت خوبی بدست آورده است .

یکنواخت لیور پول توانستند موسیقی کلاسیک را صدقه بزنند . این دوره هم دوره تقلید بود و تمام این سالها را میتوان با لهای

(خشک سالی) موسیقی هنگری بحساب آورد تا اینکه در سال ۱۹۶۵ یک بازار جدید به این خشکسالی ها خاتمه داد . موسیقی اصیل هنگری دوباره احیا شد و این موسیقی بشکل جدید و لی ملی آن باگیتار بوجود آمد .

یکی از آهنگ های محلی بشکل جدید برای گیتار نوشته شد و امیدی نمی رفت که موفقیت برسد ولی اینکار انعکاس مثبتی داشت . دلیل آن این بود که بعد از سالها

مردم هنگری یک ملودی اصیل خود را بشکل مودرن آن شنیدند . کسی که اینکار را کرد لوتی مسیورنی گیتار نواز جوان بسود . او آر کستری بمیان آورد و نام آنرا ایلش گذاشت . این آرکستر در مدت کمی توانست سه صد پارچه محلی را باگیتار عسری سه کند که ریکارد هائی از آن تهیه شد و سه فروش رسید .

آنها تلاش کردند تا هرچه بیشتر آهنگ های محلی را جمع آوری نمایند . این عده جوانان نه تنها به جمع آوری آهنگ ها بقیه در صفحه ۶۱

ایتالوی بر موسیقی اصیل هنگری جریان جدیدی رو یکار شد و سبک انگلیسی بمیان آمد . نسل جوان تغییر عقیده داده تحت

تأثیر موسیقی انگلیسی و با استفاده از گیتار های برقی و استفاده از میکرو فون های متعددی که آواز موسیقی را صدای بلند پخش میکرد شیوه نوری را رواج دادند . آنها باوجودیکه کار شان خیلی خام هم بود بازهم نامو های پیشی . سر و صدا و ریتسم



که آل

و غیره موسیقی جدید هنگری از سرحدات آن کشور پاپیرون نهاده به کشور های دیگر معرفی گردید . رادیو و تلو یز یون برای شناختن بیشتر این آهنگ هابدنیا رول عمده و اساسی داشت . ذریعه آهواج رادیو آهنگ ها و موسیقی جدید هنگری به دور دست ها به پرواز در آمد و بگو شها رسید . کم کم موسیقی از قید و بند تیار واپرا آزاد شد و جنبه عام تر بخود گریفت . موسیقیدان های هنگری در شروع کار خود سبک ایتالوی را تعقیب نمودند . اما کاپی کردن زیاد از آهنگ های ایتالوی باعث آن میشد که قوه ابتکار کمپوزیتور های هنگری را محدود نگهدارد و استعداد ها را از رشد باز مانده . از جمله شیلوش فرینی مبتکر ملو درام های کمیدی و آهنگ های دلچسپ کمیدی و فلکلو ریک از کار اصلی خود کنار مانده مجبور گردید بکار فلم و کمپوز آهنگ های فلمی پرداخته به کاپی کردن آغاز کند .

بعد از چندین سال تسلط آهنگ های

خوانندگان جاز هنگری درین اواخر توجه بیشتر مردم آنکشور و کشور های همجوار هنگری را جلب نموده است .

کمپوزیتور های معروف هنگری ما هستند فرانس لیست ، لاهر و همیش کبا لمن در گذشته خدمات ارزنده ای انجام دادند و موسیقی هنگری را بدینا معرفی نمودند و وسعت آنرا افزایش دادند . حتی تا سال های ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ هم تیار های موزیکال و سالیون های کنسرت آنکشور از آن گنجینه ها استفاده میکردند و با موسیقی کلاسیک می ساختند بعد ازین سالها کم کم موسیقی جدید راهی برای خود باز کرد . ابتدا آهنگ های محلی را از مونیزه کرده بشکل جدیدی عرضه میکردند .

هر آهنگی که تهیه میشد قصه ای داشت و ریتم آن از فلکلو آب میخورد . طبعاً فلم ها در وجود آمدن موسیقی جدید نقش برجسته داشت . باهمین آهنگ و زیاد شدن آلات مختلف از قبیل گرامافون تیپ ریکارد



کاتی کواج

گسسته

بروای مرد، برو از تن من دست بشوی
دور شو که در خلوت من گامی نیست
آنکه زندانی زانندان هوسهای تو بود
بند بگسست و در اندیشه بدنامی نیست

چند خواهی که بزنجیر بهانی بس کن
زندگی میگذرد عمر ابد نیست مرا
دل من خانه امید و صفا بود و نشاط
روز گلارست که ویرانه خالیست مرا

نوکلی بودم و درد من تو نیستیستم
ای درینا زهستی های تو پژمرده شدم
بس خطا کردی و هم بستر اغیار شدی
وای از شرم خطا های تو آزرده شدم

دختری با سر پرشور ز رویا بودم
چه بگویم که تو بی رحم چه بامن کردی
مآله از آتیه زیبایی و شادابی و شوق
رخ زرد و تن بیمار و دل پردردی

نقدده سال جوانی که ربودی از من
چیت امروز بگو چیت بجز مرگ امید
لب فروستم و باناله دل خو کردم
وای من، وای که آوای مرا کس نشنید

بس کن، افسانه مگو، عشق چه میدانی چیست

دل هر جا بی تو هست هوسهاست هنوز
تو ریاضت کش خلوت که ننگ و گنهی
داغ رسوایی لبهای تو پیداست هنوز

بند بستر آلوده هر لاکس و کس
بچه رو باز به کاشانه مآله ای ؟
کودکانرا ز تو جز نام (پدر) بهره نبود
دور شو که این ره به خطا آمده ای

دور شو، نیمه ره عمر مرا باز گذار
دور شو خانه مارا پس ازین بامی نیست
آنکه زندانی زندان هوسها تو بود
بند بگسست و در اندیشه بد نامی نیست

از: (لش)

کوچه خیال

باتو می کشد گهی دلم به صبر
ای گسسته هر زمان زمن بقهر
باتومی تپد دلم بکوچه خیال
بی تو می رمد دلم ز خانه های شهر

درنگاه من چه موجهای آشتی
درستیز صغره نگاه مات تو
بامنی تو ایدریغ و در کنار من
هر زمان دلت بچستجوی دیگری
منهم ای فریب خسته، روز و شب
باتوام ولی در آرزوی دیگری

باتوام نه الفتی چنانکه بود
خسته از تو ام، تو خسته تر از من
نه هوای باتو ماندنم بدل
نه توان از توام گریختن

(ح.ی)

آزار تنهایی

هوای خانه، سنگین است و افسرده است
گلی بی آب در گلدان روی میز، پژمرده است
صدای بوسه یامو ج ملین خنده ای، مرده است
غبار آینه، پو شیده راه جلوه های پاک را بر خویش
جسراغ سقف، لرزان است از نشو ویش
ورقهای کتاب نیمه بازی، منتظر مانده است دست آشنایی را
نشسته گویه شیطان و لسا آرام و بازی گویش
تار پنجره، بر حوصله اندو هکین، خاموش
سر ایسا پرده و دیوار و ایسا آن گوش
که شاید بشنود از خانه، گلیانگ صدایی را
و یا بر سنگفرس کوچه ریزد بر تسفانوس
بهرای نفسهای شتاب آلود دلبندی
که جان را می شکو فاند ز رستا خیز لیخندی
نفس را می فشارد لحظه های حسرت و افسوس
که با آن یاد آرام و فراری دلنشین باشد
نوازش های دست نازنین باشد
میان حلقه چشمان من، برق تکیه باشد
چه آزار است در این لحظه ها و یادها،
بیگانه بودن باشکیبایی
چه آزار است تنهایی

غبار لبخند

می تراوید آفتاب از بونه ها
دیدمش در دشتبای غم زده
مست اند و تماشای یار باد
مویش افشان، گونه اش شبنم زده

لاله ای دیدیم - لبخندی بهشت -
بر توی درآب روشن ریخته
او صدا را در سیار باد ریخت :
« جلوه اش بابوی خاك آمیخته »

رود تابان بود و او موج صدا :
« خیره شد چشمان مادر رود و هم »
پرده روشن بود، اوتاریک خواند
در طرحها در دست دارد دود و هم

چشم من بریکو ش افتاد، خواند :
« آفت پژمردگی نزدیک او »
دشت: دریای تپش، آهنگ نور
سایه میزد خنده تا ریک او



زیر نظر گل محمد ادیب

زندگی زیباست

زندگی چون کودکی تنه است
ساده و غمناک !
اشک بر روی همچو مروارید
می دود در جام چشمتش
می چکد برخاک

سادگی در چهره اش پیداست،
گاه يك لبخند
می دهد در آسمان گونه هایش گرم
می شکو لد در بنا گوشش
شجره آرم

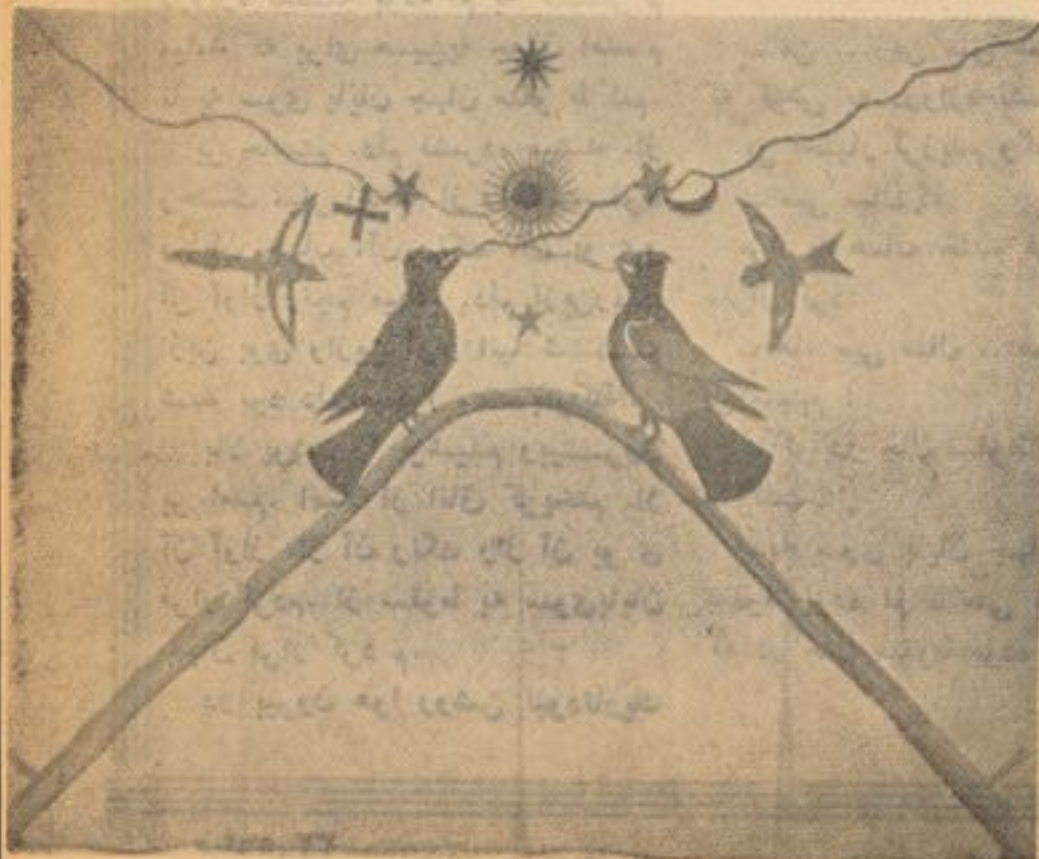
گاه ابر تیرمی اندوه
بر چشمتش می کشد دامن ،
سر فر و می آورد ناشاد
چون نهالی نرم و نازک تن
در گذار باد

زندگی زیباست
ساده و مفهوم ،
چون غزالی در کنار چشمه ای، در خلوت جنگل
مانده از دیدار جفت گمشده محروم،
دیده اش از انتظاری جاودان لیریز

درباری سرد
مرغ زیبایی نشسته شادمان بر شاخه اندوه
سادگی افتاده همچون شبنمی از دیدن مهتاب
در سکوت حیرتی خاموش
بر عقیق بوته اعجاب ،

زندگی چون کودکی تنه است
ساده و غمناک
زندگی زیباست

شماره ۴۷



در اتاقم تنها بودم. تنها ی تنها دیوار های اتاق گرفته وتر شرو- گرد و پیشم نشسته بود دند. مثل اینکه با من جنگی بودند. مثل اینکه همه چیز اتاق از من سیر شده بود. من هم از آنها سیر شده بودم دلم نمیخواست سوی شان نگاه کنم.

خودم را در يك خالی بیکرا نه و جاویدانی احساس میکردم. زیر پایم هیچ چیزی وجود نداشت و من در يك سقوط جاویدانی بودم. دیوار های اتاق نیز با من در حال سقوط بودند و با هم میرفتیم بسوی پایان جهان.

از احساس این «سقوط» وحشتزده لرزیدم. از احساس «پایان» هم لرزیدم دلم میشد کسی در بزند. سخت آرزو داشتم آواز دروازه بلند شود گو تنها یم را نیز کسرم آوازی شنیده نشد دروازه هیچچنان بسته بود. و من در خالی تنها یی سقوط میکردم همیر فتم به سوی پایان جهان.

درین حال آوازی را میشنیدم آوازی که دل آدم را میفشرد. آواز تنها یی بود. درین حال رنگی را میدیدم رنگی که احساس آدم را گنج میکرد. رنگ تنها یی بود. درین حال پوی به مشام میرسید. پویی که تلخ یاس انگیز بود. پوی تنهایی بود و من در لای لای این آواز این رنگ و این پوی سقوط میکردم - به سوی پایان جهان می- رفتم.

در پنحال از وحشت میلر زبدم وسخت آرزو داشتم که آواز دروازه را بشنوم. به نظر میآمد که از هنگام پیدایی تا کنون گوش به دروازه نشسته بوده ام به نظر م میآمد که برای همین به جهان آمدهام تا به سوی پایان جهان سقوط کنم. بر خاستم. دلم فشرده میشد. از وحشت میلر زبدم. از وحشت سقوط و پایان جهان. آن رنگ. آن پوی و آن آواز رنجم میداد. دلم ازین رنگ ازین پوی و ازین آواز انیا شسته شده بود دلم میخواست بترکد.

بالا پوشم را پوشیدم و بیرون پر آمدم. اصلا از اتاق گریختم. از آن آواز. از آن رنگ و از آن پوی فرار کردم. از سقوط به سوی پایان جهان فرار کردم. در بیرون هوا روشن نبود تاریک

هم نبود. چیزی بود در مرز روشنی و تاریکی. و من درین فضای نیمه روشن میدویدم. کوچه درازی بود شبیه یکد هلیز و من احساس کردم که به سوی پایان جهان میدرم. از این احساس لرزیدم و وحشتز ده ایستادم.

در چند قدمی خودم درخست خشکیده یی را دیدم. کنار درخت مردی نشسته بود سرش را روی زانوهایش گذاشته بود. به نظر میرسید که خوابیده است.

نزدیکتر که رفتم. آوازش را شنیدم. آهنگی را زمزمه میکرد. آهنگ به نظرم آشنا آمد. به نظرم آمد که این آهنگ را خودم ساختم. به نظرم آمد که از روز پیدایی تا کنون این آهنگ را بر زبان داشتهام. مرد میخواست:

«هی ... هی ... من گوش به در دارم»

زیرا دروازه چون اسکلتی استاده است.

و آوازی از آن بر نمیخیزد.

«هی ... هی ... نزدیک او رفتم و پرسیدم:

«این آهنگ را از کجا یاد گرفته ای؟»

مرد جواب داد:

«این آهنگ را من خودم ساختم. ام. مرد سرا پایم را از نظر گرفتید و به خنده در آمد. از ته دل میخندید و در خنده اش غمی عمیق موج میزد در پنحال گفت:

«من ... من سی سال میشود که گوش به دروازه نشسته ام»

بی اختیار لرزیدم و گفتم:

«سی سال؟»

مرد با همان خنده غم آلود شش تکرار کرد:

«ها، سی سال ... سی سال ... پر میلم»

«تو در حال سقوط بوده ای؟»

گفت:

«به سوی پایان جهان در حال سقوط بوده ام. سی سال میشود که در حال سقوط بوده ام»

پس از مکتی کوتاه ادامه داد:

«منه کس در حال سقوط است میروند به سوی پایان جهان. در پنحال گوش به دروازه دارند. ولی کسی در نمیزند»

پهلوی مرد نشستم و او پرسید:

«چیدانی؟»

پرسیدم:

«چه چیز را؟»

گفت:

«در اول من سلاح بودم. گو سپند میکشتم. خیلی گوسپند کشته ام. تعداد شان به یادم نیست»

یکروز میخواستم بیه یی را بکشم بیه بسیار تلاش کرد که از زیر دستم بگریزد. ولی نتوانست. در آخرین لحظه ها. هنگامی که می خواستم کارد را بر گلویش بگذارم. در چشمها یش حالتی. آرزو یی را دیدم. به نظرم آمد که او گوش به دروازه یی دارد. به نظرم آمد که او سقوط خودش را احساس کرده است. ازین احساس یی به سختی ترسیده بود. آواز تپش قلبش را می شنیدم. از کار خودم نفرت کردم کارد را دور انداختم. بیه گریخت و من دیگر پشت سلاحی نگشتم.

گفتم:

«عجیب است!»

مرد گفت:

«خبر ست است ... عجیب است! وبعد ادامه داد:

«پس از آن من دزد شدم. شب ها برای دزدی میبر آمدم. آرام و بیصدا به خانه ها بالا میشدم. یک شب که به خانه یی داخل شدم. از پشت شیشه مردی را دیدم که در اتاق خودش نشسته است پریشان و غمزه بوده. در موها یش چنگک میزد و موهایش رو به سپیدی داشت. در چشمها یش دلتنگی بیکرانی دیده میشد. به نظرم آمد که او گوش به دروازه دارد. به نظرم آمد که سقوط خودش را احساس کرده است. وحشتز ده بود. گاه گاهی از وحشت میلرزید. یکبار از جایش بر خاست. به سوی دروازه رفت و آن را باز کرد

آواز دروازه

از: اعظم رهنورد زریاب

پشت در کسی را ندید. به جایش بر گشت و با آواز اندو هتاک شروع به خواندن کرد:

«هی ... هی ... من گوش به در دارم»

ولی بیپوده

زیرا دروازه چون اسکلتی استاده است.

و آوازی از آن بر نمیخیزد.

«هی ... هی ... آهنگ به نظرم آشنا آمد. به نظرم آمد که این آهنگ را خودم ساختم. ام. به نظرم آمد که از خیلی پیش ناآن لحظه این آهنگ را بر زبان داشته بوده ام. از یرو به شیشه با انگشت زدم. مرد وحشت زده بر خاست و سوی اوسی آمد.

پرسید:

«چه میگو یی؟»

گفتم:

«این آهنگ را از کجا یاد گرفته ای؟»

جواب داد:

«این آهنگ را من خودم ساختم. ام»

گفتم:

«این آهنگ از من است»

مرد به خنده در آمد. خنده تلخی بود. در پنحال گفت:

«من ... من پنجاه سال میشود که گوش به دروازه نشسته ام»

بی اختیار لرزیدم و گفتم:

«پنجاه سال؟»

مرد در لای لای خنده تلخش گفت:

«ها، پنجاه سال ... پنجاه سال و من وحشت زده قرار کردم

مرد قصه اش را پس کرد و به خوا تندن پر داخت:

«هی ... هی ... من گوش به در دارم»

ولی بیپوده

زیرا دروازه چون اسکلتی استاده است.

و آوازی از آن بر نمیخیزد.

«هی ... هی ... دلم از غصه فشرده شد. غصه سنگین و بیکرانی بود. غصه «پایان» بود. پایان جهان و پایان همه چیز. و نا گهان تپش قلبم بیشتر شد. با شتاب از جایی بر خاستم و به سوی دروازه دویدم: کسی در میزد

گفت:

«بعد تر من گدا شدم. شامگان به دروازه برای گدایی میر فتم»

وقتی دروازه را به صدا در میاوردم کسی شتا بز در دروازه را باز می کرد. مرا که میدید. با خشم می گفت:

«پایان»

ساعتظر تو نبودم! و در را می پست. مرد به خنده افتاد خنده عجیبی بود. آواز این خنده دل آدم را میفشرد. رنگ این خنده احساس آدم را گنج میکرد پوی این خنده تلخ و یاس انگیز بود. این خنده آدم را به یاد سقوط میانداخت. سخت سقوط به سوی پایان جهان.

از وحشت لرزیدم. ترسیده بر خاستم و گریختم صدای خنده مرد از دنبال به گوش میرسید. آواز گامها یم در کوچه پیچیده بود. از نزدیک هر دروازه یی که میگذ شتم کسی دروازه را باز میکرد و به بیرون مینگر پست.

نا گهان خودم را در پراپس دروازه خود یافتم. در زدم. کسی باز نکرد داخل شدم. همه چیز به حال خود بود به نظرم آمد که همه چیز باز پشخند لگا هم میکرد. به نظرم آمد که همه چیز با ریشخند به من میگفت:

«تو باز گشتی! تو باز گشتی!»

به جاییم نشستم. رنگ. پوی و آواز تنها یی در دست و پایم پیچید. کلیم را فشار داد به سختی نفس میکشیدم. در پنحال سخت آرزو داشتم آواز دروازه را بشنوم - کسی در بزند.

ولی کسی در نمیزد. من احساس کردم که سقوط میکنم. به سوی پایان جهان سقوط میکنم. دیگر هوا تاریک شده بود و من در تاریکی سقوط میکردم. بی اختیار شروع کردم به خواندن:

«هی ... هی ... من گوش به در دارم»

ولی بیپوده

زیرا دروازه چون اسکلتی استاده است.

و آوازی از آن بر نمیخیزد.

«هی ... هی ... دلم از غصه فشرده شد. غصه سنگین و بیکرانی بود. غصه «پایان» بود. پایان جهان و پایان همه چیز. و نا گهان تپش قلبم بیشتر شد. با شتاب از جایی بر خاستم و به سوی دروازه دویدم: کسی در میزد

گفت:

«بعد تر من گدا شدم. شامگان به دروازه برای گدایی میر فتم»

وقتی دروازه را به صدا در میاوردم کسی شتا بز در دروازه را باز می کرد. مرا که میدید. با خشم می گفت:

«پایان»

دلم از غصه فشرده شد. غصه سنگین و بیکرانی بود. غصه «پایان» بود. پایان جهان و پایان همه چیز. و نا گهان تپش قلبم بیشتر شد. با شتاب از جایی بر خاستم و به سوی دروازه دویدم: کسی در میزد

گفت:

«بعد تر من گدا شدم. شامگان به دروازه برای گدایی میر فتم»

وقتی دروازه را به صدا در میاوردم کسی شتا بز در دروازه را باز می کرد. مرا که میدید. با خشم می گفت:

«پایان»

دلم از غصه فشرده شد. غصه سنگین و بیکرانی بود. غصه «پایان» بود. پایان جهان و پایان همه چیز. و نا گهان تپش قلبم بیشتر شد. با شتاب از جایی بر خاستم و به سوی دروازه دویدم: کسی در میزد

گفت:

«بعد تر من گدا شدم. شامگان به دروازه برای گدایی میر فتم»

وقتی دروازه را به صدا در میاوردم کسی شتا بز در دروازه را باز می کرد. مرا که میدید. با خشم می گفت:

«پایان»

د پيغلتهوب تازگی

دغه خبری چه دگوچنیانو ستر گوته راخی
تاسی خبر یاست له کوم خایه راخی دلیری،
لیری دیتو او صحرا گانو دیوه شنه کمره په
په سوری کښی چه دور ورگی په کښی الوزی
دینکلو ښایړیو کور دی .
او هلته دجادو دوی گهوړی خوړندی دی .
دما شومانو خوب په همدغو گهوړو کښی
خای لری چه له هغه خای څخه دماشو مانو
دینکلو سترگو د مجولو زیاره را آلوژی اود
هر ماشوم په سترگو چه پستی شونډی
کښیږدی هغه ماشوم په آرام خوب ویده
کښی .

دخو بیولی ماشوم په شونډو چه دمرسکا
خبر گه پیری تاسی څه پوهیږی چه داله کومه
کښی .

دمنی دوسم دگورو ورپغو په خنک کښی
چه دسپوږمی نوی سپینی وړانگی خبری شی
نودا موسکا له هغه خایه څخه راخی چه دویډو
ماشو مانو شونډو بانلی ناکووی دا دایسته
او خوږه تازگی چه دگوچنی په غرو کښی
ښکاري .

تاسی خبر یاست چتر اوسه پوری په کوم
خای کښی پته وه ؟
هو هغه وخت چه دده مور پیغله نجلۍ
وه نودا تازگی ئی دمنی دپټ او نازک راز په
صورت ددی په زړه کښی غوړیدلی وه چه هغه
نوهمدی زړه او خوږه تازگی ده چه اوس د
گوچنی په غرو کښی خوږه شوی ښکاري .
«دناگور» اثر

دعشق درد

له اغیار سره خندا څه په کار نه ده
له اغیار سره سوداڅه په کار نه ده
سل یاری دیوه یار زیاره کښی
آشنایی دهر آشنا څه په کار نه ده
هر بلبل بهی ټنکا که ته گل شی
په خپل خان خپله ټنا څه په کار نه ده
عشق دوی په بغیر په پټه خوله څرگندی
په دا چارو کښی غوغاڅه په کار نه ده
دعشق در دوازه عاشق لره راحت دی
د دی هسی رنځ دواڅه په کار نه ده
بدله بدو سره بویه ټیک له نیکو
دجلا په کای وفاڅه په کار نه ده

عاشقی حرص وهادی سره لری
دبیمار په خان هواڅه په کار نه ده
عاشقی یو نادر کار دی په دنیا کښی

ولی بی خدایه سودا څه په کار نه ده
دنیا مینه بی کاره اوریدی شی
چه ویلید رښتیا څه په کار نه ده

که رحمان په جهان ډیر پایم دلیره
زندگی زما بی تا څه په کار نه ده

«رحمان بابا»

بی وفایی

ښکلی ددی دوربی وفا راخر گند پیری
واړه جفاکاری وفادار نه موندنه کښی
وکه دلیری په اول زړه دسری یوسی
بیاجه دیدن غواړی لکه گل هسی پتیری
زه ور پسی گوزم مبتلا په زړه نټلی

دی زما په غم پوری خندا کا هوس پیری
یوسی قراری آرام زماله جان وزله
بی له نه نه یو ساعت په ما کله تیر پیری
بیل یی کړم له روغو، له درمنو همنشین شوم
تل چنگ ورباب پرتکه ماسره زپیری

ذکروی که فکر واړه کړم دده له هغه
قال وحال می دادی هم په دای زړه ښه کښی
نشته دعاشق لمخوړ څوک بی دیار له هغه

کله دنسیا ښادی وغم سره سم پیری
قبروی که مر چه عاشق شوی هسری خانه
واړه غنیمت دی چه له ښکلی در رسیږی
«هسری خان»

دحیا خندا

زما خوښیږی په خندا وگڼی دستا خندا
لکه چه ستا ده هسی نه ده دپل چا خندا
دمنی دك زړه کښی دی بیاجه گر خیدلی ښکاري
په اننگودی راخوږه شوه دحیا خندا

ایله چه مینه دی ښکاره راته په سترگو کښی شوه
چه دی په سترگو کښی نغیری دادا خندا
زما تپوس ته چه راخی نو په خندا راڅه
ناروغه زړه ته می په مینه شوه دواختدا
رښتیا چه مینه خو زپیری شی پاڅه نازونه

داوسنی اوردی نه و دپخوا خندا
دبیلنا نه تباری به ټولی شوله مخی لری
مخنی په شپه دخنو وکړه دسبا خندا
تن سبا هسی کړیدلی زړه ته خیال راځی
چه به آخر زمونږه مینه کړی رسوا خندا
سحر سبا بلبلان ځکه څر سلام ته دگل
چه بی لیدلی دغوټی دغوټی د خندا

په کرس خندادی نوره مه کړه وخت غماز غوړندی دی
ماله بس ده په سرو شونډو دمو سکا خندا
«حافظ» څو کړی وی تراوسه دژبا خبری
شوه بی په شعر کښی له کومه راپه د خندا
«حافظ»



څه لیکم

زه یم په شوگیر آموخته ستانقشرو نگار لیکم و نگار لیکم

خیال او فگر دواړو کښی زه پټ غوندی اسرار لیکم
کله دقداقت دی ستایم کله اوږدی زلفی دی
کله دی دسترگو سره ستر گو ته دیدار لیکم
کله دی الفت یادوم کله دی دهر غم
کله دی دشونډو په سرنوم په المتغار لیکم
کله دی دوروغو سره زه جنگ وجدل کښی شم
کله دی عجیبو غریب کله کلا نکار لیکم
کله دی په مینه بند شم کله دی په به ستغ خواب
هر عکس العمل دی گرانی موره مزه دار لیکم
کله رانه څنگ کوی ته کله شی مړه غوندی
زه «منت بار» ډاگه لیکم لږ دی جفاکار لیکم

«منت بار»

لنډی

که دشیډو لښتی یری سم کړم
خزان وعلی باغ می نه نیسی گلونه
راڅه ، راڅه چه سزه گڼیږی
دنیا فالیده بیابانه وی دپلوه
زده می بلبل مین پر گل ده
خدای دی بلبل له کله نه چه اکوړت

آشنایه ټوکو نه پوهیږی
ماپه خوړو زلفو واهه مورو شونه
که دی دزلفو تیاره نه وی
دغچ رڼا بهی جهان سیزلی و نه
دتورو زلفو په خنک کښی
یارپه منگل کښی گرځوم چه وړک به شینه



عکس و مطلب

ترجمه: زلمی نودانی

خانه زیبایی

ورزش عجیب و تازا

در امریکا یکی از ورزش‌های جدیدی که بیشتر رواج پیدا کرده بنام «رولر دربی» یاد میشود. این ورزش در نظر اول بازی ساده‌ای بنظر میرسد. دو تیم پنج نفری در حالیکه بوت‌های عرابه دار «اولر» بپا دارند مقابل هم قرار میگیرند هر دو گروه از سمت مقابل



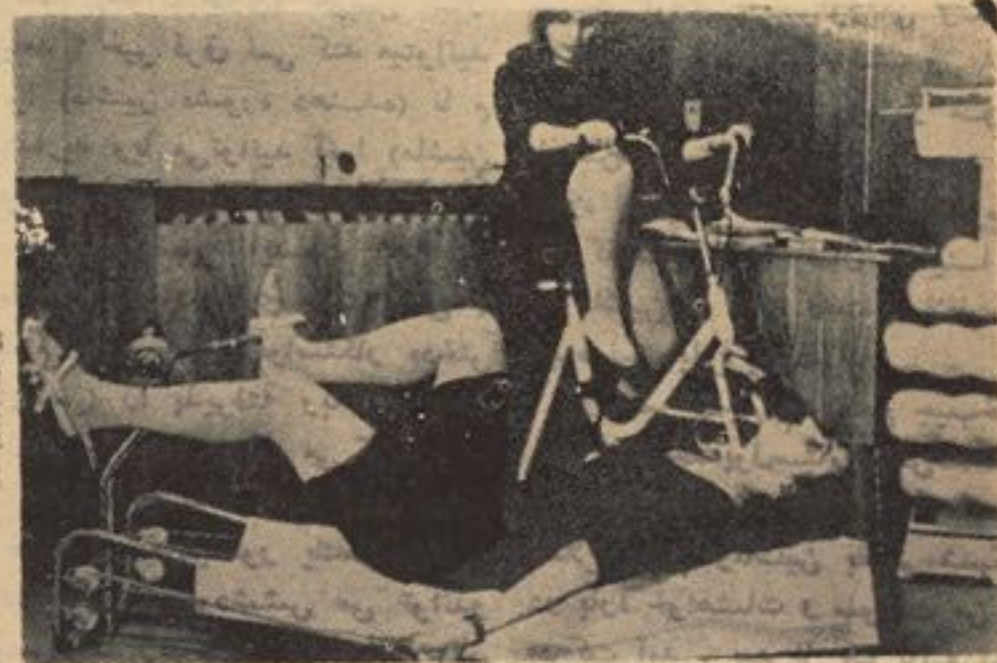
همدیگر بحرکت در آمده میخواهند جای طرف مقابل را اشغال کنند. سه نفر هر تیم بشکل حمل میخوانند جای طرف مقابل را بگیرند و دو نفر دیگر بشکل دفاعی (نظیر وظیفه بیک در فوتبال) نمی گذارند اعضای تیم مقابل در جای آنها قرار گیرند. در این بازی هر نوع خلاف رفتاری از قبیل مشت زدن، حرکت تایل کردن، لگد زدن، دندان گرفتن حتی دشنام دادن مجاز بوده بعضاً اعضای یک تیم عضو تیم مقابل را از زمین بلند کرده در چقوری ای که کنار میدان ایجاد شده می اندازند. شکستادن دست و پا و سر طرف مقابل جز امتیاز بحساب میرود. عجیب اینست که تماشاگران چنین مسابقات روز بروز اضافه تر شده میرود بخصوص وقتی که زنان در مسابقه اشتراک کنند (حتماً آنوقت موی کنگ و پرت و پوست هم مجاز است).

ورزشگاه‌های را بنام (خانه زیبایی) مسمی ساخته اند. در اینجا کسانیکه از طبابت سرشته‌ای دارند و در مورد اعضا بدن انسان معلومی دارند و یکسکمه متخصصین به علاج و تدای نواقص اعضا می پردازند، نواقصی که به اثر سبیل انگاری خود شخص و یا اثر طبیعی میانمی آید و باعث برهم خوردن توازن اندام میشود.

این مرکز تدای ناموزونی‌های اندام یعنی خانه زیبایی در صوفیه در کوه واسیل کولاروف ۳۵ واقع شده، در اینجا عملیاتی صورت میگیرد و سبیل در اختیار دارند که برای زیبایی صورت و اندام اشخاص با استفاده از دکتوران متخصصین و نرسی‌ها فعالیت‌هایی صورت میگیرد، کسانیکه از این مرکز استفاده میکنند بعد از مدتی چنان تغییر اندام و قیافه داده بشکل زیبایی در می آیند که آدم را بفکر جادوگری می اندازد ولی عملیات آنسپاجادوگری نیست، این موسسه داغ‌هایی را که به اثر زخم‌ها بوجود می‌آید از بین برده کلفتی پوست و لکه‌های صورت را برطرف می‌سازد. مراجعه به این موسسه شکل تجارتی نداشته مراجعین همیشه از مشوره‌های دکتوران موسسه و وسایل آن می‌توانند استفاده کنند. در این موسسه هفتاد نوع کمک به مراجعین امکان پذیر است.

موسسه سه شعبه دارد. شعبه اول آن درماتولوژی (جلد) است که درین شعبه طرق مختلف محافظه جلد از میان بردن لکه‌ها و برطرف کردن امراض جلدی مد نظر است. شعبه دوم شعبه جراحی است که عملیات جراحی پلاستیک در آن اجرا میشود. شعبه سوم عبارت از شعبه فیزیوتراپی یعنی تدای با ادمان می باشد. در شعبه جراحی پلاستیکی نواقص صورت را از میان برده بشکل طبیعی در می آورند. و نوشته‌هایی را که روی جلد بوجود می‌آورند از میان می‌برند و برای اینکار از آل‌بنام در موابرزیو استفاده میکنند.

همچنان برای لاغر شدن و جلوگیری از چاقی وسایل و ادویه لازم درین موسسه در اختیار مراجعین گذاشته میشود. در عکس دو خانم را مشاهده میکنید که از وسایلی برای متناسب شدن اندام استفاده میکنند.



ستاره موفق از سینمای

اتحاد شوروی

کالینا یا تسکینا مکتب تئاتر ماسکو را بیابان رسانیده است.

او تاحال در فیلم‌های متعددی بازی کرده از جمله در ۱۹۶۶ در فیلم «زنگه» و فیلم «بزن و باز هم بزن» در ۱۹۶۶ و در فیلم «انعکاس پرف‌های دور» در ۱۹۷۰ بازی کرده است.



پله بیسو و اداست

تیپ امریکایی

جوان بیست و هفت ساله موتور سیکل سوار آلمانی بنام بوم آرتن ریکارد جدید جهانی را به تیپ امریکایی قایل گرد. او با ماسک و لباس مخصوص از توتل مشتعلی بسرعت صدکیلومتر فی ساعت با موتور سیکل گذشت. در عکس گذشتن موتور سوار مذکور را از میان آتش مشاهده میکنید.



میگویند (پله) فوتبالیست معروف برازیل که شهرت جهانی دارد آدم بیسوادی است، او نمی‌تواند بخواند و بنویسد. اما او بهترین امضاء دارد. از همین جهت مردم به اشکال مختلف بیوگرافی او را نوشته در پای آن امضای پله را گرفته اند و نشر کرده اند. لذا پله آدمیست که بیوگرافی‌های متعددی دارد. در عکس پله را که از بیسوادی رنج میبرد در حال نوشتن الفبا مشاهده میکنید.





فانتیزی

ترجمه: ذال

ماشین ازدواج

را داده و اگر بسیار از آن خواهش شود آدرس و تیلیفون دفتر رسمی او را نیز می‌دهد. و اگر باز هم از او بیشتر خواهش کنی، ماشین یک عکس او را نیز می‌دهد که در آن امضا بطور هدیه یاد گاری نیز وجود می‌داشته باشد. و راستی که این ماشین یک ماشین خیلی عالی است.

من با کمال علاقمندی آرزوهای پسیکو لوژی، بیولوژیکی و فکری و معنوی خود را گذاشتم و علاوه بر آن اطلاعات بیشتری در مورد خوش بینی و بد بینی خود در باره فوتبال، اگزیتا نسیمالزم در آن گذاشتم و با کمال اطمینان به ماشین در باره دقت ملاقات و غیره نیز ابلاغ نمودم.

در اخیر راجع به وضع جیب خود که در آن چند پول سیاه پخش نداشتم و همیشه نخواهم داشت به ماشین اطلاع دادم و ماشین بقسم شهکار در باره خواهشات و سوالات من به حرکت آمد. بعد از یک ثانیه تمام ماشین علامت خوشبختی را بدستم داد. نام، تخلص فامیلی، آدرس و نمبر تیلیفون و عکس که در زیر آن امضا نیز وجود داشت. من با کمال علاقمندی باین ثروت معنوی متوجه شدم اما وقتی خوب نظر انداختم دیدم که ماشین باز هم نام، تخلص فامیلی، آدرس و عکس را که در زیر آن امضا بود عکس و امضای زن سالم که ذکر خیرش را قبلا به شما گفتم و البته میدانید چندی قبل با او دو باره ازدواج نمودم. اما با علمی صورت گرفته بود و باین سبب ما هر دو خوشبخت شدیم.

موضوع مطابقت و عدم مطابقت لازم نباشد.

بنا بران بصورت عموم، من با دقت کامل تمام ادبیات مربوط این فن را مطالعه نمودم و بسوالاتی که نزد من ایجاد می‌شد جواب پیدا می‌کردم. در نتیجه زیاد فکر کردن با خود بالاخره این طور فیصله نمودم که بدون (خواستگاری الکتریکی) از من نترسید. مثلیکه کلمه (خواستگاری) خوش تان نیامد؟ خیر فرق نمی‌کند می‌توانید آنرا (ماشین مشوره دهنده) نام بگذارید و یا می‌توانید آنرا (ماشین توجه و رهبری) نام بگذارید.

اصل موضوع اینست که این ماشین (خواستگاری الکتریکی) تمام آرزوهای خواستگار و دختر (یا پسر) را پذیرفته و به‌کاند یدان (دختر یا پسر) جواب می‌گوید.

حقیقت اینست که از روی منابع خوانندگی من اینطور یک ماشین تنها در قنوری موجودش می‌تواند و بس اما زندگی در آن اصطلاحات و بهبودی می‌آورد. اطفال ما در آزمایشات فزیک لابرا تواری خود شان این یک خواستگاری را از طریق امواج ترانز یستوری بوجود آوردند. باین ترتیب در ظرف یک ثانیه، ماشین نام و تخلص فامیلی

از سپری شدن یکسال بواقعیت پیوست که مخالفت زنم در مورد گفتگو در باره اگزیتا نسیمالزم در وقت رخت شویی بصورت کلی باسطح فکری و سوالات من راجع باین موضوع مطابقت نمی‌کرد.

خلاصه اینکه من چندی قبل از خانم جدا شدم. اکنون شما می‌دانید که علت چه بود و چرا از زنم جدا شدم؟ اما اگر شما فکر می‌کنید که بعد از جدا شدن باز من سوگند یاد کرده باشم که دو باره ازدواج نخواهم کرد، واضح است که شما اشتباه می‌کنید. من بکسانی که مرا نمی‌شناسند اطلاع می‌دهم که من یک آدم خیلی اجتماعی و فامیل دوست میباشم من زندگی خود را بدون داشتن فامیل هیچ فکری نمی‌کنم. برای من زندگی در حال مجرد واضح بگویم خاصیت آهن ربایی خود را از دست می‌دهد.

باین نسبت من حقیقتا سوگند یاد کردم اما مخالف آن عمل کرده‌ام. بصورت قطعی سوگند یاد کردم و تصمیم گرفتم که همسر زندگی ام را تنها و تنها با اساسات و میتود های علمی تعیین و انتخاب خواهم نمود تا در آینده

در همین نزدیکیها من از خانم جدا شدم، جدا شدم به نسبت اینکه نفهمیدم چرا با او ازدواج کردم، خوب شما درین باره چه فکر می‌کنید، چرا! البته که روی عشق! من بایک دختر کم معلومات و بدون تحصیل و بکلی فاقد معلومات علمی و خصوصیات علمی ازدواج کردم. آمدم، دیدم عاشق شدم و ازدواج کردم.

باین اساس من حتی در باره چون و چرا فکر نکردم و نیز در باره اینکه چه چیزها را باید در نظر گرفت بحيث یک فرد معاصر بدان نیاندیشیدم. و حتی حاضر نشدم مطالعه در ادبیات مخصوص این فن کنم و بسوالاتی درین مورد متوجه شوم.

من در باره علم ساز گاری بیولوژیکی و علم سازگاری روحیاتی فکر نکردم، در باره علم ساز گاری فکری و معنوی مشترک هیچ فکر نکردم.

و این یک تصادف غیر علمی بسوی زندگی و سوالات مهم در باره زندگی بود که فوراً مرا بخود متوجه ساخت. و بعدا در باره آن دانستم. بعد از یک هفته برایم واضح و روشن شد که ساعت‌های زندگی مشترکم باز هم در آرایشگاه بسوی عدم ساز گاری بیولوژیکی با آرزوهایم در مسابقه فوتبال سوق داده می‌شود.

بعد از سپری شدن یکماه برایم واضح شد که سوالات زنم به حساب مصرف معاش ماهانه ام از نظر پسیکو لوژی با تصورات مهم من راجع به آزادی و استقلال ضروری پنداشته می‌شد. و بعد

دریشی قهوه‌ای

مشتري به خياط ۱

- شما می‌توانید برایم يك دریشی بسازید كه رنگ آن قهوه‌ای

كه به شیر مخلوط شده با شده باشد؟

خياط كه از این فرمایشش و رنگ متعجب شده بود آهسته جواب داد:

با شربنی و یا بدون شربنی؟

زیر یک سقف

است! او که پسر است، سختش را تایید کرده گفتم:

- درست است، مثل اینکه پسراست!

پرسید:

- ترا چه شده است؟ توحی نمیدانی که طفل تو پسراست یا دختر ...؟!

- چطور می توانم بفهمم؟ ظلمت تمام هفته را در گودکستان میگذرانم و فقط روزهای جمعه به خانه می آید.

در این اثنا ساعت دیواری، ضربه دهم را نواخت پدرم گفت:

- ساعت ده بود؟ من به تمرین ناوقت میرسم!

- ده... من باید برای آزمایش نمونه کانکری یک تعمیر به فابریکه بروم.

پدرم گفت:

- خدا حافظ!

- به امید دیدار، اگر نتوانستیم همدیگر را ببینیم کادری برای من به پست بکس بگذارید!

- وقتی خانم خود را دیدی احترامات مرا تقدیم کنی.

- مادرم را سلام بگویند!

با عجله در دو جهت مخالف براه افتادیم، تصادف نیکی بود که او را دیدم اما یک چیز مرا شکنجه میدهد:

آیا کسی که با او حرف زدم حقیقتاً پدرم بود و یا گامایم؟!

«پایان»

و میتوانم هروقت که چهره اش را فراموش کنم تگاهی به آن بیندازم.

- بده ببینم... اوه! من این دختر را میشناسم مثل اینکه یکی دو هفته پیش او را که مشغول جارو کردن دهلیز بود دیدم من گمان کردم که مادوت او را استخدام کرده است به او پول دادم و او معلوم گردید که آزرده شده است!

- چرا از مادرم نپرسیدی؟

- تو فکر میکنی مادرت از ازدواج تو خبر دارد؟

جواب دادم:

- چنین گمان میکنم، چون برایش ورقه یادداشتی درین باره گذاشته بودم.

- ورقه یاد داشت؟؟ خودت نمی توانستی به او بگویی؟

- چطور می توانستم؟ او یا سر گرم خرید است یا گرفتار لباس شویی و یا به گلوبها...

پدرم با اندوه گفت:

- من خودم او را خواهم دید، مادرت را برای آخرین بار چه موقع دیدی؟

- چه موقع؟ تقریباً یکماه پیش.

- باید پرسیده باشد...

- اگر راست بگویم، توجه نکردم اما من با لفت بالا می شدم و او از زینه پائین میشد.

در این وقت سا سا نجوا کنان گفت:

- پدر من... دادم!

ظرف مخصوص را آوردم و سا سا نشست!

پدرم با لحن تعجب آوری گفت:

- عجب!! تو می گفتی این طفل دختر

راهم روپراه کرده ای؟

- البته موقعی که هنوز در انستیتوت بودم.

- کمی فکر کن آخر پسر من تاحال هرگز به این فکر نیفتاده ای که زن خود را به من معرفی کنی!

- چگونه میتوانستم؟ غالباً او در خانه نیست، داکتر است تمام روز ها با مریضان خود سرو کله میزند و از طرف شب نیز در کورس نو سنگ تدریس میکند!

خوب، امروز چطور است میتوانم با او آشنا شوم یا شاید امروز هم که جمعه است او کار میکند؟

- نه او جمعه ها کار نمیکند به کورس زیبایی میرود.

فریاد زد:

- بالاخره من میخواهم او را ببینم، او چه شکلی دارد؟

- نمیدانم از کجا شروع کنم... او قد متوسطی دارد... شاید هم قدی بلند است، چشمهای آبی است... نه گمان میکنم بیشتر خاکستری باشد... اما در باره موها... موهایش چه رنگ است؟

رنگ موهایش... کاملاً سیج شده ام...

رنگ... رنگ...

- تو عجب شوهری هستی؟!

- برای شما آسانست که چنین چیزی بگویند... اما من از زمان عروسی تا بحال فقط سه بار او را دیده ام!

- تو میخواهی بگویی که حتی نمیدانی زن تو چه قسم آدمی هست؟!

- که گفت نمیدانم؟ من عکس او را دارم

امروز صبح موقعی که از تشناب بیرون میشدم تصادفاً پادشاه خود پسر خودم، او همینکه مرا دید با خوشحالی فریاد زد:

- میشا!! صبح بخیر پسر من!

- اوه، این شما هستید؟ سلام پدر!

پدرم مرا بگرمی در بغل گرفت و رویم را بوسید، آخر نزدیک یک سال بود که او را ندیده بودم، اما بر خورد ما طوری بود که فکر میشد دوری ما از یکدیگر از این مدت هم زیاد تر بوده است، تعجب نکنید! هر دوی ما بسیار گرفتار هستیم من شغل انجیری در یک دستگاه ساختمانی دارم و پدرم هنرپیشه تئاتر است، او مجبور است که دایمادر تمرین ها و نما یشات شرکت کند... و من نیز فرصت سر خاراندن ندارم... ملاقات ها، شرکت در سیمینار ها، نظارت از ساختمانها و...

پدرم گفت:

- خوب چطور هستی؟ درس انستیتوت را به کجا رساندی؟

جواب دادم:

- تشکر از اینکه پرسیدید، خوبم در بهار گذشته فارغ التحصیل شدم.

پدرم تعجب کرده بود گفت:

- اوه! راست می گویی؟ پس تبریک میگویم!

- در این وقت دروازه اطاق من باز شد و ساشا به داخل دهلیز آمد.

پدرم پرسید:

- این دختر کیست؟

- او دختر من ساشا است!

- تو میخواهی بگویی که حتی کار ازدواج

آدم با انصاف

یکی از مجلات نامه ای به این شرح دریافت نمود: (سال پیش موقعی که به مجله شما اشتراک کردم در یکی از شماره هایتان نوشته بودید که: هر کس از مطالب این مجله راضی نیست در پایان سال میتواند حق اشتراک خود را دوباره بگیرد. حالا چون من راضی نیستم لطفاً بولم را وایس بفرستید). اما در اخیر نامه خود اضافه نموده بود باین شرح: (ضمناً نمی خواهم شمارا از این بابت تکلیف بدهم پس تنها دارم بعضی را که باید پس بفرستید بابت اشتراک سال آینده ام حساب کنید).

دلیل

پسر به پدر: آیا ظلم نیست که شخصی را نسبت اینکه کاری را نکرده جزاً بدهیم؟

پدر: طبعاً ظلم است.

پسر: معلم امروز مرا نسبت اینکه کار های خود را تکمیل نکرده بدم جزاً داد.

هوشپرکی

شوهر: من خیلی ناراحت هستم زیرا تصادفاً تکه آهستینم را قرت کرده ام نمیدانم چطور خواهد شد!

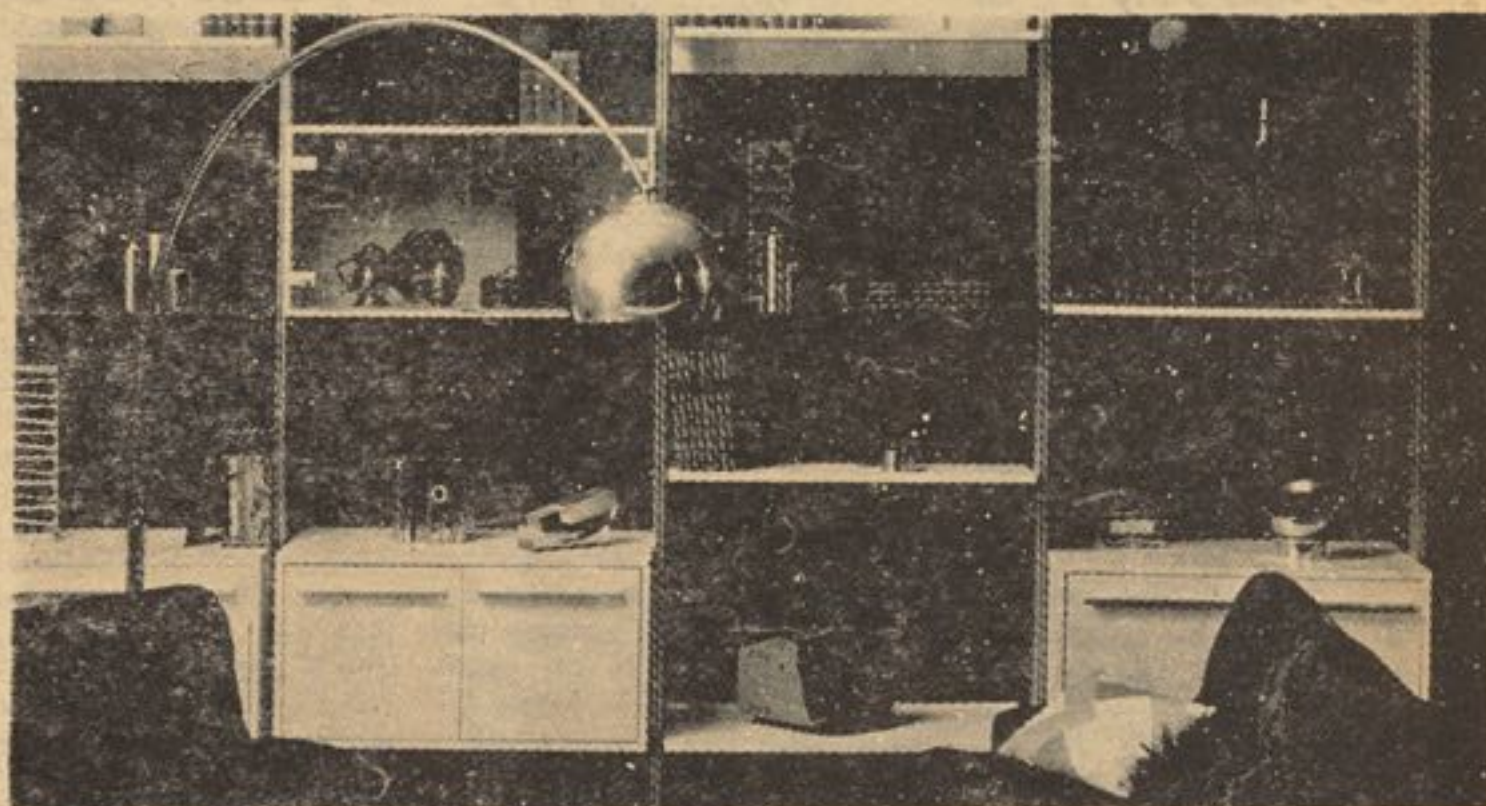
خانم: هیچ پریشان نباش خوب است که اقلاً یکبار در زندگی ات مرا تکلیف ندی و خودت بدانی که تکه های آهستینت در کجاست.





زیر نظر : سیما غواص

اتاق پذیرایی زیباترین داشته باشید



در يك اتاق پذیرایی، بیش از هر چیز نظم و ترتیب و نظافت جلب توجه میکند. رنگای شاد قرمز-سورمه ای و سبز تیره با مدلهای جدید، روح تازه ای به اتاق می بخشد. و شما میتوانید با کمی دقت و توجه با ابتکار

های جالب، اتاق پذیرایی تان را از اتاقهای دیگر متمایز کنید. در رنگهای لوازم سالن خود، هماهنگی را در نظر بگیرید اگر لوازم زینتی ویا کلکسیون اشیاء قدیمی دارید آنرا در قفسه شیشه

ای قرار دهید. برای نور بیشتر و زیبایی اتاق می توانید از چراغهای رومیزی و یا پایدار استفاده نمائید. گذاشتن چند شاخه گل طبیعی در گلدان به زیبای اتاق تان می افزاید.

نکته:

«استیون» بهترین و سریع ترین وسیله برای پاک کردن رنگ ناخن است ولی متأسفانه باعث خشکی و شکنندگی ناخن ها میشود. برای از بین بردن این مشکل «استیون» و روغن بادام را به مقدار مساوی با هم مخلوط کنید تا بهترین و ارزانترین محلول برای پاک کردن رنگ ناخن بدست آید. به این ترتیب هم رنگ ناخن تان به آسانی پاک میشود و هم ناخن هایتان نرم و قوی میشوند.

انتخاب لباس

پیروی از مد به تنهای برای شیک بودن و زیبا جلوه کردن کافی نیست، بلکه مدت و ام با برا زندگی است که شما را شیک، منظم و زیبا جلوه گر میسازد. انتخاب لباس مسئله ایست که به دقت و توجه بیشتری نیازمند است. پوشیدن لباس مناسب، در زمان و مکان مناسب شما را شیک و زیبا جلوه میدهد. لباسی که به محیط کار می پوشید حتی المقدور باید ساده باشد. از پوشیدن لباس های بدن نما خود



بقیه در صفحه ۵۸

فرستنده :- سیده (پورسکندر)

سنگهای گرانبها...

ونشانه ها !

الماس - نشانه عشق پاک و آشتی .
زبرجد - نشانه عشق شدید و جاودانی .
عقیق - نشانه پاکی و صمیمیت و راستگویی .
فیروزه - نشانه پیوند کامل دو روح و دو جسم .
لعل - نشانه خلوص کامل و وفاداری به عهد و پیمان .
مرجان - نشانه زاری از عجز عشق آتشین .
مروارید - نشانه آمادگی برای هرگونه فداکاری .
یاقوت - نشانه وجدان پاک و روح حقیقت جو .
زمرد - نشانه عشق کامل و امید به آینده مشترك .



مادر و کودک:

ورزش شیر خوارگان

در صورتیکه نوزاد شیر خوار تندرست باشد بطور غریزی و خود بخود با حرکات دست و پای خود ورزش میکند باینجهت احتیاج به تمرین های خاصی ندارد، وظیفه مادر اینست که حرکات شیر خوار را هدایت کند.

ورزش شیر خوار خیلی ساده تر از آنستکه از عنوان ورزش انتظار میرود. تا پایان سن ۴ ماهگی بهترین ورزش آنستکه نوزاد را روزی چند بار بر روی شکم بخوابانید تا عضلات مهره پشتی تقویت شود.

در سن ۹ ماهگی کودک میکوشد با کمک دیوار یا تکیه گاه دیگری از جا برخیزد در این موقع است که بر روی چهار دست و پا راه میرود که آنرا در اصطلاح طب خزیدن مینامند. خزیدن ورزش بسیار خوبی برای تقویت عضلات و استخوان بندی کودک است باین جهت باید آنرا تشویق کرد. در این دوره نباید کودک را مجبور بایستادن کرد زیرا ممکنست موجب خمیدگی استخوان های پا گردد. هر وقت عضلات و استخوان بندی کودک باندازه کافی قوی شد خود بخود شروع بایستادن مستقل خواهد کرد و این عموماً در ماه دهم است. در این سن راه رفتن بهترین ورزش کودک را تشکیل میدهد.

شیر خواران نباید مجبور به نشستن کرد. نشستن موقعی مجاز است که عضلات مربوط باندازه کافی قوی شده باشند و این وضع در ماه ششم است. یک کودک سالم در ماه ششم راست می نشیند. برعکس کودکانی که عضلاتشان باندازه کافی قوی نیست موقع نشستن پشت شان خم میشود. این نشانه آنستکه نشستن کودکانی که تکامل فوق را نشان نمیدهند و یا کم حرکت هستند با احتمال قوی مریض میباشند و باید به داکتر مراجعه کرد.

چگونه لاغر شویم



در زمان های سابق، چاقی یکی از علایم سلامت و نیرومندی در مردها و نشانه زیبایی و جذابیت و شیفتگی در زنان بود. اما امروز اهمیت سابق خود را ازدست داده است، و تناسب اندام و ظرافت جای آنرا گرفته است.

امروز در ممالک پیشرفته جهان صد ها موسسه مخصوص زیبایی و تناسب اندام وجود دارد که روشها و طرق مختلفی را بمنظور کم کردن وزن از قبیل رژیم غذایی - دواهای ضد اشتها، ماساژ های شدید و... برای مشتریان و مراجعه کنندگان

بقیه در صفحه ۵۸

آشپزی مدرن برای خانم های کارمند

کنید، مثلاً: از دوکیلو گوشت باستخوان میتوانید برای یک خوراک گوشت و یک سالن جدا کنید، به اینقسم که قسمت های چرب و تکه های کتو چک را ماشین نموده و استخوان ها را با کمی گوشت برای سوپ یا شوربا بگذارید به این ترتیب هم در قسمت خرید و هم در وقتیکه باید در آشپز خانه صرف کنید، صرفه جویی نموده اید.

* در موقع تهیه غذا در آشپز خانه اگر از اسراف جلوگیری شود مخارج غذای خانواده تا حد قابل ملاحظه ای کم میشود. مانند دور ریختن قسمت های از خوراکی که ارزش غذایی دارند (از قبیل: ساقه و برگهای گشنیز و گلپیه و دیگر سبزی ها که در سوپ و یا آش میتواند مصرف شود).

* بعضی از غذا ها را (بخصوص در این فصل) میتوانید برای مصرف چند روزه یکجا بپزید و در یخچال بگذارید. روز بعد وقتی از اداره به منزل میآید دیگر احتیاجی به عجله کردن نیست. چون غذا حاضر و آماده است.

بقیه در صفحه ۵۸



صفحه ۳۹

دخوات

زن و نون

از کتاب روانشناسی برای جوانان

انگیزه‌های اجتماعی مشترک بین افراد

آدمی تمایل دارد با هم‌نوعان خود زندگی کند و این چنان در همه افراد مشترک است و جدائی از دیگران چنان برای اکثر افراد دردناک است که بعضی پنداشته‌اند انسان اجتماعی آفریده شده است. حقیقت اینست که موجودات زنده‌ای که برای بقا مدت‌نی طولانی بدیگران وابسته‌اند از جدا شدن از دیگران رنج می‌برند. به عبارت دیگر اجتماعی بودن شاید معلول این امر است و به همان نسبت که کودک آدمی در آغاز حیات بیشتر به دیگران نیازمند است این حس نیز در آدمی قوی‌تر از حیوانات دیگر است.

عواملی که در محیط کودک نیازهای او را برآورده می‌کنند کم‌کم در اثر یادگیری مطبوع طبع او می‌شوند مادر در آغاز وسیله‌ای برای رفع نیاز مندیهای کودک است اما بزودی پیش او یکی از عوامل دوست داشتنی محیط می‌شود به همین ترتیب کسان دیگری که نیاز مندیهای کودک را برآورده می‌کنند مورد محبت او قرار می‌گیرند و کم‌کم دیگران امری عادی است.



صفحه ۴۰

مقدمه جوانان

متصدی صفحه جوانان!
احترامات مرا بپذیرید. آنچه را امروز می‌خواهم با شما در میان نهم، دردیست که از مدت‌ها است رنجم می‌دهد. خیلی روی آن فکر کرده‌ام بدون اینکه به نتیجه‌ای رسیده باشم. واقعا دیگر بیچاره شده‌ام.

از مقدمه پر دازی می‌گذرم. جوانی هستم ۲۶ ساله که چهار سال از ازدوادم می‌گذرد. یعنی وقتی ۲۲ سال داشتم با دخترمورد علاقه‌ام ازدواج کردم. البته این نکته را هم باید یاد آور شوم که فامیل ما هرگز مایسل به این ازدواج نبودند و بنا به اصرار و خواهش‌های مکرر من بناچار پدرم - که

نامه‌های درد

لباسهای عجیب و غریب و مخصوصا بوتیم‌ای بلند که در این اواخر مد روز گردیده برای ما این پریشانی را بوجود آورده که خدا نخواسته جوانان ما به درد پا مبتلا نگردند.

پیغله زرمینه از لیس زرمونه!
نامه شما که عنوانی مدیریست مجله تحریر یافته بود به ما رسید از حسن نظر شما که به مجله دارید نهایت تشکر امید داریم نظریات و پیشنهادات شما هر چه زودتر در مورد بهتر شدن مجله عملی گردد. در انتظار همکاری‌های بیشتر شما.

پیغله آمنه:
باور کنید خواهر عزیز که ما هم‌با شما هم‌عقیده هستیم. این

نباغلی حمید الله از لیس نادریه!

شما هنوز جوانید و میتوانید با کار کردن و تمرین بیشتر بر این مشکل خویش موفق گردید. البته ورزش چیزی نیست که بتوان بایک یا دو روز آن را کاملاً یاد گرفت اینکار مستلزم یک سلسله مشق و تمرین مداوم و پابندی می‌خواهد و ما امید داریم که در آینده نزدیکی یکی از چهره‌های معروف ورزش کشور گردید.

به امید موفقیت شما.



شاگردان ممتاز



نام : عبدالرحمن (حمیدی)
 صنف : چهارم شعبه مترو لوژی
 پوهنځی ساینس
 درجه : اول نمبر
 سن : ۲۳ ساله
 علاقمند : په مطالعه
 آرزو : میخوایم این رشته را
 تعقیب نموده و دوکتوری داشته
 باشم



نام : عبدالله
 صنف : یازدهم بلیسه حبیبیه
 درجه : اول نمبر عمومی
 سن : ۱۷ ساله
 علاقمند : به ورزش
 آرزو : میخوایم در آینده تعلیمات
 عالی تر داشته باشم

جان و این از همسر سومیش جدا شد

تب ازدواج و طلاق در بین ستارگان سینما بیشتر از همه مردم دیگر دیده میشود. چنانچه چندی قبل شایعه شده بود که الیزا بت تایلور از شوهرش ریچارد برتون طلاق گرفته و ازین چنین سخنان زیاد در باره ستارگان سینما شنیده میشود.
 در این اواخر جان و این ستاره معروف سینما که شاید کمتر کسی نباشد که این هنر پیشه معروف

همینکه معاش گرفتیم ظرف چند روز آنرا صرف آرایشگاه، خیاط... و... می کند و ما مجبوریم مدت بیست و پنج روز دیگر را قرض کنیم.

باور کنید که از روز ازدواج تاکنون حتی یک پیراهن برای خودم نخریده ام... ایکاش به این راضی میبود... او دایم بمن نق میزند که لباس ندارد.

واقعا از دست این زن بستو آمده ام و نمیدانم چه کنم، از شما خواهش میکنم این مطلب را درین صفحه نشر کنید تا شاید زنهای مانند همسر من متوجه این اشتباه خود شوند و با این یله خرجی ها و بی بند وباری ها روزگار همسر بیچاره شان را تیره نسازند و کانون گرم خانوادگی را که برای آسایش و آرامش است به جهنمی غیر قابل زیست تبدیل نکنند.

باعرض احترام: س-ک

بای رسیدہ

ک، ن، اسمعیلی!

شعر از سالی شما به اداره مجله رسید. چون روز ما در دور است لهذا فعلا از نشر آن معذرت میخواستیم امید داریم که همکاری تانرا با ما ادامه دهید.

بناغلی محمد فیروز همدم متعلم صنف دهم لیسه شیر خان کندز! شما خوب فهمیدید که: جوانان ماضامن ترقی و تعالی و پیشرفت کشور هستند و این جوانان هستند که میتوانند با تلاش های دایمی خویش مصدر خدمات برای کشور عزیز ما گردد.
 به امید موفقیت شما.

مردی با نقاب بقله

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقله ها زندگی اش را از کف داد.
 الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب
 مایتلند پیر که مردی موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
 میکند، به اثر تشویق لولا بسا نواپارتمان لوکس به کرایه گرفته می
 خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای
 ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند
 دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما
 اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

ما بیرون رفت. یک بالا پوش نسواری
 رنگ به تن داشت.
 الک با حالت بی اعتنا اظهار
 داشت «آخ، نه، او یکی از افرادی
 بود. اما شما اعتراضی ندارید اگر
 به نبالش میرویم؟» منتظر جواب
 دیک نشد، از بازویش گرفت و
 جاده عریضی را قطع کرده گفت:
 «منهم به آن فکر میکردم».

یک موتور تیز رفتار کوچک فورد
 که نام یک خشکه شویی با حروف
 درشت به روی آن نوشته شده بود
 تا ایندم به آهستگی حرکت می کرد،
 با سرعت زیاد از پهلوی شان رد شد
 الک با نگاه خود موتور را تعقیب کرد
 تا اینکه موتور به چهارراه ترافالگا
 در وایتیال رسید. در عوض اینکه
 به طرف چپ مقابل پال مال ویا به
 طرف راست به سمت ساحل دور
 بزند، موتور یک چرخش نیم دایره
 کرده، از مقابل آنها دو باره به طرف
 آنها نزدیک شد. الک خودش را دور
 داده یک اشاره نمود.

خفیه پولیس در بالا پوش
 نسواری رنگ که آنها را تعقیب می
 نمود فوراً در پایدان موتور پر آمد
 یک گفتگوی شدید بین او و راننده

دروازه سلول ها گن دو پله
 داشت که هر دوی آن باز میشد و
 همین خصوصیت این سلول را از
 سایر سلول ها تفریق می نمود و
 برای دروازه آن قفلی را انتخاب
 کرده بودند که برای صا حسب
 منصبان پو لیس امکان آن میسر
 بود تا زندانی را پس از تکمیل
 تحقیق بدون آنکه زندان را به
 کمک بخواهند دوباره به سلولش
 برگردانند. قفل درین جریان
 نشکسته بود و همینطور دروازه
 ای که بطرف حیاط باز میشد نشکسته
 بود الک فوراً ماموران پو لیس را
 تیلیفونی در جریان موضوع
 گذاشت و تقاضا نمود آن افراد
 پولیس را که در مقابل دروازه های
 دفتر سکاتلند یارد پیراهن داشتند،
 جهت تحقیق نزد خود فرا خوانند.

مامور محافظ جلو سه کوی و روی
 هیچ کسی را ندیده بود که داخل
 عمارت شده باشد نفر موظف جلو
 دروازه وایتیال بجا طر آورد که
 در ساعت دو و نیم شب یک مامور
 پولیس را در حال خروج از عمارت
 دیده بود او کاملاً اطمینان داشت
 که مامور مذکور یک انسپکتر پولیس
 بود، زیرا یک کرج به پهلویش
 آویخته بود و هم بیاد آورد که آن
 مامور در سر شان نه اش هم ستاره
 داشت و حین خروج او محافظ
 برایش سلام کرده و انسپکتر سلام
 اش علیه گفته و تشکر کرده بود.

الک اظهار داشت: (حتماً ممکن است
 یکی از آنها بوده باشد اما دو تن
 دگر شان چه شدند؟)
 درینجا هیچگونه اثری از آنها
 پیدانمود هر دو ناجی هاگن نا پدید
 شده بودند، مثل آنکه آب شده و در
 زمین فرو رفته باشند.

الک به حرفش ادامه داد: «برای
 پیدا کردن آنها باید شامه سگ
 را داشت، آقای گلونل گاردون! و اگر
 هنوز آنها در عمارت باشند، چقدر
 جای مسرت خواهد بود گلونل شما
 بهتر است به منزل رفته استراحت
 کنید من شب گذشته لا اقل خواب
 کافی کرده ام. اگر شما کمی صبر

موتور مقابل صورت گرفته سرانجام
 هر دو یک جا حرکت کردند الک
 با قاطعیت اظهار نمود گرفتارش
 کرد. اکنون او را به بهانه خلاف
 رفتاری به دفتر خود برده توقیفش
 می کند. این نحو بسیار ساده برای
 تعقیب و به دام انداختن اشخاص
 بشمار می رود. مخصوصاً برای
 کسانی که بخواهند از یک موتور
 تجارتنی برای انجام فعلیتهای خود
 استفاده کنند. یک موتور تجارت که
 به امور شخصی می پردازند. هرچه
 دلش بخواهد میکند.

و هیچکس از رفتارش تعجب
 نمی نماید. اگر بدنبال مایک موتور
 یمو زین باشد مارا تعقیب کند. در
 آنصورت توجه هر مامور پو لیس
 را بخود جلب میکند. هیچکسی غیر
 از یک نفر مراقب در آن موتور سوار
 نبود اما دفعتاً به نظرم آمد که او
 خودش مرگ است که بدنبال مارا
 گرفته است «الک کلمات اخیر خود
 را بایک نوع ترس اظهار کرد.

دیک در جوابش پیشنهاد نمود:
 پس بهتر است سوار یک موتور
 بشویم. «دیک طرفدار احتیاط
 بیشتر بود. و سه عراده تکسی را که
 آنجا ایستاده بود ندیده تکسی
 چهارم را که از راه عبور میکرد،
 متوقف ساخت.

دیک از الک پرسید: «شما هم
 با من می آید؟ من نمی خواهم که
 شما را درین لحظه تنها رها کنم.
 من یک اتاق خالی دارم اگر شما
 خواسته باشید، می توانم در منزل
 من استراحت کنید».

الک به همراه دیک گاردون جانب
 هارلی تراس روان شدند، پیشش
 خدمتی که دروازه را به روی آنها باز
 کرد، گفت: «یک نفر آمده و به
 انتظار شما نشسته است. تقریباً نیم
 ساعت می شود که آمده است»
 - «اسمش چیست؟»
 - «جا نسن»

حقیقتاً جناب فیلسوف بود که
 بادیدن کار دون والک از آرام چوکی
 بلند شد اینکه آقای جانسن برای

دیک به تعقیب حرفهای جانسن گفت: «بسیار عجیب است که یک انسان بایک چنین روش نا مطلوب و اینچنین لحن درشت اینگونه بسا استعداد باشد.»

جانسن جواب داد: «او همیشه برای من اعجاب انگیز بوده است. اگر شما حرف زدن او را بشنوید، گمان خواهید کرد که یک جازوپ کش سر سرک صحبت میکند. اما در حقیقت او یک آدم بسیار فهمیده بوده دارای تحصیلات عالی میباشد.»

الک پرسید: «او می تواند سنوات را هم بخاطر بسپرد؟»

جانسن با لحن جدی پاسخ داد: «البته که می تواند! او انسان عجیبی است اما در بعضی موارد یک پیر مرد نا مطلوبی بشمار می رود من اینمو ضوع را حالانکه بخاطری میگویم که مرا از خدمت خود اخراج کرده است، بلکه عقیده من نسبت به او همیشه همینطور بوده است. اما از خوبی و ملاطفت اصلا پی نبرده و تصور می کنم یگانه خصلت انسانی در او محبت و علاقمندی به آن پسر کوچک است.»

الک با نهایت دلچسپی از او سوال کرد: «پسر کوچک کدام است؟» جانسن جواب داد: «من شخصا او را ندیده ام. آن طفل راهیچگاه با خود به دفتر نیاورده است و نمیدانم پسر کیست؟ لکن اینقدر شنیده ام که احتمالا نواسه اش باشد.»

یک وقفه ایجاد شد.

دیک آهسته اظهار داشت: «من حال میدانم! او حق داشت این را بگوید، زیرا در همان لحظه ذهن او در باره بقه و اسرار بقه روشن شد.»

دیک سوال کرد: «چرا شما را از خدمت خود راند؟»

جانسن شانه هایش را تکان داد: «بخاطر یک موضوع کاملاً بیسوده امروز صبح وقتی به دفتر رسیدم با او مواجه شد م. یک اتفاق کاملاً غیر عادی بود، زیرا او همیشه یک ساعت دیر تر از سائر ما موری به شرکت می آمد و امروز برخلاف عادت وقت تر از دیگران رسیده بود. جانسن، او بمن اینطور خطاب کرد. شما ماد موازل بنت را میشناسید؟ من جواب دادم که او را می شناسم و طوری که شنیدم، او به حرفهایش ادامه داد، شما یک یا دو مرتبه برای

بقیه در صفحه ۶۳

تعادل روحی که از صفات بر جسته هر فیلسوف بشمار می رود. هر نوع ثبوتی را ارایه میداد یا خیر، ولی او سخت بیک فیلسوف شباهت پیدا کرده بود. آن مرد چاق کاملاً از خود رفته بود، او با ناراحتی و حالت جنون آمیزی آنجا به روی بازوی یک کوچ نشسته بود، عیناً مثل همان روزی که دیک او را در کلوپ هرون دیده بود.

جانسون از دیدن دیک به هیجان آمده اظهار داشت:

«امید وارم از مزاحمتی که برای شما ایجاد میکنم مرا معذور بدارید. آقای کلونل گاردون، شاید من حق نداشته باشم که غم و اندوه خود را به شما انتقال دهم.» دیک در جوابش گفت: «چرا، خوشحال میشوم که شما دوست خود می شناسید.» درحالی که دست جانسن را فشار میداد به معرفی پرداخت. «آقای الک را می شناسید؟»

جانسن در پاسخ گفت: «ما دوستان بسیار قدیمی هستیم.» برای یک لحظه رفتار محبت آمیز و دوستانه اش دو باره زنده شد. دیک اظهار داشت: «من باید هر طوری شده ناشرتا بکنم چطور است اگر از شما هم برای صرف جای دعوت کنم؟» «به کمال میل آقای کلونل گاردون. من امروز صبح بدون نوشیدن جای از منزل بیرون شده ام. کلونل موضوع از اینقرار است که او مرا بیرون کرده است.»

دیک متعجبانه او را تگریسته اظهار داشت: «چه؟ ما تیلند شما را از کار برطرف کرده است؟»

جانسن با سر اشاره کرد: «آری. و قابل اندیشه اینست که باوصف معاش قلیل سالها عمرم را صرف خدمت این شیطان پیر نمودم! صد ها هزار پوند حتی میلیونها پوند با همین دستهای من آمده و رفته است و در طول تمام این مدت حسابات تا به آخرین دینار سرخورده و کم و کسری نداشتم طبعاً اگر حسابات بصورت دقیق تطبیق نمیشد، بدون شک او فوراً موضوع را کشف میکرد. او یگانه ریاضیدان بزرگی است که در عمرم دیده ام. و او دو مرتبه زود تر از هر انسان دیگر حساب کرده و مینویسد.» جانسن با نهایت تعجب و تحسین جمله اخیر را ادا کرد.

دله خبری

سخی انتظار

یوه پیغله وایی :

که لونگین کی تاثیر نه وی
بنکلی زلمی به غروکی ولی گرځیدنه
کله کله چی دېخت دبیداری په
مرسته او دښه چانس او وخت له
برکنه دلزی شیبی دپاره دوه مینان
سره یوځای شی نو بی اختیاره سره

غیر په غیر شی مگر دبیلغی فکر
بیاهم درسوایی له ویری پریشان
بنکلی او خپل ملگری ته په خاصه
لهجه داسی نصیحت کوی چی :

تینگه می مه ینه په غیر کښی
سبابه بوی دلونگین دڅخه څینه
په هر صورت لونگ یو بنکلی
ساده بوټی دی چی په خپل ذات کی
دیر خصوصیات لری او زموږ خلک
تریوی اندازی پوری پری پوهیدلی
او تری گټه آخلی په همدی شان به
دطبیعت له نورو مظاهرو او مزا یاؤ
څخه هم که خبر وی پوره استفاده
وکړی او خپل ژوند به پری به زړه
پوری کاندی داهم دلونگو په هکله
خو په زړه پوری لنډی وړاندی کوو
وتر راتلو نسکی گڼی پوری دزړه
خبری په زړه کی وساتو :

اوبه می چښی لونگ می تیر شو
دزړه پرسر می زرغونه دلونکونه
تور لونگین راته تیار کړی
سپینه سپینه باندی لونگ مزه کوینه
بیالونگین په ژړا داغی

ماته هیکل پرسینه ځای نه را کوینه
یاری دتور هکله مزه کا

تور لونگین دی چی ځوانان بی یوینه
جانانه تاکه لونگ راوړ
زه به له خیاله لونگین په غاړه وړمه
لاس به دی وټرم په زلفو
به لونگین به دی وهم چی مړدی کړمه

دله ننگین لرونه

دلونگین به لې راخیزه

شپه په اوربل کړه خرڅ دخولی واخله مینه

محبو بیت پیدا کړی او زیات
وختونه کپړی چی خلک تری دیوی
معطری بوټی په حیث استفاده کوی
اوهم تری زینتی کار آخلی، همدارنگه
د درملو په حیث هم ځینی
وختونه په لازمو موردو کی یی
استعمالوی .

دلونگو بنکلی عطر دشاعرانو په
شعر کی هم ځای نیولی خو مینان
څکه ور سره حسد لری چی څنگه
دگوانی محبوبی دسپنی دپاسه یی
ځای غوره کړی دی. مگر هغه وخت
چی دلونگو لوگهشی نو ملگری ته
هم بلنه ورکوی، مثلاً پدی سرو کی
کی چی استاذ سرآهنگ وړلی دا
حال ښه تمیلیری .

که شو، دلونگو لوگه شو
که لومی گڼکې، یاره تابه راوړله
خود زلمیانو غیرت هغه وخت دیر
راپاریزی چی دیار په لونگین بی بل
څوک تیری وکړی :

په لونگین می لړم خیزی
که نارینه
بی ژر پری وکړه گوزا رونه

د لونگو بوټی پسی لالهنده
گرځیدل نجونو ته دانسلو ورکوی
چه مین برخان تکلیف گالی اودیار
له خاطر غرونو ته خیزی اودا متاع
ورته پیدا کوی مثلاً پدی لنډی کی

نامتو یوه (لیویک) وایی چی له مادی
څخه لوړه یوه بسیط پیچلی قوه ده
چی بنکلاته حرکت ور کوی او یا
پری دپېژندنی اطلاق کوی .

د دی حقیقت څخه څوک انکار
نشی کولی چی بنکلا دذهن او تصور
په معیار ټاکل کپړی اود شیا نو

ذاتی خواص ددیرو کیفیتو نو څخه
ډک دی چی وخت په وخت را څپړل
کپړی او څرگندیری .

لونگ هم هغه شته بوټی دی چی
دعطرونو کیفیت لری، خوږ بوی یی
دماغ تازه کوی پښتانه زلمیان یی
دټوپکو په پو ښونو قومبی اود

جرمه دارو وا سکتونو د جیبونو د
پاسه ورته ځای ورکوی او یاخوبی

دشملی په څنگ کی نیغی ښخوی
بنکلی پیغلی او ذوقی نجونو یی د
پاولی دارو لمنو په کنار کی یی

گنډی او دلونگو امیلانو ته دبخلی
راتگ او مخصوصا داتن په وخت

کی دلونگو امیلونه هم ورسره خیزونه
وهی او په زړه پوری ننداره
جوړوی .

دغه بوټی له ډیرو پخوا زمانو
را هیسی په پښتنی کښول کی

طبیعت پخپل ذات کی د بنکلا
مظهر دی اود جمال زېړندوی، خود

بنکلیتوب دپېژندنی میزه قوه کولی
شی چی بنکلا درک کړی، وی

پیژنی اوتری لازمه استفاده وکړی.
دلونگو بوټی هم هغه بنکلی بوټی
دی چی طبیعت یی پخپله آزاده سپنه

روزلی او په پاکه هوا اورانه اوبوی
دارتی صحرا په غېږه کی پاللی ده.

خلقت له اسرارو ډکه لمنه لری خو
په ذات کی هرڅه له بنکلا او مینی

څخه الهام آخلی، بصیرت، بینایی
اود عقل لوی قدرت غواړی چی ښه

له (بد) څخه او بنکلی له کر غېږن
څخه پیل کړی .

هر، لکه څنگه چی (حق) دحقیقت
معرفی اوکمال نتیجه گڼل کپړی او

لکه څنگه چی (خیر) دارادی ازمویل
شوی په زړه پوره انجام دی، همدا

شانتي معرفت د حسن ستر هدف
دبنکلا پیژندنه ده او پس .

دبنکلا تحسین دتصوراتو له یوی
ځانگی څخه شمیرل کپړی یعنی کله

چی یوه طبیعی منظره یا مصنوعی
پدیده تقدیر وگواکی داسی فکر کوو

چی بنکلا دهمدغه مال یا (شی) ملکیت
دی او همدی پوری تعلق لری، مگر

نظاردغو څرکیو څخه استفاده انسان
عالم پوری اړه لری او انسان دی

چی هغه په خپل اختیار کی راوی
بی ځایه نده چی دبنکلا پیژندنه شی

این سینا به ارسطو چون استادی بزرگ اعتقاد داشت و از پیروان سرسخت وی بود، اما ابوریحان بیرونی را عقیده‌چین بود که فیلسوف یونان باستان با اینکه اقبای نوینی در برابر دانش و فلسفه گشوده و ازین رهگذر خدمت بزرگ و فراموش‌نشده‌ی بجهان علم انجام داده و حتی بزرگ بر اخلاف خود دارد، در تمام نظریات خویش مصیب نیست.

او که بر اساس متود تحقیق علمی خویش بیشتر به تجربه اتکا داشت و نخست هر پدیده‌ای را بنظر شک و تردید می‌نگریست و سپس آنرا نقادانه مورد بحث و ارزیابی قرار میداد، آثار ارسطو را نیز با شو و ولع پایان ناپذیر می‌آموخت و اندیشه‌های علمی او را مو شگافانه بر رسی میکرد. بیرونی در جریان این تحقیق

یک سلسله معضلات علمی بر خورد و با تضادها و شبیهاتی در اقوال و نظریات ارسطو مواجه گردید. و لازم دید این شبیهات و معضلات را طی سوا لهای با این سینا که در عمق آراء ارسطو وارد بود معیان نهد.



این سینا تاکید مینماید که باید اداره جامعه توسط قوانین عادلانه‌ای که از طرف افراد جامعه قابل قبول باشد، تنظیم گردد، باید تمام افراد جامعه ازین قوانین اطاعت نمایند. آنانیکه قانون را نقض و عدالت را پایمال میکنند، مجازات گردند. هرگاه سلاطین عدالت را پایمال کنند و یا برای اینکار مجال بدهند، مردم حق دارند علیه آنها بپا خیزند و باید چنین حرکتی از طرف تمام افراد جامعه تایید و پشتیبانی گردد (۲).

ابن سینا و علوم طبیعی :

این سینا که بهیرات علمی شرق و غرب عمیقاً آشنایی داشت توانست در راه ترقی و تکامل تمام ساحات فلسفه که در قرون وسطی یگانه علم محسوب میگردد، سهم برجسته‌ای بگیرد. این سینا به فلسفه طبیعت که انواع مسائل طبیعت‌شناسی را دربرمیگیرد، ارزش خاصی میدهد. علم طب و ارتباط به آن علوم نظیر آناتومی، روانشناسی، فارمکولوژی، جراحی، دیانوسیتسم (علم تشخیص امراض)، حفظ الصحة و غیره در سایه ایجاد و پیداع این سینا به مراحل عالیه‌تری کام می‌نهند.

طیب و فیلسوف بزرگ

ابوعلی بن سینا

(قسمت چهارم)

تحقیق از: شبتاب



تقریباً ۱۸ مورد استفاده دانشمندان و دانش پژوهان قرار داشت.

داد و موکدا اظهار داشت تا پدید آمده‌های عینی و واقعی بر اساس راسیونالستیک بر خورد صورت گیرد. (۳)

کتاب «الشفای این سینا متضمن معلومات ارزنده و مهمی درباره انواع علوم طبیعی میباشد.

این سینا بعد از آنکه به خواریزم آمد و بحلقه علمی علی بن مامون (اکا دمی مامون) پیوست، در زمره سایر دانشمندان آنوقت، با دانشمند معروف ابوریحان بیرونی نیز آشنا گردید.

هر دوی آنها در صف مقدم دانش و فلسفه پیشرو عصر قرار داشتند با اینکه هنوز در سن جوانی بودند، استعداد سرشار و خلاقیتشان از شخصیت پر نبوغ آنها حکایت میکرد و افکار عمیق علمی آنان از همان بدو امر تو جه حلقه‌ها و شخصیت‌های علمی را بسوی خود میکشاند.

در آن روزگار تعلیمات ارسطو بر تمام حلقه‌های علمی مسلط بود و عدول از خطوط اساس آن بدعت و انحراف پنداشته میشد.

بین این دو دانشمند در طرز تفکر و نحوه بر خورد با فلسفه ارسطو تفاوت محسوس وجود داشت :

متفکر بزرگ در ساحه کیمیا نیز در راه تعمیم بخشیدن به معلومات پراکنده‌ای که در آن زمان وجود داشت، گام بر داشت، آلی‌های متعددی نوشت و تجارب مختلفی انجام داد. اندیشه‌های او در زمینه کیمیا غرضی بعد از مورد نقد و تعجب محققین قرار گرفت او پیروان کیمیا قندی را که در پیاره تبدیل نمودن فلزات عادی به فلزات گرانبهای می‌اندیشیدند، شدیداً مورد انتقاد قرار داد، گرچه این سینا در زمینه استروئوموسی «علم هیئت» از حدود نظریه ژئوسنتریک (مرکزیت زمین) بطلیموس پافراتر نشاء ولی با آنها کوشید و رابط علمی درونی حوادث طبیعی را دریابد.

به ستر لوزی «احکام نجوم» که زندگی انسان و پدیده‌های اجتماعی را به حرکت و حالت اجرام سماوی مربوط میدانست، بنظر شک و تردید نگریست و بخاطر انجام دادن تجارب جدید در راه ایجاد وسایل نوین استروئومی مسامی بخرج داد.

این سینا در زمینه گیاه شناسی بخاطر معلوم کردن خواص طبیعی نباتات، ایجاد و تدوین ترمینولوژی علمی مخصوص این ساحه دانش فعالیت خستگی ناپذیر انجام

او در زمینه کیمیا، معدنشناسی، هیئت، ریاضی، دنیای نباتات و در زمینه مطالعات تحولات جیولوژیک، اندیشه‌های نوینی اظهار میدارد. این اندیشه‌ها بر این پایه استوارند که پدیده‌های طبیعی اساس رتالیستیک دارند و پیوسته در حال دگرگون شدن اند. نظریات این سینا درباره پیدایش کوهها و دگرگونی سطح زمین در اثر گشت دوره‌های مختلف و درباره علل ظهور حوادثی نظیر زلزله ها و غیره بعد از درو شد و تکامل مستقل جیولوژی قالیبی بزرگ بخشید. او دوتوع عامل را که موجب پیدایش کوهها میگردد، یعنی تصاعد زمین در اثر زلزله‌های شدید و یا تاثیر جریان آب بخوبی می‌پرسد بود. چنانچه میگوید: «طبقات زمین متشکل از مواضع نرم و سخت میباشد. مواضع نرم توسط آب ساییده میشود و یاپار آنرا میسند و مواد سخت همانطور بحال خود باقی میماند و در نتیجه (این عملیه) تپه ها و کوهها پدید می‌آیند».

اندیشمند بزرگ ضمن بحث در اطراف حوادث طبیعی درباره اینکه برخی مواضع روزگاری بخیره بوده و از همین جهت در طبقات سخت و فشرده آن بقایای حیوانات دریایی بجا مانده است، توسن اندیشه میدواند و در زمینه آتش فشانها معلومات میدهد. در زوای اندیشه‌های این سینا بی‌امون مسائل جیولوژیک نیز برخورد واقعیه‌بانه پدید آمده‌های طبیعی و تایید دگرگونی تدریجی آنهاخته است.

خدمات این سینا در تکامل معدنشناسی نیز چشمگیر است، او مواد معدنی را به چهار گروه تقسیم میکند: ۱- سنگها، ۲- اجسام قابل ذوب، ۳- اجسام دارای سلفور و دگرگرفته، ۴- املاح (نمکها). این تصنیف با کلاسیفیشن های جابر (۷۲۱-۸۱۵) و زازی (۸۶۵-۹۲۵) از زویش فرق داشته در راه تشخیص خصوصیت‌های مواد معدنی گام جدیدی محسوب میگردد و

لذا اشکالاتی را که در زمینه مسا یل ((كتاب السما والعالم)) کتاب آسمان و جهان) ارسطو برایش دست داده بود ضمن ده سوال و نیز معضلاتی را که در مسوود ((كتاب الطبيعه)) ارسطو پدید آمده بود،

طی هشت سوال تدوین نمود و به این سینا فرستاد و از وی درباره آنها توضیح خواست. خلاصه سوا لات بیرونی از این سینا چنین است:

۱- اعتراض بر ارسطو در باره صفت و شغل فلک و نیز امکان حرکت مستقیم و مستدیر آن.

۲- اعتراض بر ارسطو در مورد قدم جهان و در خصوص اشکالی وی درین زمینه بر سخنان پیشینیان.

۳- اعتراض بر ارسطو و دیگر حکمای تقدم در باب جهاب ششگانه که از چهره‌ی جهات را منحصر در شش دانسته اند.

۴- اعتراض بر ارسطو که چرا جز لایتنجز را انکار کرده و چشم را متصل واحد دانسته است.

۵- اعتراض بر اینکه چرا ارسطو وجود عالمی را غیر از عالم محسوس را منتسب شمرده، با اینکه گروهی از حکما آنرا

ممکن دانسته اند و بر این امکان وجود آن نیز واضح است.

۶- اعتراض بر ارسطو که چرا شکل فلک را گوی دانسته و گفته است که اشکال بیضی و عدسی در حرکت مستدیر بخلاصه‌بانه و حال آنکه ممکن است شکل فلک بیضی و عدسی باشد و خلا نیز لازم نیاید.

بقیه در صفحه ۶۰



تورنمنت آزاد پینگ پانک به اشتراک ۵۴ ورزشکار

تصمیم وتقویه این ورزش در میان جوانان کشور ما که استعداد اددارند وداشته اند ولی نتوانسته تا به امروز آنرا تبارز بدهند.

در روز افتتاح تورنمنت جمنا زیوم لیسه نجات خیلی جالب توجه بود از چند جهت، نخست آنکه شهریان کابل برای اولین بار شش پایه میز را زیر یک سقف و مسا بقات

دوازده ورزشکار را با همه شطارت های که خاصه بازیکنان پانک پانک میباشند در یک زمان مشا عده می

کردند. دوم اینکه با نظم وتر تیب خاصی مخصوصا شعار های زیباو جلی وعکسهای پینگ پانک باز آن که بر زیبایی جمنازیوم افزوده

بود این تورنمنت رادو بالا تماشایی مینمود.

به هر صورت ما افتتاح ایمن تورنمنت را به امید دایر شدن بزرگترین تورنمنت ها از انواع ورزشها در همه نقاط کشور بفعال

نیک گرفته واین حرکت را یک حرکت نوید بخش برای همه ورزشکاران کشور میخوانیم.

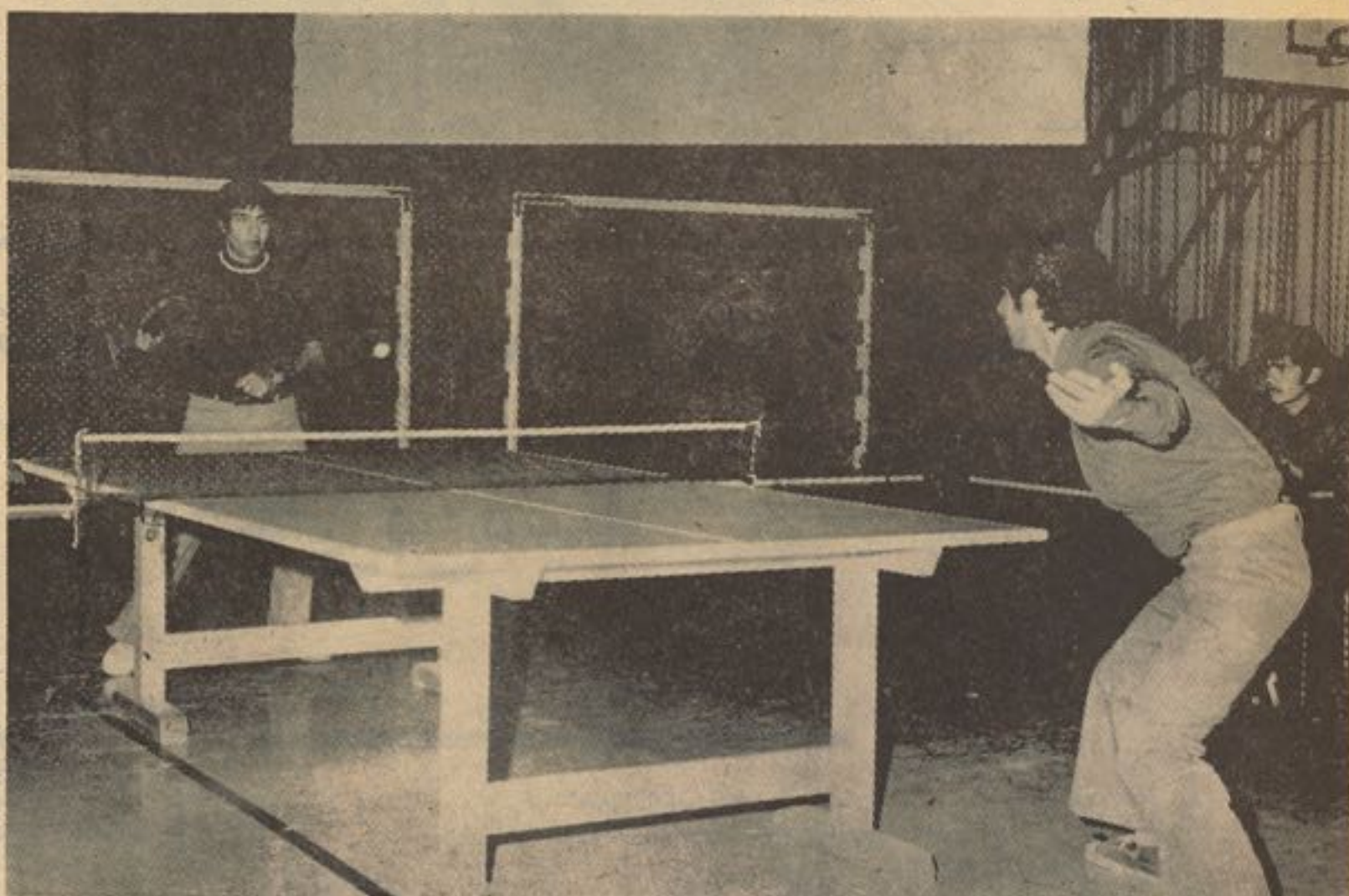
نمی شد ولی حالا که همه جا از همه و برای همه است برای اولین بار همچو تورنمنتی را در آن می بینیم که در ظرف ده روز بیش از هزار مسا بقیه در آن انجام می پذیرد.

مسا بقیه بخاطر آشنا یی بیشتر ورزشکاران با تکنیک ها و تخنیک های جدید این ورزش و هم برای

است که جوانان ورزشکار ما بتوانند جبران عقب ماندگی های گذشته را بکنند. شاهد بارزین این ادعا افتتاح تورنمنت پانک پانک در جمنازیوم لیسه نجات است.

تعمیر جدید لیسه نجات که از چند سال بدینظر فاعمار گردیده بود روی بعضی ملحوظات از آن استفاده

روز ۱۴ دلو باز هم یک روز دلشاد کن برای حلقه های ورزش کشور بود روزی بود که ورزشکاران مابه آینده بیشتر از گذشته امید وار می شدند و در می یافتند که از این پس برای ورزش و ورزش کاران ما و برای بروز استعداد شان را می باز شده است و زمینه فرا هم آمده



کدام یک موفق خواهند شد؟

در عکس زیر یکی از هیجان انگیزترین لحظات فوتبال رومی بینیدولی گمان میروم که گولکیپر موفق به گرفتن توپ خواهد شد در حالیکه بر عکس تصور توپ داخل گول می گردد و با این گول المان غرب یک گام دیگر بسوی موفقیت برمیدارد و خود را به جام جهانی نزدیکتر می کند.

این مسا بقیه که در نوع خود یکی از پر شور ترین مسا بقات در کشور المان به شمار رفته در حضور بیش از شصت هزار تماشاچی در یکی از شهر های المان برگزار شده بود گرچه تا آخرین دقایق نتیجه مساوی بود ولی در یک دقیقه اخیر گول دومی به نفع تیم المان غرب به ثمر رسید که نتیجه اش موفقیت و راه یابی تیم فوتبال المان در مسا بقات جام جهانی سال ۱۹۷۴ است.

با وجود آنکه المان منحیت کشور میزبان حق اشتراک را در بازی های جام جهانی دارد ولی اگر شکست می خورد نه تنها باعث دلشکستگی اعضای تیم آن کشور میگردد بلکه حیثیت تیم مذکور نیز به مخاطره می افتاد.

صفحه ۴۶



چهره‌های ورزشی

پیغله محبو به (پیکر د)

یکی از پر آوازه ترین و لایق ترین ورزشکاران در میان طبقه نسوان کشور در والیبال پیغله پیکر د است. مو صوف کپتان تیم والیبال لیسه جمهوری ریت بوده و عضو فعال تیم منتخبه والیبال دختران معارف است. پیغله پیکر د هجده سال دارد متعلمه صنف دوازدهم بوده مدت پنج سال است ورزش مینماید و تا کنون در بیشتر از بیست مسابقه رسمی شرکت ورزیده موصوفه معتقد است که بعد ازین ورزش رنگ و رخ جدید بخود گرفته و رو به پیشرفت خواهد بود.



شبا غلی محمد نبی

در میان ورزشکاران لیسه نجات یکی هم شبا غلی محمد نبی است که هم در میان ورزشکاران و هم در میان سایر متعلمین آن لیسه شهرت بسزا دارد.

شبا غلی محمد نبی که ازده سالگی به فوتبال علاقه داشت در همان آوان زندگی به فوتبال آغاز کرده و شامل تیم کبود کان آن لیسه گردید تا اینکه بعد از ابراز لیاقت و شطارت خود را در تیم اول آن لیسه رسانیده و امروز از ورزشکاران خوب آن لیسه بشمار میرود شبا غلی محمد نبی که متعلم صنف ۱۲ لیسه نجات است متعقد است که با تشویق مردم و اولیای امور و پشتیبانان ورزشکاران به آینده ورزش خوشبین باید بود.



جمناز یوم همیشه و برای بسیاری

از رشته‌های ورزشی مورد استفاده قرار گرفته می‌تواند



در کشور های دیگر جهان در همه وقت برای هر يك از رشته های ورزشی از جمناز یوم ها استفاده می‌برد تا هم جوانان ورزشکار مصر و فنی داشته و هم آنانیکه تازه به ورزش آغاز کرده اند بتوانند رشته بخواص ورزش خود را دریابند. بد بختانه که ما اولاً جمناز یوم های متعدد نداریم و اگر هم داریم از آن استفاده کامل نشده بطور

مثال اگر از لیسه نجات بگوئیم دیده میشود که اگر تورنمنت پانگ در آن دایر نمیشد ممکن بود پیش از آنکه استفاده از آن ببرند از بین برود ولی ازین پس امید استفاده زیاد را از وسایل کم و انگشت شمار در کشور داریم.

هندبال

یکی از رشته های ورزشی که گاه گاهی ورزشکاران کشور ما را نیز بخود مشغول میدارد هندبال

است ولی با تاسف باید بگوئیم که در این رشته چندان موفقیتی نصیب جوانان ما نگردیده که علت عمده آنرا میتوان عدم دایر شدن تورنمنت هادری نمود دانست و از جانبی چون شور و هیجان فوتبال را ندارد میتوان گفت که نه تنها این رشته ورزشی تا حال به پایه فوتبال نرسیده بلکه هرگز نخواهد رسید با آنهم توجه مقامات ورزشی کشور را درین رشته ورزشی جلب نموده آرزو می‌کنیم تا هر چه زودتر تورنمنتی درین رشته ورزشی دایر کند تا باشد که هم ورزشکارانی در این رشته نیز داشته باشیم.



موقعیکه یکی از بازیکنان توپ را به دروازه حریف می‌زند

سرگرمی مسابقات

جدول کلمات متقاطع

اولاد - ۷ - مرتبش عذر دارد - اتم شکسته -
شهری نزدیک تهران - ۸ - جایی در مکه

هذف - درشتی وتندی کردن - ۹ - طلا -
یاد بود آینده انسان و غزال - ۱۰ - معشوقه

۱۱ - کله است - قلب - موجود افسانه ای -
میکنند - ضعیف اشاره - بدی - رفیق -
۱۲ - دروازه پیشتو - گو دال تاریک و غلط
پاس نمک را دارد - نوامیس - ۱۳ - مرتبش
اسم کوچک بکن است - خودش قطار آهن -
۱۴ - نمدار - ۱۵ - واحد - ۱۶ - مخترع چاپ
تکرار حرفی - اولین انسان - ۱۷ - پسوند
جمع - از بین رفتن - تبه و علامه روی لباس
۱۸ - این پیشتو - همان پسوند - تکرار

حرفی - ۱۹ - خط وصف - نبی رفتن - اشاره
دور - کتابها - نزدیک آب است - ۲۰ - میخواره -
سکه نیست - ۲۱ - تور - جاشمش مشهور

است - ۲۲ - طرف راست - ۲۳ - از سفاین
شوروی - همان جوی - ۲۴ - خا مو شانه
نگاه کردن - مصرف با نقطه مساکت - ۲۵ -
قمر زمین - زینت شده - جراح پیوند قلب
۲۶ - دو حرف همجنس - آماده - جوز -
کلمه بی معنی - بلی - ۲۷ - جزء ترازو -
بزرگترین جایزه - خانواده - هنرمند هندی
۲۸ - دست آموز - دهلیر دندان - امام - کم

نیست

هندی - جوی آهنی - شراب - ۱۹ - دارا
هستند - پر نور تر - محل فروش اشیاء
کوهکن معروف - ۲۰ - میزنند تا موترچالان
شود - پافشاری - غوغا و هیاهو - مرکز
فاریاب - آدم پولدار

عمودی :

۱ - تنبل - هدف تیر - آله دهقانی - آله
لجاری - ۲ - خوردن عربی - ظاهر تر است -
خودم - هنر پیشه هندی که به کابل نیز
آمده - ۳ - کافی - همانند - بدی - جمع
متکلم با حرفی تکرار - پس دادن - ۴ - شتاب
است اگر سر چیه کنید و اولش حذف نمائید
از اعداد - در واژه - در میدان هواپی
بجوید - ۵ - چهره - چیز برا بد دانستن
وطن - ۶ - فردای طولانی - پل نا قص -

واحد سطح - پدر کلان - حمله و هجوم -
خلاصه برج ایتالیا - حرف نفی عربی - ۹ -
دانش و فرهنگ - مزد و حق الزحمه - ۱۰ -
همان فلز - خواننده مشهور فرانسه - عریض
درنده - کلمه سوالیه - ۱۱ - شیامیتواز -
چشم پت - جزئی از زمان - ۱۲ - چیزیکه رد

شده باشد - از اولاد است - ۱۳ - حرفی
از انگلیسی - کشور آفتاب آغوش کم است -
تماماً - حرف نداد - ۱۴ - جو شکار میکند

پاز گشتاندن - در سر است - ... آلتست
که خود پیوید - ۱۵ - منسوب به یک
ولایت غربی - مال سرکه است - از کشور
سیرالانکاست - همچون شب است - ۱۶ -
اصطلاحیست معادل نافع - یازدهم در آخر فعل
مصدری است - حسه - ۱۷ - دخترش می است

چنگال کردن - بد بین هستند - به قهرمان
میدهند - ۱۸ - تار - حرف نفی عربی - ستاره

افقی :

۱ - بزرگترین شهر کشور - عقیده داشتن -

روز نامه یکتا - ما در زبانهای اروپایی -
پسر پدر کلان - ۲ - کیمیا - بند ییاه صحر

وبیایان - حیوان کردن دراز - ۳ - دانه
خوشبو - قهر مان بوکس که در همین روزها
شکست خورد - پیامبری - به خواست
خداوند «عربی» - در اول همین ستون است -

۴ - آواز پره - امر رفتن - فیلز یست -
معکوس حاوی مواد منفجره است - تکرار
حرفی - ۵ - به یاد بود او این جدول طرح
شده - همین - ۶ - نظم دادن مادر عرب -

حرف نفی دری - اسب «پیشتو» - پرور دگار
عالم - همین کلمه - حسد میورزد اما املای

آن غلط است - ۷ - نصف شهباسه - از پیا
افتیدن - موقعش است - روباه کوچک - ۸ -

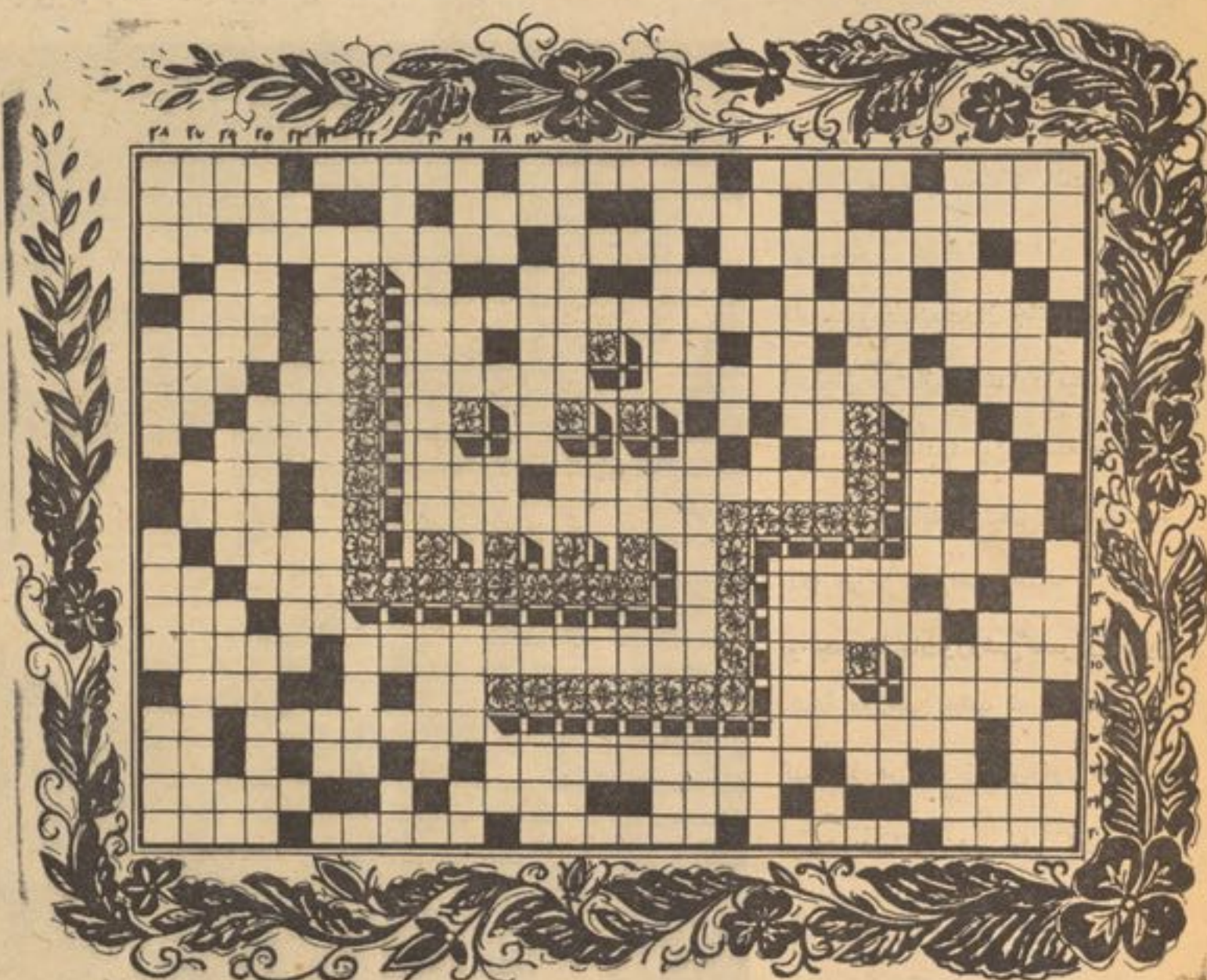


HORSE BRAND SOCKS.

باپوشیدن جو دابهای زیبا و
شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد
ملی خود کمک میکنید بلکه باعث
تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.

برای يك نفر از جمله کسانی که موفق به حل
جدول میشوند بهکم قرعه يك سیت جراب

اسب نشان و پنج جوړه بوت پلاستیکی
وطن جایزه داده میشود .



طرح از: صالح محمد کپسار



هزار و یک شب

رقابتی که خطرناک است

وقتی در همین موتر هایی که به سه پاره میروند و بعد از آن آوار یکتا میگویند یا ترسیایکل یا کلام چیز دیگر سوار میشویم دلم چون برگ بید میبرد، شما که میدانید مخلص شرمه دوک چه آدم بادل و جراتی هستم و هیچگاه مانند بید های نازک آباد های بیاری نفرزیده ام و اگر بیاد داشته باشید از وفور جرات و جسارت یک وقتی بایک بچه صنف پنج در صحنه و کور خود بینای مردم آنوقت قلم جنگی هم کرده بودم، اگر بازم بخاطر داشته باشید چندین بار جسارت کرده در جواب نامه های دختران بدون ترس از برت و پیوست شدن چیز هایی نوشته بودم، در ضمن از حیوانات دریده و از جمله پای همسایه مامم نمیروسم.

حال شاید تعجب کرده باشید که با وجود اینچه جسارت و تسود و دلوری چرا از این موترهایی که به سه پاره میروند میترسم. اکنون خدمت تان عرض میکنم. هر بار یک درین سه عرایه ای هانشسته ام متوجه شده ام که در یوران تکسی آنهارا آزار داده اند و در ضمن خودم هم چندان وزنی ندارم و این موترها هم مثل اینکه کار دهنی بچه های صنف چهار باشد سبک و کم وزن است. موقع وزیدن باد ترسیده ام که عبادا شمال مراباریکتا و راننده اش از سرک پراکنده در میان حوض فواره های روبروی خیبر رستورانست بیندازد و در آن حوض «عمیق» غرق شوم. یک روز که عجله داشتم و ریگشائی ارزان قیمت هم پیدا نشد یک تکسی نشستم تا خود را به محل مقصود برسانم. دیم در یور تکسی در جاده هاریکتا چنان هارا آزار میداد و به اصطلاح بچه ترسانک میکند. به در یور تکسی گفتم:

« خلیفه هوش کو... نزدیک بود ریگشا را بایک امیلی به پیاده روبیندازی. در یور تکسی آهی از دل کشیده گفتم: « صاحب خدا این ریگشا هارا کم کند تا ما را نصف کرده اند. در اینجا بود که سرنخی بدست آوردم، مانند الفرد هیچکاک در صحنه داستان پولیس ژوندون انگشتر را روی لب گذاشته چپن های پیشانی ام را زیاد کردم و به فکر پرداختنم بعد نمیدم که ها... موضوع ازینقرار است... یعنی موضوع ازینقرار است که بین داندگان موتر های سه پا و موترهای چهار پا رقابتی وجود دارد و هر کدام خیال میکنند طرف مقابل نصف تان او را خورده است. از همین لحاظ بعضی از داندگان تکسی ها در مواقع مناسب آن موترهای یفکی را بکمان دانه میدهند.

به راننده تکسی گفتم: « خلیفه در یور تکسی جان... حال اگر راننده ریگشا نصف، نانت را خورده و همراه او پدر کشی داری و یا تو نصف تان او را خورده ای و او با تو برادر کشتگی... تصمیم من و امثال من چیست... وقتی که بخواهی آسیبی به ریگشا برسانی مشتری او یعنی کسی که در ریگشا

نشسته و میخواهد زودتر بکارش برسد و هیچ تصویری ندارد هم آسیب می بیند. در یور تکسی خندیده گفتم: « نی آغای گلم... ماخو تکر نمیکنیم... کسی ده اوکار هم نگذیم اما بازم شده اینبار انصاف بته... سواری ماره نصف ساختن... گفتم: « اصلا خدا همگی را انصاف بدهد... شما تکسی در یور مامم در یک قدم راه از مردم سی افغانی مطالبه میکنید... بعد ازین گفتگو ها سگرتی به راننده تکسی تعارف کردم که پذیرفت، بعد قصه ها شروع شد و باهم صحبت میکردیم. رشتی گسه خواستم از تکسی پیاده شوم یک نوت بیست افغانی بوی دادم. در یور تکسی که به اصطلاح رفیق شمس بود گفتم: « برویروا ندازه آغا... گفتم: نه... حتما باید پول بگیری.

ای آنکه بر شکسته...

در تمام شب برف سنگینی باریده بود صبح وقتی که از خواب بیدار شدم باید با عجله جای خورده بدقت مجله میرفتم. البته آن روز روز رختی بود ولی مطبوعاتی ها مخصوص آنها یک درموسسات نشراتی کار میکنند باید بخاطر چاپ شدن فوریه های مجله و یا نشریه جود سری به مطبعه بزنند. در راه چند بار لغزیدم دوسه قدم دور تر از من مردی روان بود، موقعی که پشت لغزیده افتادم آنوقت مرد مذکور قاه قاه خندید.

من خیلی از این موضوع عصبانی شوم هنوز چند قدم نرفته بود که آن شخص هم تعادلش را از دست داد و زمین خورد، « بر شیشه من هم خورد سنگ زوزگار » آنوقت نوبت من بود که بکنم ولی دیم که به اگر خنده شاید تعادل را از کف داده یکبار دیگر زمین بیفتم. بخورد.

خاطرات جلال آباد

اینبار احمد غوث زلمی بازم خاطرات سفر جلال آباد را نوشته است بخوانید نیست: دروازه حویلی تک، تک شد، رفتم دروا باز نمودم. لاله کو مقابلم سبز شد. بعد از احوال پرس و بعد داخل آمده و پهلوی بخاری نشست و گفت که بسیار خنک خورده است منم رفتم و برایش جای درست نموده آوردم و باهم نشستیم و از هر دوی سخن گفتیم. بالاخره لاله کو برآیم گفت که میخواهد یک دو روز به جلال آباد برود و تبدیل هوا کند اگر وقت داشته باشم همراهش بروم. منم برایش جواب مثبت دادم و از خانه یکجا بزم جلال آباد برآمدم چون در سر و سپاه خلی بیرو و بار بود لاله کو پیشنهاد نمود تا به کدام تکسی به پل محمود خان برویم و گریه

سرویس های شهری با لاشود خدا ناکرده قیرغه هایش خواهد شکست. من یک تکسی را ایستاده نموده بعد از چند لحظه چنه زدن حاضر شد ما را به پل محمود خان برساند. وقتی که به پل محمود خان رسیدیم پسر او موتر های جلال آباد شتافتیم، آنجا چند موتر سرویس و والکا و توپوتا ایستاده بود لاله کو برآیم گفت که به توپوتا برویم منم قبول کردم و هر دو یکجا به موتر توپوتائیکه آنجا آمده حرکت بود سوار شدیم، دوفر آمده پهلوی ما نشستند ازین دو نفر یکی آن نام خدا کی فربه بود که جای ما را بکلی تنگ ساخت در ضمن چو کسی ها گنجایش چهار نفر را نداشت لاله کو گفت از وضع سرویس های شهری کرده هم وضع این موترها بد تر است.

ازینکه به چه جنجال موتر ماسواری گرفت وجه مشاجرت لفظی بین در یوران در گفتم میگذاریم. وقتی که به جلال آباد رسیدیم لاله کو از شیشه نظری به سرک انداخت در سرک کودهای یک و سنگ مانند نظرش را جلب نمود که مرامم متوجه ساخت گفت فردا آمده می بینم چه گپ است چون حالا هوا تاریک است.

در صحنه مغایرات جلال آباد از موتر پیاده شدیم چون لاله کو گرسنه شده بود در یکی از رستوران ها داخل شدیم از آنایک خودیم و چطور بود مالکین رستورانها که بین هم در صحنه بلند نمودن صدای لودسیکر، گرامافون خود از چه نوع رقابتی کار میکردند که نه تنها باعث ازیت مشتریان خود می شدند بلکه رهروان را نیز مجبور میساختند تا گوش ها خود را نزدیک رستوران که رسیده پنه بمانند نیز میگردیم.

بعد از صرف طعام رهسپار هوتلی شدیم وضع اینطور هوتلیها را خودتان میتوانی حدس بزنید فردای آنروز بعد از صرف ناهشتا به سیر جلال آباد برآیم اما کدام چیز جالبی بنظر ما نخورد بالها همانطور مثل سابق

بی میوه و بی گل. وقتی که در حصه وسط شوی رسیدیم منظره جالبی نظر ما را جلب نمود و این همان منظره ایست که شام دیروز لاله کو آقا خیال کسوز های ریگنوسنگ نموده بود.

سابق در همان حصه یک پارک خیلی کوچک بود که حالا آنرا به شکل حوضی در آورده اند که در بین حوض سنگهای خود رو کلانی قرار دارد و نیز تبه خسودی در یک کنار حوض همراه با سنگهای خورد و کلان ساخته اند که زیبایی آنرا دو چند نموده است. از یک نفریکه آنجا معروف مراقبت کاریگران بود و خود را فلک ناز معرف نمود پرسیدم چه وقت به این کار اقدام نمودید و چه وقت کار این منظره قشنگ به پایان میرسد. آقای « فلک ناز » در جوابم چنین گفت: « چهل روز قبل به نظریه نیک آقای باروال شدم

جلال آباد شروع به کار نمودیم و شاید تا نزدیکی های عید سعید اضحی کار آن بیایان برسد و نیز اضافه نمود که هر روز از ساعت هشت صبح الی دوازده شب کار میکنیم و هم یک رستورانی را در پهلوی حوض در نظر گرفته ایم که گنجایش دوسه پنجاه نفر را دارد. من و لاله کو هر دو ازش تشکر کردیم به مسیر خود ادامه دادیم.

آن شب یکی از رفقا ما را بزور مهمان نمود و از ما پذیرائی خوبی نمود. فردای آن شب از منزل دوست ما بعزم کابل حرکت نمودیم وقتی که در جای ایستگاه قبلی موتر های کابل، جلال آباد رسیدیم از موترهای کابل خبری نبود از یک نفر که آنجا بود پرسیدیم موتر های کابل از اینجا میروند در جواب گفت که خا لا موتر های کابل از سرای وزیر گل میروند، پرسیدیم سرای به کجاست؟ گفت: که به گادی ها بگوید شما را میروساند.

لاله کو کمی عصبانی شد و گفت: بابا چه حال است بیخی ماره سر گردان میکند. گفتم: لاله کو جان حوصله داشته باش. آمدیم و به یک گادی کینه و فرسو ده سوار شدیم بعد از طی نیم ساعت راه در ایستگاه موتر های کابل در خارج شهر جلال آباد رسیدیم در آنجا بنو تری سوار شدیم چون نزدیک شهر بود نان چاشت را نیز در رستورانیکه در همان سرای بود خوردیم اما چه غذائی، جایان خالی خوب کیف کردیم.

در رستوران از یکی پرسیدیم چرا ایستگاه را نقل داده اند گفت که نمیتوانم لاله کو بازم گفت که: والله خوب کار نکرده اند زیرا باعث درد سر فروان مسافرن میشود باید ترافیک جلال آباد یا کدام مرجع مسئول دیگر

توجه خیلی خیلی جدی در اینبار بنماید، به لاله کو گفتم من نیز نمیدانم شاید چاره ای بستجید زیرا حالا پرستی مشکلائی را برای مسافرن بار آورده. یکی در بین صحبت ما در آمده گفت شاید از خاطر اینکه آنجا

جانبو و اینجا ساحه سرای کلان است اینکار را کرده باشند لاله کو در جوابش گفت: بیادر دکه سرای کلان بخواهند در همان شهر هم سرای های کلان موجود است که ازش استفاده نماید.

بعد از خوردن نان بطرف کابل حرکت کردیم. در کابل بعد از دادن وعده ملاقات به لاله کو ازش جدا شده و بطرف خانه روان

صفحه دوستان

از: عبدالباری (میهن یار)

نخستین شعر من

روزی که بود در سر من خاطرات
خوشی

من با صدای پای جوا نان رهتورد
بر خاستم زجا
کردم قلم به کف
همت گماشتم زبهر سرود و نوای
شعر .
تا آورم بیا

شعر تو و ترانه زیبا ی زندگمی
اما دریغ و حیف !
بر گفت مر حاسد و ظلمت نگر به
من
کی میشوی تو شاعر و مرد بیان
نظم !

صد حسرت و فسوس !
کاین آدم نادان و بد نهاد .

او می نخواست تا بشوم من
شعیر شعر .

اما امگر
عزم یولا دین من .
بر گفت این سخن :

بیا بر خیز ای انسان دردانگیز !
قلم بردار و کاغذ گیر و تحریر
کن .

صد ها هزار ناله و فریاد زندگمی .

قلم بردار کاغذ گیر و برپا شو .
که گردد دور از میهن .

جهالت ، فقر و بد بختی .

• • •

شود تحکیم و استوار .

نظام نو ، قیام نو ، جهان نو .

• • •

و در فرجام کار خود .

شود فیروز و فر خنده .

سیر کاروان ملت افغان .

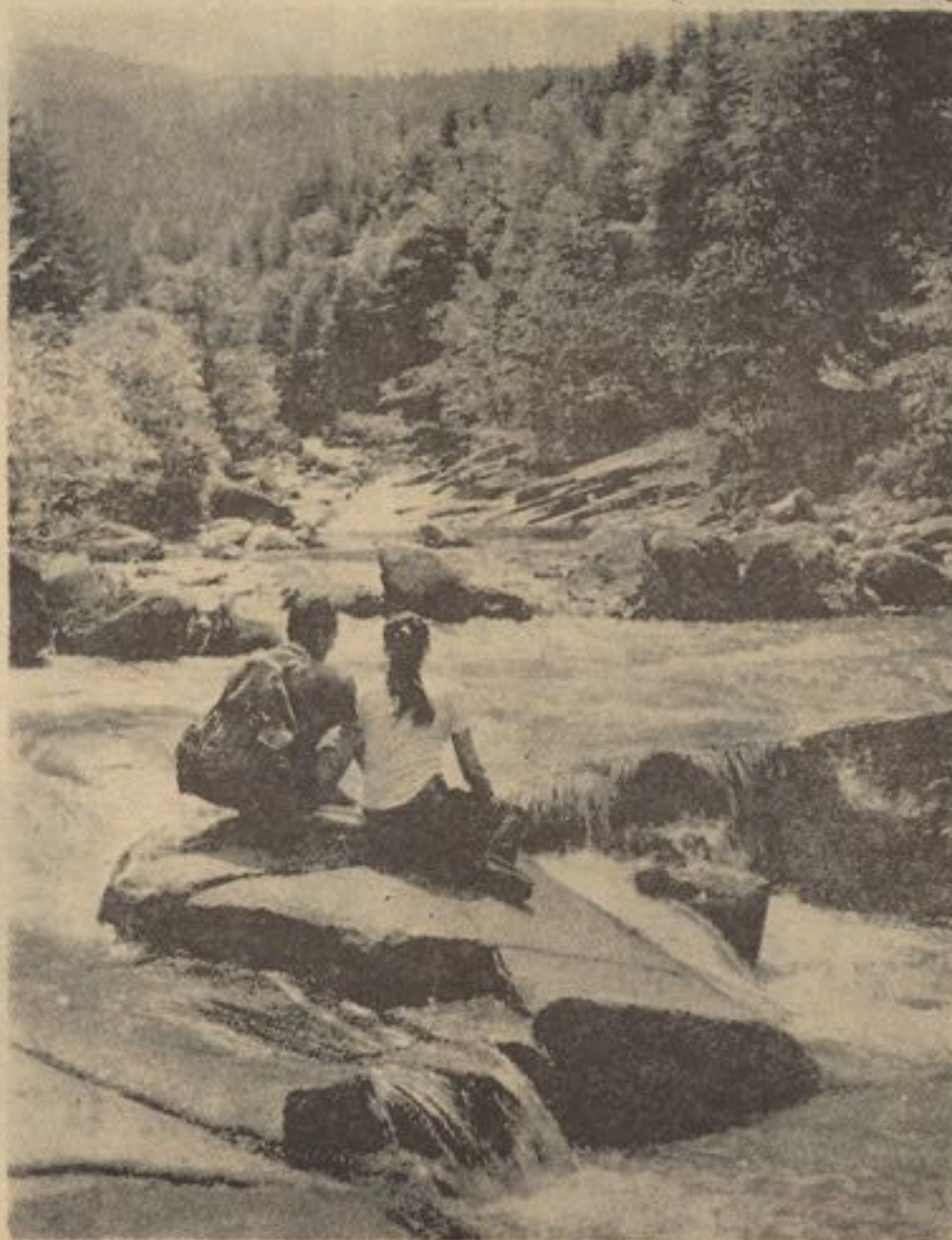
شود قایم و پایدار .

نظام نو به ملک ما .

خوانندگان گرامی !

صفحه دوستان ، صفحه تازه ای نیست که از این شماره در مجله
ژوندون می بینید . چنین صفحه ای قبلا نیز بنام های دیگری بوده است
عرض از گشایش این صفحه چه در گذشته و چه حالا این بوده است که
آثاری از خوانندگان و علاقه مندان مجله ژوندون را که در صفحات دیگر
قابل استفاده نیست درین صفحه منعکس شود و پیوند ژوندون
با خوانندگان و علاقه مندان مجله مستحکمتر گردد . ازین پس مادر
هر شماره این صفحه را خواهم داشت و بر گزیده آثار دوستان
را که آرزو مند چاپ آن هستند در اینجا خواهیم آورد و البته خواهم
ما از نویسندگان صفحه دوستان اینست ، آنچه را که برای چاپ می
نویسند تو چه داشته باشی که برای دیگران نیز قابل استفاده باشد .

این عکس جالب را با شرحی که در زیر آن می خوانید دو شیزه ثریا - ق
برای صفحه دوستان فرستاده اند .



سبزه و آب و گوشه خلوت و رازهای عاشقانه

اینهم قسمتی از:

نوشته هما نظری

نجات از ظلمات

در ظلمات ، در تاریکی ها ، دست
و پا زدن رنج آور و شکنجه دهنده
است .

وقتی انسان از کودکی ، قدم به
جوانی میگذارد و آنوقت حس می
کند و در می یابد که در پیرامونش
جز سیاهی ورنج و بد بختی نیست
درمانده و بیچاره میشود . درماندگی
برای اینست که ممکن است این رنج
و بد بختی را پایانی نباشد و بیچارگی
از این است که امکان دارد نوری بر
این سیاهی نتابد . ناامیدی فکر
واندیشه و زنده گیش را در چنگال
میگیرد و او را از زنده بودن سیر
میسازد و شب و روز را برایش طاقت
فرسا میسازد همه آن حد که آرزومی
کند کاش زنده نباشد و کاش نفس
نکشید .

اما ، مگر میشود نفس نکشید ؟
مگر میشود زنده نبود . انسان برای
نفس کشیدن و برای زندگی خلق
شده است ، زندگی بی که بر از
تلاش و کوشش برای نجات از ظلمات
باشد .

بعد ناگهان در يك سحرگاه این
انسان غرق در سیاهی و ناامیدی
می بیند که ظلمات راه به سوی
روشنایی ها ، بسوی سپیدی ها باز
کرده است و ناامیدی جای خود را
به امید هاداده است امیدهای فراوان

برای مردمش و برای کشورش امید
هایی که زندگمی بی
بر از شادمانی و شادگامی از مغانش
خواهد کرد ، آن زندگمی بی که در
آرزویش بوده است و در خواب
میدیده است .

و در رو یا برای خودش مجسم می
کرده است .

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر است که در شرکت عطر فروشی يك وكيل دعوی بنام «ژیو» کار میکند. و تصادفاً در آنجا يك همصنفي سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و يك بچه د لپسند است ملاقات میکند. «موریس» و «واندا» متقابلاً به یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم از دواج میکنند. يك روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر مرعیشیت خود و همسرش در پهلوی درس، بعد از چاشت کار میکند و اینک بقیه داستان:

سرنوشت





ماشو مه اوښکې،

لاسونه ور واچول. او ژر ژر خپلې مور ته کيسه و کړه چه: - ادي زه سهار وختي له «غمي» سره و لاپم دغره لمنو ته او هلته موددغاټول گلان راټول کړل او تر نژدې ځانښته مو ايله دو مړه گلان راټول کړل چه ښار ته يې يو سو او خرڅ يې کړو. هغه مو ژر ژر گيډي کړل او چه تر هغو ښار ته ر سید و غرمه وه.

نوچه ښار ته و ر سيد لو هغه مو ژر ژر خرڅ کړل. دگلانو دخر خلاو چل ماته «غمي» راو ښو ده. له کومه ځايه چه زه تر غمي وړه وم نو ز ما گلان ژر ژر خلاص شول. ديسر ش روپۍ مې و گڼلې. او بيا يې يوه کوچني کڅوړه خپلې مور ته وښوده چه پکښې يې ډوډۍ، چای او بوړه راوړې وه. او يو څو پورې دارو يې هم له کوم عطاره خپلې مور ته اخيستي وو موريې چه دا وضعه وليده نو يې په سترگو کې دخو ښې نه اوښکې راغلې او خپله غير تي او ميړنۍ لوريې خوڅو واره ښکل کړه او «پيرو» آکا او غمي ته يې ډيري دعا گانې و کړې.

تر هغې ورځې وروسته دا دی د «اوښکې» همدا کار دی چه هر سباوون له کوره وځي، گلان ټولوي او ښار ته يې دخر خلا و لپاره وړي. اود کلي مشران دهغي په با بوايي: - په کار کې هيڅ شرم نشته. تاسو گوريء چه او ښکې خو مړه غير تي او ميړنۍ نجلۍ ده چه له خپل کار سره يې خپله مور له مرگه بچ کړه.

داهم با يد وويل شي چه د اوښکې مور جوړه شويده خو خپله لور له کاره نه اړ وي او وايي چه: - پر پرده چه کار و کړي، کار هر سړي لپاره لازم شي دی اوزياته گټه لري.

ستا له زوی «غمي» سره هر سهار دغرو لمنو ته ولاړه شم او گلان را ټول کړم او په ښار کښې يې خرڅ کړم؟

همدا چه دا خبره «پيرو» آکا د «اوښکې» له خولې واوړيده نو ډير زيات خوشاله شو اودهغي په غيرت او ميړنتوب با ندي يې شاباسي ووايه. او دا و عده يې ور سره وکړه چه سبا سهار وختي به «غمي» ورسره وليږي چه گلان ټول کړي اوښار ته يې دخر خلا و لپاره يو سي.

سبا سهار همدا چه د «اوښکې» مور له خوي به سترگې پرانستلې نو يې چه هرڅه خپلې لور ته غږ کړه هغې خواب ورتکړ. آخريې له ځان سره پرېکړه وکړه چه ښا يې هغه په خسو پسي و تلې وي.

خو تر غرمې يې لاره ور ته وڅارله او هغرا معلومه نشوه... ورو ورو يې دپريشاني احساس و کړ. له خپل بستر نه پاڅيده او ځان يې دانگر تر سوپې پوري ور ساوه. اود گاونډي لور ته يې ور غږ کړه:

- گلالي... گلالي...
او چه هغې خواب ور کړ نو دی پوښتنه تر يڼه وکړه چه «اوښکې» چيري تللي ده.

هغې خواب ور کړ چه:

- هغه سهار وختي د «پيرو» له کوچني زوی سره غره ته و لاړه چه گلان ټول کړي او په ښار کښې يې خرڅ کړي.

نورد «اوښکې» مور څه نه ويل خو په زړه کې يې ډير يشا نسي احساس کاوه. او هغه ورځ يې تر ماز ديگړه په همدې پريشاني کې تيره کړه.

ماز ديگر و چه دو ره گډ شواو «اوښکې» کور ته ستنه شوه. موريې په ډيره تلو سه ور ته و کتل او بيایي په هغې غږ و کړ. «اوښکې» ور منډه کړه او پر غاړې کې يې

مورد تبي له زوره سر پټه پريو تله نودی له خانه سره سوچ و کړ چه څه و کړي.

خو شيبې يې ما شوم ذهن له راز راز فکرونو سره مشغول و. تر هغو چه يو وار يې د «پيرو» آکا ز و ي خيال ته راغی. او پدا سي حال کې چه مو سکې وه، نو په خفا سته يې ځان د «پيرو» آکا تر کوره ورساوه «پيرو» آکا يو غټ چای پر خپلې مخې ته ايښی وواوډيو غره پيالي له خنډې نه ئې غوړپ چای خښه او يوه نيمه پوښتنه به ئې هم له خپلې ډوډۍ ميرمنې «شايې» نه کوله.

پدی کې و چه «اوښکې» له و ره څخه ورننوله او په ډير ادب سره ئې له «پيرو» آکا سره پوښتنه او ستري مشي و کړه.

«پيرو» آکا چه دټول کلي خلکو پيژانده اود هغه ښې گذاري ټول خو شاله ساتل نو يې په مينه مينه د «اوښکې» دستري مشي خواب و ر واړوه او خپل خنک ته يې کښيښوله. او وروسته تر دی چه يوه پيا له چای ئې ور ته واچو پوښتنه يې ترينه وکړه:

- «اوښکې» لور ي څنگه راغلې؟
اوښکې بيا هم په ډير ادب سره ور ته وويل:

- «آکا مور مې ډيره ناروغه ده. «پيرو» آکا په خواخوږي سره سر و خوځاوه او ور ته يې وويل چه:

- بچۍ خبر يم... خدای دی مور جوړه کړه. زه څه کولی شم. څه مرسته دی پکار ده چه در سره ويې کړم؟

«اوښکې» چه ډيره غير تي او ميړنۍ نجلۍ وه «پيرو» آکا ته يې خواب ورکړ:

- آکا زه له تاسو نه بله مرسته نه غواړم يواځې دو مړه پوښتنه درڅخه کوم چه زه کولی شم

ښکلي پسر لي و. هره خوا، غرونه او رغونه شنه او زر غون ښکا ريدل ددښتو په پستو ځمکو با ندي سره دغاټول گلان ټو کيد لي وو او هر زولي به يې په کتنه د خو شالي احساس کاوه او ددغو ښکلومنزرو او رنگينو گلانو په ليد نه به يې دپسر لي له په زړه پوري مو سم څخه دشرکاني او خو ښې احساس څرگند اوه.

خو پد غه ښکلي پسر لي کښې «اوښکې» دخو ښې احساس نه کاوه هغه خواره به چه هر وار دخپل کلي له ماشو ما نو سره مخامخ شوه چه ښکلي جامې يې اغوستي او هره خوا يې په خو ښې سره لو بي کولي نو حيرانه به ورته پا ته شوه.

داځکه چه په هغه پسر لي د اوښکې مو د سخته ناروغه وه. هغه دی ته اړه وه چه دخپلې مور دبستر خوا ته کښيښي او د هغې په دارو در ملو کې لاس اړ و نه او مرسته ور سره و کړي. ځکه د «اوښکې» مور پر ته له هغې بل څوک نه لرل. او ميره يې دوه کاله دمخه مړ شوي و. او «اوښکې» خواره يې يتيمه پر يښي وه. هغوی ته پر ته

خدای له هيلې نه بله لاره نه و پا ته. پاس آسمان و، لاندی ځمکه. کله چه يې مور ښه وه، نو به يې يوڅه پيسي گڼلې او په هماغه پيسو به يې سره گذاره کوله: د خلکو سره به يې کارونه کول، د خلکو او چم گاونډ استو گنو کالي او جامې به يې مينځلي او پدی تو گه به يې دخپل ژوندانه دگذران لپاره پيسي گڼلې. خو کوم وخت چه يې مور ناروغه شوه نو دا غريبه، يعنې «اوښکې» حيرانه پا ته شوه چه څه وکړي. هيڅ لاره ور ته پا ته نه وه چه دخپلې مور، او خپل ځان گذران يې وکړي شي.

هغه ورځ مازيگر همدا چه د هغې

آخرین مرد در ویکاز مین

است: انسان موجودیست اجتماعی، او در تنهایی بیتاب میشود، او به همجنس خودش ضرورت دارد. همان انسانی که اسلحه مکر و بی را اختراع میکند تا همجنس خودش را دسته دسته و گروه گروه تا بود سازد، در لحظه های تنهایی خودش را سخت نیاز مند این همجنس می یابد. با خاطر های گذشته زندگی میکند و با مجسمه بیجان سخن می زند و شطرنج بازی میکند.

عمق بدبینی

با نگهداشت این نکته، این خصلت سرشت آدمیان، در طول فلم دید فلسفی بدبینانه عمق می گیرد و گسترش می یابد: آدمیانی که از میان دود و آتش یک جنگ تباهی آفرین تازه بیرون شده اند، باز هم با هم در حال جنگ هستند و می خواهند همدگر را نابود سازند، دشمنی میان آدمیان ادامه میابد

بقیه در صفحه ۶۰

از کود کان و جونا نانی میدهد که هنوز اثرات طاعون در آنان ظاهر نشده است. آیا این بوتل حاوی «شفاء» است؟ معلوم نیست.

دانش خرابگر

چنانکه گفتیم، فلم با مایه فلسفی تبلور می یابد. این مایه فلسفی بدبینی و یاس است در باره آینده آدمیان در لا بلای این فلسفی سیمای دانش نمو دار میشود سیمایی خرابگر و بر بادی آفرین. تماشاگر می بیند دانشی که به دست آدمیان در طول قرن ها هستی یافته است، در مدت کوتاهی همه آفرینندگان خوش را نابود می سازد. کسانی که از این دانش زیان دیده اند، در صدد هستند تا روی زمین را از وجود این پدیده زیان بخش پاک سازند.

گشمکش و تضاد

در تار و پود ساختار فلم تضادی نمو دار است. اساس پیدایی این تضاد سرشت انسان

زمین نیست، زیرا در گرد و پیش او موجودات دیگری نیز زندگی می کنند که هنوز نمرده اند. اما بیماری بر اورگانیزم آنان اثری عمیق گذاشته است. این موجودات تحمل روشنائی را ندارند، موهایشان سپید شده است و زخم هایی بر تن دارند.

طبيب ناکزیر است همیشه با این موجودات در نبرد با شد زیرا آنان در صدد هستند تا این آخرین «نماینده بانکداران» را نابود سازند. این موجودات برای خود شان گروهی، کیشی را به وجود آورده اند و بینشی خاص در باره زندگانی دارند. دشمن دانش و فرهنگ هستند. از همینرو، یگانه و آخرین پشتیبان این دانش و فرهنگ را میخواهند از پا در آورند. و سرا نجام... کامیاب می شوند. ولی این انسان سالم در آخرین لحظه حیاتش بو تلی را که شاید خون خودش باشد به عده می

نام اصلی فلم «مرد اومیگا» است. و در الفبای یونانی آخرین حرف، «او میگا» نامیده میشود، همانگونه که در الفبای زبان ما «ی» حرف آخر است. بدینصورت، «آخرین مرد» ترجمه درستی از نام فلم میتواند بود. ولی تصویری را که کارگردان و فلمنامه نویسنده با این نامگذاری خواسته اند در تماشاگر خواننده به وجود آورند، به وجود نمیتواند آورد، چه، فلم مایه فلسفی دارد و خواننده سته شده است تا با پیوند دادن آن به سرزمین فلسفه خیز یونانی از راه نامگذاری، رنگ فلسفی آن را چشمگیر تر سازند.

بدبینی و یاس

فلم «آخرین مرد روی زمین» از آینده جهان ما سخن میگوید - آینده بی نه چندان دور، سال ۱۹۷۷ را نشان میدهد.

تماشاگر می بیند که در سال ۱۹۷۵ حادثه ای در جهان روی می دهد. حادثه ای که ممکن است واقعا امروز یا فردا یا هفته بعد اتفاق افتد. منظرم جنگ مکر و بیست. در فلم «آخرین مرد روی زمین» جنگ مکروبی رخ میدهد. این جنگ به صورت صحنه های باز - تابی در ذهن قهرمان روی پرده می آید.

طبیعی که در کار ساختن سلاح های مکر و بی دست دارد. در بحبوحه جنگ در تلاش است تا وا کسینی را علیه یکی از مدحش ترین این سلاح ها اختراع کند. این سلاح مدحش آدمیان را به گونه ای از طاعون مبتلا می سازد. طبيب (چارلتون هستون) فرصت آن را نمی یابد تا دارو یش را روی دیگران آزمایش کند و هنگامی که خود به این طاعون دچار میشود، دارو را به خودش تزریق میکند، در نتیجه، در برابر این طاعون معافیت میابد و دیگران از پا در می آیند.

دو سال از این جنگ میگذرد و اولین مدت یگانه انسان سالم روی زمین است، ولی یگانه انسان روی



چارلتون هستون در صحنه از فلم

بدتر از مرگ

یکروز تو هم بچنگ من خواهی افتاد
با این فشاری که بخاطر کار بر خود وارد
میکنی، اگر هم معا لجه ات کنم بزودی
کاری برای تو سراغ نخواهد شد اگر همین
ادرنالین در بین نمی بود، ترا وقت تر
ازین جواب داده بودند.

اساسا بدرد کار دیگری هم نمیخوری.
دوکتور، اینها را گفته بسرعت از درخارج
شد. لومیس قبلا پشت چو کی اش از خود
رفته بود البته از شدت خنده بی که به او
دست داده بود.

فصل پانزدهم

نبرد تن به تن که قرار بود کریج برای
ادامه زندگی خود انجام بدهد، بایستی در
سالون چمناسستیک دایتون بلیز انجام می شد.
لوازم کشتی جودو جمع و در صدر اتاق روی
یک تخت سه چو کی بزرگ گذاشته شده
بود که در دوتای آن ناکسوس و سلینا و روی
چو کی سومی کسی که درنبرد پیروز می شد،
باید می نشست. وقتی غلام یونانی کریج
و بیا رابه سالون هدایت کرد، کریج نگاه
به اطراف خود افکند تا شاید سلا حی آنجا پیدا
کند. ولی چنین وسیله بی نیافت. اینبار
موقعی که در باز شد سلینا و ناکسوس وارد
شدند و از دنبال شان دایتون بلیز آمدند و غول
بیکر معلوم شد. در میان کر تی و پطلون
سید خویشتن تر و تازه بنظر می آمد.

بهاایش برهنه بود. کریج نیز کفشهای
خود را کشیده و پای برهنه بر روی سطح لغزان
سالون ایستاد و در عین حال خود را بارش
نترانیده و لباس جرد و چمک خود کاملاً
نا متناسب یافت. طرفش از نظر سن بسیار
جوان و از نظر وزن شاید سه چند او می آمد
اما مطمئن بود که در آخر حق آن غول
بی شاخ و دم را کف دستش خواهد نهاد.

دایتون بلیز غرید:
حدرین جامه سابقه خواهیم داد. آنهم بهر
شکل و ترتیبی که تو مایل باشی فهمیدی؟
من فکر میکنم طریقه جاپانی آن را بلدی.
یکبار نشانت میدهم بعد آغاز میکنم.
روی صفا بالا شد و از آنجا پایک پرش
ملایم خارج شده یک سیخ آهنی بر داشت،
بطول تقریباً نیم متر و ضخامت نیم بند
انگشت. بعد پاها را از هم گشاده مستقیم
ایستاد و از دو نهایت سیخ آهنی گرفته
آنها را بسوی هم کشید و ظرف چند لحظه آن
سیخ مستقیم آهنی تحت فشار عضلات
او شکل (N) را بخود گرفت. بعد هم آنرا
روی زانو قرار داده بهمان سهولت راست کرد
و غرش گنان گفت:

این کار را برای آن انجام دادم تا بفهمی
با چه کسی طرف استی و حال نوبت تست،
کریج.

کریج گفت: اول اجازه بده این دختر
بنشیند. وقتی بیابری نشستن خمش، سلینا
در جای خود تکان خورد. آنگاه کریج بسوی
دایتون بلیز برگشته جواب داد:

من نمیخواهم نمایش بدهم و لی از تو
فقط یک سوال دارم و آن اینست که دفعه قبلی
وقتی در این جزیره با تو ملاقات کردم سه نفر
پهلوان و دو کشتی جنگی د استی. حال بگو
آنها کجاست؟

دایتون بلیز، بدون اینکه پا و جواب بدهد
ناگهان از جایگاه قرار داشت بسوی کریج
حمله برد و کریج بجای خود را کنار کشید
و حمله غول بهدر رفته خودش مثل یک گربه
روی دست و پای خویش قرار گرفت. فوراً
برخواست و پیش از آنکه کریج حمله
کند، دو پاره رو در روی او ایستاد
و به سرعت یک مشت سنگین به
تغییک کاراته حواله صورت کریج کرد. کریج
آرنج حمله کند و را گرفته و با استفاده از چال

جودو خم شد تا دست دیگر او را نیز به قاید
آندرام گرفت و بعد خود را برای حمله بردن
عقب کشید. تصمیم داشت نخست دایتون
را بسوی خود بکشد و بعد به عقب هل بدهد ولی دایتون
بلیز در جای خود باقی مانده مشغول خندیدن
بود تو گویی از کثرت وزن زمین لیش شد.
است. تمام مساعی کریج برای اینکه او را
برای خوردن ضربت بلند کند، بیسج بود و
کوه گوشت از جانی جنبید. در همین حال
دست دیگر دایتون که رها شده بود حرکت
کرد و مثل ساطوری روی عضلات با زوی
کریج فرود آمد و علی الرغم آنکه این ضربت
خفیف معلوم می شد، کافی بود که کریج را بسوی
دیگر سالون پرتاب کند.

کریج از جایگاه افتاده بود، خو است
برخیزد ولی دیر شده بود زیرا دایتون بالای
سراو رسیده بود و کریج فقط فریادی را که
از دهان پیایرون آمد، توانست بشنو د زیرا
ناگهان احساس کرد که گویی گردنش از هم
شکسته است و لحظه بعد در تاریکی بیپوشی
فرو رفته بود.

الیاس گفت: نمیتوانم ترا هم اکنون آنجا
ببرم. هوا هنوز کاملاً تاریک نشد.

است.

گاریرسون پرسید: پس چه وقت
میتوانیم برویم؟

الیاس جواب داد: ساعت ۱۰
بیشتر از آن امکان ندارد؟

آنها موتور های جدید و درسد بانان
هوشیار دارند. اگر گرفتار شویم کار ما تمام
است. راستی آیا اطمینان داری که کریج
آنجاست؟

خیر. اما مجبورم قبول کنم که با ید آنجا
باشد.

طبعاً باید اینطور فکر کنیم. ولی در
هر حال اگر معروض بخفتری باشد، شاید
ما خیلی کم میشود.

از جایگاه ایستاده بود نگاهی غرور آمیز
به قایق خود افکند. گاریرسون که این نگاه را
دید، پرسید:

آیا باور کرده ای که من از دوستان کریج
استم؟

آری. کشیش بمن گفت که ادعای تسو
عاری از حقیقت نیست. بعد بسوی کشیشی
که خیلی جاق بود و دو میز آنظر فتر از آنها
نشسته قهوه می نوشید، نگاه کرد. چون از
مامورین مورد اعتماد شان کسی در آنرا کی
نیود، لومیس بناچار سفارش گاریرسون رابه
کشیش محل نوشته بود. ولی بارعایت این
احتیاط که در تمام آنرا کی کسی نبود
فکر بکند این انگلیسی تازه وارد حتماً
یک ماموریت سری دارد.

گاریرسون گفت: درسته ورت از قایق خود
نیز میتوانی خاطر جمع باشی برای اینکه
قول ما اعتبار بیشتری پیدا کند از هم اکنون
میتوانیم نیمه پهای آنرا بتو بدهیم.

الیاس جواب داد:

این موضوع آنقدر مهم نیست.

ولی چشمانش از ذوق برق زد.

قول میدهم که یک بول هم درین میان
منفرد نشوی.

در صورت تنها زندگی ام باقی میماند که
در صورت از دست دادنش متضرر خواهم شد.

و البته کسی فکر جیره آن نمی افند.

چنین نگو. آترام حاضریم بیسمه
کنیم.

نه حرفی ندارم این چیز هامهم نیست.

برای خاطر کریج هر کاری از دست ما پو ره
باشد، انجام میدهم. کسریج از خود
ماست.

مسیر واحد قافله ها

کار میکنند و باز اینها همه بصورت مجموعی،
عوامل رسیدن به پیروزی های این جهان
و سعادت آن جهان را تشکیل میدهند.

باساس پندار اسلامی خوشبختی عسای
زندگی و اخروی در یک مسیر حرکت مینمایند،
ولی برخلاف، هستند مردمی که تصور کرده اند
راه دنیا از راه آخرت جدا بوده و انسان چنانکه
بدنیال یکی آن سرود و دیگری را ترک گوید
جازه ای در دست ندارد و از امکان بدور است
که واقعیت های مادی حیات این جهان بتواند
توافقی و سازشی با سعادت آن جهان داشته
باشد.

این تخیل دور از انصاف و غیر عالمانه،
پدیده ای نیست که

وجود آن بحکم خلقت و پیروی فیصله مقررات
بالا تر از توان انسانی، بر صفحه تصورات
بشر ثبت و تبارز آن حتی شمرده شده باشد
بلکه این يك واقعه غم انگیز است که
کانون تخیلات بشر، آن را در خود نقش
کرده است.

این نوع انسان ها وقتی با پیروی ازین
طرز بینش و پندار خویش، بدود و پیش
خود چشم میگشا یند و تر قی و بر شرفست
و بالاخره کلیه پیروزی های زندگی مادی را
در دست کسانی مشاهده میکنند که هدف
ایشان جز رسیدن با وج زندگی دنیایی نیست.
اینجاست که بگونه اضطراب و بهت روانی
سراسر افکار او را فرا میگیرد و چون تحت
تأثیر اندیشه های چمود و غیر منکشف خود
قرار دارد، فکر میکند که عقاید دینی و روش
دینی، دیگر ارتباط و تناسبی به او فضا ع
وقواین و ارزشهای اجتماع مادی و حیات
مادی ندارد و بدین ترتیب این طرز تفکر
واهی در تخیل وی بجا میماند:

اکنون پس از دقت پیرامون این موضوع
دیگر پاسخ باین سوال که: چرا عده ای و یا
اجتماعی با مشاهده پیشرفت های حیرت انگیز
مادی، دیگر نتوانستند در قبول حقایق حیات
بخش اسلامی، استوار بمانند؟ اشکالی
نخواهد داشت، زیرا عبارات قبلی، خود
پاسخ این پرسش را بوضاحت و با استدلال

محکم داده است.

دشمنان آئین اسلام و به عبارت دیگر
دشمنان سعادت حقیقی بشریت از یکطرف
و دوستان متظاهر اسلام، از جانب دیگر، این
فرصت را غنیمت شمرده برای عوام چنین
و انمود کردند که دین از زندگی جدا ست
و زندگی باید بهره ور از نظم و قانون و زحمت
کشی برای زندگی باشد.

در صورتیکه دین مقدس اسلام و توجه
عمیق به قرآن کتاب آسمانی، این موضوع را
میرساند که نظم و قانون و زحمت کشی
و فعالیت از دستا یر موکد دین مقدس اسلام
است که پیروان آن جدا باید آنرا رعایت
کنند و بکار ببند ند.

او را دوست میداشت ولی در هر حال در آن
لحظه نمیتوانست جز نجات یافتن از آنجا
زندگی کردن و به آزادی رسیدن، آرزو یی
داشته باشد. بدنیال این اندیشه و قتی
صدایی شنید، بازم بروی خود نیاورد.
صدای محافظ دریا نورد شنیده می شد که
میگفت: «باید زود باشید. خطری نیست» پیا
بر چون و چرا از دری که بروی او پا زنده بود،
بیرون رفت. و در یک نگاه دید که آن محافظ
بروی کریج آبی ریزد تا ببوش بیاید.
خودش هم احساس تشنگی میکرد. به آن مرد
گفت:

چه میشود قدری آب نوشیدن بمن بدهید.

خواهش میکنم.

محافظ بدون معطلی ظرف پر آبی آورد و
به پیا در نوشیدن آن کمک کرد.

نا تمام

کناهی بزرگ شمرده و این عمل ایشان را
انکار از انجام وظیفه خلالت و به عبارت دیگر،
انجام وظیفه ای که اساس برای آن خلق شده اند،
قلمداد مینماید.

آفریدگار جهانیان همچنانکه بآیه مبارکه:
«انی جاعل فی الارض خلیفه» خلالت انسان
را در روی زمین تثبیت مینماید، هکذا با این
ارشاد سعادت بخش قرآنی که: «و سخر لکم
مافی السماوات و مافی الارض جمیعاً منه»
تسخیر شدن و مهار زدن تمام آنچه از نیرو ها
و ذخایر و استعداد های پنهان و آشکار زمین
را در برابر اراده و قدرت انسان، توید میدهد.
گرچه آنچه بحث کردیم نسبت به جنس
انسان بطور عموم و نسبت با اجتماعاتی است
که درین جهان بر اساس روش تعیین شده
الهی قیام مینماید، اما این موضوع در باره
الراد انسانی به تنهایی نیز عین حالت را داشته
بدون تفاوت تطبیق میشود، زیرا راه فرد
راه اجتماع در فلسفه اجتماعی اسلام از هم
مختلف نبوده کدام تعارض و ضدیتی در میان
شان بمشاهده نمیرسد.

روش اسلام هر فرد انسان را مکلف میسازد
تا در طریق کار، عمل، بهره برداری و انتاج،
با آخرین نیرو و توان جسمی و عقلی وارد صحنه
زندگی شود و در تمام این فعالیت و نتیجه گیری
از امکانات حیات، جز نیروی جهان آخرین و جز
ذات خداوند و دریافت رضای او، بجیزی دیگر
ننندیشد.

با در نظر داشت این حقیقت، ظلم نکند، بظلم
راضی نشود و بران پیوند نگیرد، غدر و تقلب
را در امور، رواند، در خیانت و مردم قریبی را
قبول ننماید، حرام نخورد، اگر دارایی و ثروتی
دارد حق اجتماع را در آن از یاد نبرد و بدین
اعتراف و عمل نماید و وقتی عمل و فعالیت
فرد داخل این حدود و بروجق این شرایط
انجام می پذیرد کارهای او در پیشگاه افریدگار
در زمره عبادت محسوب میگردد و در پاداش
آن از راحت های زندگی در این جهان و از جنّت
های سعادت در آن جهان برخوردار میشود.
همچنانکه در واقعیت روش اسلامی، هیچیک
از زندگی این جهان و آن جهان قریان دیگری
نشده و هیچیک جای دیگری را نمیگیرد،
هکذا سعادت دنیایی و اخروی زمانی به
یکبارگی میسر شده میتواند و وقتی با هم
بکجا در زندگی انسان جمع میشوند که حیات
انسان تنها در حدود روش اساسی اسلامی
و در پیروی از هیچ و راه قانون الهی، جریان
پذیر گردد.

واقعیت اسلامی و همچنان روش زاده حقایق
و دستورات حیاتی اسلام، ایمان، عبادت،
صلاح و تقوا و اعوض عمل، بهره برداری،
نتیجه گیری، پیشرفت و انکشاف در زندگی
مادی، نه خود می پذیرد و نه بدیگران تقدیم
میکند.

راه و روش اسلامی، عبارت از فریضه
خلالت در زمین بوده ایمان، تقوا، عبادت و
صلاح، مثل ارتباطات و ضوابطی اند که برای
تحقیق و تثبیت این راه و روش در حیات انسانی

پیا، پشت خود را به پایه سنگی اتاق تکیه
داده بدون هیچ گونه صدا و حرکتی خاموش
نشسته بود، حتی متوجه برق قوی که بصورت
غیر طبیعی آنجا را روشن کرده بود، نمیشد.
پهلوی او کریج روی فرش دراز افتاد
بود.

یک لحظه پیا بفکر افتاد که اگر خود
را در این موضوع بیطرف بگیرد و موجب تشنج
نشود، ممکن است او را رها کنند زیرا این
معلوم بود که بعد ازین کریج نه برای خود و نه
برای او مفید واقع شده می توانست.

البته مردانه مبارزه کرده بود و مثل یک
مرد هم جان می سپرد. یک انسان و اعصاب
برابر یک غول چه کاری میتواند انجام
بدهد؟ پیا همچنان نسبت به او، اندیشه
ترحم را هم در خود احساس کرد. دوزی

گشت و گزار...

توریدی تعیین وبالاتی آن هادر بازار نصب است. اماطوری که در شهر دیده می شود، اخیراً باز هم فروشندگان، از این کار سرپیچی کرده اند و بصورت عموم، این اقدام را، عملی نمی کنند.

اخیراً نرخ سبزیجات، مخصوصاً پیاز صعود کرد و این بلند رفتن قیمت، شهریان کابل را، دچار تشویش نمود که محترکین ناشناخته بیشتر قیمت ها را بالا ببرند.

بناروایی کابل، برای جلوگیری، از صعود بیشتر نرخ پیاز داخل اقدام شده است.

یکی از سبزی فروشان بنام اماناله، که در لب دریای کابل، نزدیک باغ علیمردان دکان دارد در مورد ذخایر سبزیجات گفت:

سبزیجات واز جمله پیاز و کچالو، به حد کافی وجود دارد، همین حالا مقادیر کافی، در نزد سبزی کاران اطراف کابل موجود است، اگر

بناروایی برای کشف این ذخایر اقدام کند و آن را به بازار عرضه نماید، قلت پیاز و صعود نرخ آن، تا حد قابل ملاحظه بی کاهش می یابد.

در حین تهیه این راپور بیادقلب های فروشندگان مواد ارتزاقی در شهر می افتم، زمانی در همین مجله راپوری به نشر رسید، که بیش از پنجاه تا صد نوع قلب رادر مواد خوراکی تو ضیح داده بود.

اما حالا قلب کمتر دیده می شود. کنترل در ساحه روغن تأثیر بخشیده است و آلودگی در روغن، بوره، برنج و سایر مواد خوراکی کمتر دیده می شود.

اما عدم تطبیق نرخ بعضی آن ها، هنوز قابل توجه است روی هم رفته شهر، رنگ دیگری گرفته است، اصلاح فرو شگاه ها و کنترل قیمت، روز بروز بهتر و بیشتر می شود، اهمیت نرخنامه ها هر روز بلند تر می رود و اتحاد بناروایی و موسسات مربوط دیگر، این امید واری را تقویه می کند، که روزی نرخها، بصورت عمومی در شهرها ثابت گردیده و شکایتی از این ناحیه شنیده نشود.

سه نفر بطور مسلحانه

در این کلوله باری پاشان شد و این

وقتی بود که سومین کلوله از بغل الاشه ام گذشته و اندکی از گوشت رویم را نیز با خود برد دانستم بامرگ فاصله بیش ندارم و لاگارا با سرعت به صوب نا معلو می راندم از مقابل سرک سفارت امریکا بطرف چهارراهی صدارت عظمی در حرکت افتادم اشاره های خطر سرخ ترافیکی برای من که هر لحظه خطر مرگ تهدید می کرد بی ارزش بود در حین راندن موتور در دزدیدی در پایم احساس کردم و دانستم حرکت در دست راستم نیز وجود ندارد و قطرات خون از رخسارم بروی زانوی مجروحم میریزد تا اینکه از سرک مقابل اطفائی و لایت کابل عبور و به سالنگ واپ رسیدم چون برای من ثابت بود که از طرف پولیس تعقیب می شوم لذا موتور را متوقف ساخته لنگ لنگان خودم را در اولین سرویس میرویس میدان انداخته در ده نو بخانه همیشره ام پناهنده شدم وقتی از خون ریزی اعضای بدنم همیشره ام واقف شد فوراً علت آنرا جنگ بایکی از رفقای خود وانمود کردم هنوز یک ساعت استراحت نکرده بودم که در منزل به صدا در آمد و وقتی فهمیدم پولیس است و برای گرفتاری من آمده است جدس زدم دیگر برای من مجال فرار باقی نیست زیرا از پای مانده بودم فلذا بدون مقاومت خودم را تسلیم پولیس کردم و برای اولین بار در دستهایم دستبند گنهاران را بستند.

از نجیب احمد متهم می پرسم: علت ارتکاب به این جرم چه بوده و در انجام این کار چه میخواستید بکنید؟...

در حالیکه شیوی خود را از سر میکشید و سگری دود می کرد گفت: والله... علت اصلی آن بی پولی و بی پستی بود و خانه و خانواده ما هم پولدار نبودند ناگهان یکبار به این کار اقدام کردم و در صورتی که موفق به بیرون کشیدن این پول می شدم بادیگر رفقا وعده کرده بودم اول یک خانه بخیریم و از متباقی پول آن سر رشته کاری را بگیریم که مشغول ما سازد.

از نجیب احمد متهم که بیشتر از کلمات مخصوصی استفاده میکرد

در مکتب چند صنف را تعقیب کردی زیرا بالغات بیگانه آشناسی داری؟

من تا صنف هفتم درس خواندم چون بدروس مکتب علاقه نداشتم چند سال ناکام ماندم و سر انجام سند آخر اجم را دا دند و بعد از آن یگان کتاب را مطالعه کردم.

از او می پرسم عاشق شدی؟ می گوید:

اولین بار عاشق شدم... و این عشق بود که مرا به این حال انداخت... عشق من پول بود... و معشوقه من پول هنگفت که بخاطر آن به جنگ پولیس افتادم.

محکمه کشانده شدم و بخاطر آن و تصاحب آن بصورت غیر قانونی، شرعاً معترف شدم.

پر سیدم: زخم های مرمی چطور است درد دارد؟ میگوید:

درد دای ام پولیس زحمت کشید و گر نه فلج میشدم... اکنون خوب هستم اما جاهای زخم درد دارد.

توضیحات پولیس در باره مجرمین: یک منبع پولیس کابل گفت:

پولیس وقتی متیقن می شود که سارقین پلان شان را برای سرقت بانک در معرض اجراء قرار میدهد: موضوع را با مدیر بانک در میان میگذارد و بعداً ترتیبات و قایوی جانی و مالی را برای سلامت کارکنان بانک و دزانی عامه میگیرد تا اینکه روز شد.



عکس از دو سارق که ممکن است در حال گشت و گوی در باره سرقت شان باشند

انتخاب لباس

داری کنید. از انواع جاکت و پتلون و یا جاکت و دامن که در این فصل مناسب است استفاده کنید.

لباس روز را از جنسی انتخاب کنید که به آسانی قابل شستشو باشد زیرا چون این لباسها بیشتر طرف استفاده قرار میگیرند طبعاً زودتر چرک میشوند.

در صورتیکه به مهمانی دوستانه دعوت میشوید. بپوشیدن لباس در نهایت سادگی اکتفاء کنید. از آرایش غلیظ بپرهیزید. در مهمانی های شب لباس تانرا بر تنگهای تیره انتخاب کنید. نوع تکه به سیلک خود تان مربوط است. اما در طرز دوخت آن سلیقه بیشتری بخرج دهید. در این قبیل مهمانی ها میتوانید از جواهرات استفاده کنید، اما البته نه خیلی زیاد.

* در محافل عروسی به سلیقه خودتان لباس زیبا و شیک بپوشید، اما توجه داشته باشید که نباید لباس شما شبیه لباس عروس باشد. و همچنان در محافل عروسی مدعوین نباید از گل طبیعی استفاده کنند، زیرا گل طبیعی در آن شب فقط مخصوص عروس و داماد است.

* در محافل عزاداری و فاتحه از لباس های برنگهای تیره بخصوص سیاه، استفاده نکنید. از آرایش مطلقاً بپرهیزید. و استفاده از جواهرات در مجلس فاتحه اصلاً شایسته نیست.

* در موقع ورزش لباس خیلی ساده ای بپوشید و از بکار بردن زینت آلات خودداری نمایید. باید توجه داشت که لباس هر ورزش مشخص و معین است.

چگونه لاغر...

خویش میآموزند. نیازی به توضیح نیست که برای داشتن اندام متناسب و دلخواه بایست از یک پروگرام منظم غذایی پیروی کرد. و با انتخاب غذاهای کم کالوری از وزن زیادی بدن کاست. بعلاوه رعایت نکات ذیل نیز برای لاغر شدن موثر است:

* ورزش های سبک روزانه در هوای آزاد.

* مصرف غذاهای که در حالت خام مصرف میشوند مانند: سبزیجات و میوه جات.

* بحد اقل رسانیدن مصرف مایعات.

* تقلیل مصرف غذا های که اشتها را تحریک میکند، از قبیل: گوشت، ادویه، مشروبات الکلی، قهوه... اینها اشتها را کاذب تولید میکنند.

* خوب جویدن غذا. زیرا بلع کردن موجب میشود که شخص در خوردن بزایده روی ببرد.

* خود داری از مصرف غذاهای سنگین و نشایسته ای مانند: برنج کجالتو.

ملاقات های کیهانی

درآماده شدن سیستم پر وازگشتی های سیوز واپولون از بین پرود. اکادمیک بطروف رئیس کمیته مشورتی انیز کوز مو سی اکا دیمی علوم اتحاد شوروی در مرا سم افتتاح ملاقات های کیهان نوردان سیوز اپسولون با نماسندگان مطبوعات گفت که پروگرام درسی در شهر ستاره ها بصورت عموم تکمیل گردیده است. از همه بیشتر کلمات جان لو سسی کیهان نور د جوان با گرمی استقبال شد که گفت با پر واز های متعددی که در فضای کشور خود انجام دادم عاشق افق وسیع و ابحار کشور خود شدم و خود را خوشبخت می دانم که اکنون با رفقای خود درین سر زمین زیبا ملاقات می کنم.

آشپزی مدرن...

* غذاها و مواد غذایی کنسرو شده هم، در بعضی مواقع به دردتان میخورد و خوبست از آن در منزل داشته باشید. ولی لازم نیست تمام روز های هفته را غذای کنسرو شده بخورید.

* برای پختن غذای مورد نظر خود قبلاً همه وسایلی را آماده بسازید و سپس بکارتان شروع کنید.

د ۱۱ مخ پاتی

دلیردور انگی

کریستال کله چه انرژ ی د روبین کریستال په دننه کببی لازم حدته ورسیری، له دغی بنیبنی څخه دسور رنگه او مخصوص وړانگی په شکل دبانندی راوخی چه هر لیدو نسکی

سمدستی پوهیږی چه دغه رڼا یوه غیر معمولی ډوله رڼاده چه هغی ته (لیزر) وایسی اودغه مستحضات لری:

* دلیرز وړانگه پیخی یو رنگ دی (که څه هم له منشور څخه تیره شی بیا په هماغه رنگ را وخی او هیڅکله نه تجزیه کیږی.)

* دلیرز وړانگه له هغو وړانگو څخه ډیره قوی ده چه د رڼا خپرونکو په وسیله خپریږی.

* دلیرز وړانگه د معمولی وړانگی په نسبت څلور سوه ځله دقیقه اونیوژد کونکی ده

نن ورځ دلیرز جوړو ونکی دستکاوای داسی جوړیږی چه د هغو په وسیله کولای شو دلیرز ډبره قوی او اغیزه ناکه نوی وړانگه تهیه کړو په دی ډول چه دلیرز وړانگه له مخصوصو ذره بینونو څخه تیروی اود هغی انرژ ی دنه تصور وې په اندازه اغیزه ناکه (چټکه) کوی اود همدغی لاس ته راغلی وړانگی په وسیله کیدای

پاتی په ۵۹ مخ کی

ژ ونون

* وبالاخیر هرگز فراموش نکنید که پیسوده خوردن بدون اینکه گرسنه باشید بدترین کارهاست و بهترین وسیله چاق شدن میباشد.

شی چه په یوه وړوکی فلزی صفحه باندی داسی سوری جوړ شی چه یو په لس زره میلیمتره قطر ولری! په دی صورت کښی ویلای شو چه دلیر وړانگه دلمر د وړانگو په نسبت یوملیارد څله قوی او نفوذکوونکی ده چه له یوه قوی ذره بین څخه تیره شوی وی.

دلیر دغسی یوه وړانگه پخپل وړاندی دهیخ شی دپاره د مقاومت قوه نه پریردی، میلا دغه وړانگه کولای شی ډیر پند پوادی مخونه د پیزو په شان پری کړی اود هغیر پر مخ دبرمی په ځای نری سوری راو باسی او حتی الماس چه د ځمکی پر مخ ډیر کلک جسم دی سوری کړی یایی وتوژی. دلیر په وړانگو سره ډیری ظریفی څو ښکاری هم سرته رسیدای شی چه یوازی دمکروسکوپ په وسیله لیدل کیدای شی. دلیر وړانگه یوه گڼه کاغذ چه پنځه متره پر یو والی ولری. په آسانی سره پر یوویکوی اود یوه جراح په لاس کښی ډیره ډیره تیره اونهوینه تویوونکی چاکو په شکل اوږی .

دلیر په وسیله د سرطان معالجه

د بشر په ژوند ته کښی دلیر د وړانگې د استفادی موارد په رښتیا چه بی شمیره دی، داځکه چه لاهری ورځی په تیریدو سره پوهان ددغی وړانگې د استفادی دپاره یو داسی مورد پیدا کوی چه پخوانی نه و پیر ندلی. اوس اوس دلیر له وړانگې څخه په استفاده سره په آسانی سره کولای شو چه سرطان په ناروغی دهغو اخته شوو کسانو معالجه وکړو چه ناروغی یی زده شوی نه وی، په دی ډول چه ددغی وړانگې په تو دوخی سره د ناروغ د بدن سرطانې برخې په ډیره ساده توگه دبخار په شکل اوږی او هغه دانسان له بدن څخه را باسی.

د لیر وړانگې په مرسته کیدای شی چه د بدن ټکی او خالونه بی له کوم درد څخه او بی له دی چه دکوم ټپ ځای ورڅخه پاتی شی، له منځه یووړل شی. لیر اوس له زیاتی مودی راهیسی دغابونو په تداوی کښی دغابونو دډاکترانو له خوا استعمالیږی. دسترگو دنارو غیو ډاکتران هم دلیر وړانگې په مرسته دسترگو دپاسه پوستکی اود دسترگو بیلې بیلې برخې معالجه کړی. دغه وړانگه دسترگو په طب کښی، له دی امله چه دسترگی له مختلفو برخو څخه تیر شوی و او په ټاکلی برخه

شماره ۴۷

دلیر د وړانگې ...

کښی خپل عمل سرته رسولای شی، ډیره په زړه پوری ده .

په دی ډول د تعجب ځای نه دی چه نظامی مقاماتو هم دلیر وړانگې ماجرأ ته داخل شویدی. دلیر د وړانگې دجوړ وونکو هیوادو نظامی مقاماتو، له دغی وړانگې څخه دوسلی دجوړولو دپاره له زیاتی مودی را هیسی په کار لاس پوری کړیدی، خودوی په دی بریالی شوی نه دی چه دلیر څخه «دمرینی وړانگه» چه ډیره خطرناکه، وژونکی اود دوی دنظر وړ وسله ده، جوړه کړی. خو نن ورځ دلیر ټوپکونه جوړ شویدی چه کولای شی ددښمن عسکر په آرامی او بی له کوم درد څخه ووژنی البته په هغه صورت کښی چه ددښمن عسکر دلیر له ټوپک څخه له خو مترو نه زیاته فاصله وټه لری. ځینی پوهان په دی عقیده دی چه په نژدی راتلونکی وخت کښی به وکولای شی دلیر له وړانگې څخه دراکټ په ضد دفاع دپاره کار واخلی په دی ډول چه ددغی وړانگې په مرسته جنکی راکټونه په فضا کښی دبخار په شکل واپوی او له منځه یی یوسی. **لیر د فضایی څپونو په خدمت کښی** د لیر وړانگه له هماغو لومړینو ورځو څخه چه کشف شوه، په فضایی څپونو کښی دخدمت دپاره په کار ولویده فضایی پوهانو پخپلو څپونو کښی دغه وړانگه د خپلو پیاوړو تلسکو پونو په وسیله د سپوږمی کړی ته ولیږله. په دی ډول چه دغه وړانگه دمخکی او سپوږمی ترمنځ ۴۰۰۰۰۰ کیلومتری فاصله په لږ موده کښی ووهله اود سپوږمی دسطح یوه دایره یی د یوه کیلو متر په شعاع سره روښانه کړه ترڅو له هغی برخې څخه عکسونه واخیستل شی په یوه بله فضایی ازموینه کښی، امریکایانو د «اووم سروی پر» بیړی د سپوږمی کړی ته ولیږله.

د دغی بیړی سره یوځای دلیر د یوه تلویزیو بی عکس اخیستونکی کامره چه یوازی دوه واته قوه یی درلوده لیرل شوی وه. کله چه بیړی د سپوږمی کړی ته لاړه پوها نود مخکینو تلویزیو یونو په مخونو کښی داسی عکسونه لاس ته راوړل چه

له هغو عکسونو څخه ډیر رو ښانه وچه دتلویزیو یون په همدغو مخونو کښی له نیویارک یا نورو ښارونو څخه اخیستل کیده په داسی حال کښی چه دغو عکسونو جوړوونکی الکتریکي قوه دفضایی تلویزیو یون دقوی په نسبت په ملیاردونو واته یون زیاته وه.

لیر د صنعت په نړی کښی

په اوسنی نړی کښی دلیر وړانگه په ډیره لږه موده کښی په صنعت کښی د استعمال ډیر موارد پیدا کړیدی.

په دی ډول چه زیات شمیر ماشینونو او زیاتو ډلو انسانانو کار چه په خوږ له پسی ورځو کښی یی رسا و په خو شیبو کښی پای ته رسوی نن ورځ دلیر له وړانگې څخه د اوږدو تونلونو اوسترو پلونو په جوړولو اود ډبرو دکانونو په تیره پیاد مرمرو د تیری په استخراج کښی استفاده کیږی. طبیعی ده چه پوهان اومتخصصین دلیر د وړانگې له پیدا کیدو څخه پخوا هم کولای شوی لوی لوی تونلونه او پلونه جوړ کړی اوله کانونو څخه تیری راویاسی . خومجبور وو چه زیات شمیر ماشینونه او گڼ خلک په کار وچوی اوکله کله دمختلفو علتونو له امله کار وځنډوی. مگر نن ورځ لیر ددوی په چارو کښی ډیری آسانتیاوی منځ ته راوړی دی .

هغه نتیجه چه دمونیخ دځمکی لاندی مترو په جوړولو کښی دلیر د وړانگې له استفاده کولو څخه لاس ته راغله معلومه شوه چه ددغی وړانگې په مرسته د کارگرانو د ورځنی کار محصول په سلو کښی تر ۵۰ پوری زیات شویدی . هغه کارونه چه دلیر وړانگه یی دعکاسی په صنعت کښی سرته رسوی، د تعجب اونه منلو وړدی. میلا دلیر وړانگه کولای شی بی له دی چه له عکس اخیستونکی کمری څخه کار واخلی، دزی اړخیزه عکس اخیستلای شی کله چه د یوی معمولی کمری په وسیله له یوی کوټی څخه عکس اخلی هغه څه چه دمیز ترشا پروت دی، په عکس کښی نه لیدل کیږی، مگر که همدغه عکس دلیر د وړانگې

په واسطه واخیستل شی، تاسی کولای شی هغه څه هم چه دمیز تر شا پروت دی، وینی دلیر د وړانگې متخصصین عقیده لری چه ددغی وړانگې په وسیله کیدای شی چه دری اړخیزه تلویزیو بی عکسو نه کورونو ته مخابره شی دلیر د وړانگې موارد پای ته لری اود (شاوول) په قول «دپوهی نړی اوس اوس دلیر د پیژندنی په لومړیو مرا حلو کښی ده لکه چه دنوردی په علم کښی د بشر پوهه په ۱۹۱۰ کال کښی وه. باید ددی انتظار وایستل شی چه په راتلونکو شویا پنځلسو کلونو کښی به دغه وړانگه زمونږ په ژوند ته کښی څومره اوبښتون منځ ته راوړی.

بقیه صفحه ۵۵

آخرین مرد ...

(زدو خورد طبیب و مبتلا یان طاعون)

بعد میر سیم په عقیده نویسنده داستان در باره یکی از قضا دهای دیگر- تضاد بین تقاضای انسان در باره کالا ها و اندازه محدود کالا ها ونویسنده این تضاد را زمانی حل شده می پندارد که تنها يك انسان سالم به روی زمین باقی بماند-شهر با همه کالا ها از اوست .

بعد میر سیم به گروه مبتلا یا ن تماشا گر از خودش می پرسد :

چرا وقتی به آنان پیشنهاد میشود که طبیب حاضر است ایشان را در مان کند، سر باز میزنند ونمی خواهند به حیات قبلی مرا جمع کنند؟ آیا این سر باز زدن نتیجه تبلیغات رهبر آنان است که آرزو ندارد مقام خودش را از دست دهد؟ یا اینکه واقعا آدمی از تمدن و دانش خسته و متنفر شده است؟

در هر دو صورت سر شت آدمی تنزل میکند خوار و ذلیل میشود .

وبعد میر سیم به علاقه دختر سیا هیوست به باز گشت بسوی «خا نواده» و این باز هم تاکید دیگر نویسنده و کارگردان است بر علاقه ذاتی آدمی بسوی تنزل و تاریکی و این تاریکی بر شیوه فلمبرداری نیز سایه افکنده است . چه بدون از چند سکوینس، دیگر سراسر فلم در تاریکی فلمبرداری شده است و حتی در چند صحنه روز نیز کارگردان کوشیده تا با کار برد فلتر های مخصوص به فلم تاریکی دهد- همانند دید فلسفی نویسنده .

صفحه ۵۹

جنایت

بقیه صفحه ۲۷

«(اینجا مرد زور گوی و تهدید کننده شما حرف میزند. آقای آگدن، شما کار دور از احتیاط می کردید. اطلاع دادند شما به پولیس کارها را خراب کرد. آنها چار ساعت مرا در دفتری پولیس معطل ساختند من که به شما از مشغولیت شدید و قراوان خود گفته بودم.)»

«(مگر لازم است از شما معذرت بخواهم؟)»

«(چرا داشت از من معذرت میخواستند. اما من این توقع را از شما ندارم.)»

«غالباً شما از من ترسی بدیدید لذا دیدید و به حرفهای من بی اعتنا ماندید. حال میخواهید یک مو تر نسو گری والاز طرف شب از منزل شما محافطت کند و از طرف روز یک نفر سر جنت در خدمت تان باشد و در منزل از شما مواظبت نماید پس چگونه؟»

اما دوست من باو صفت تمام ایشمه احتیاط کاری ها مضمون نمی باشد من برای شما سلاحی را انتخاب کرده ام که یک سلاح بسیار غیر عادی است.»

دهان آگدن خشک شد. او مجدداً به قلم خود رنگ مرد رنجور اندیشید که اصلاً تفکجه خطر ناک بود. پس از سکوت مختصر جواب داد: معلوم میشود که شما در سلاحهای غیر عادی تخصص دارید؟»

«(آقای آگدن، این در صورتیست که ناچار شوم و راه دیگری برای تطبیق خواستهام وجود نداشته باشد. خوب، حال گو شک تیلفون را می گردانم دلم نمی خواهد کسی تیلفون مرا زیر مراقبت گرفته باشد. پس بعد از کجا تیلفون کرده ام. آیا دید در دفتر پولیس کسی علیه من ادعای کرده که با من تیلفون می مکالمه کرده است به ا میسد دیدار آقا.)»

«ضمیمه کنید ا ا اطراف مقابل گو شک تیلفون را گذاشته بود.»

سر جنت بر سید: «(کی با شما حرف زد؟)»

«(تویکر بود. او مدعی شد که برای کشیدن من یک سلاح غیر عادی را انتخاب کرده است.)»

سر جنت اصرار کرد: «بیشتر حرف بزنید خوب حالا ما چه باید بکنیم؟» سر جنت دستی به موهای سپید خود کشیده بر سید، «شما بازی چین دمی را یاد دارید؟»

آگدن آهسته سر جنت را تفرین کرده در اتاق به قدم زدن پرداخت و تقریباً یک ساعت تمام در اتاق تنه بالا وقت به بزم های پلاستیکی می اندیشید و به شما ع لیزر و کریمر روی های زهر آلود فکر میکرد. سرانجام از فکر کردن منصرف شد و می کشیده خطاب به سر جنت گفت: خوب است ریمی بازی می کنیم.»

سر جنت سرش را از مطالعه روزنامه بلند کرده از خواندن بقیه خبرهای ورزشی سر فتنر کرد و اظهار داشت: «البته با پول بازی می کنیم؟»

آگدن با سر پیشنهاد او را قبول کرده گفت: «(در مطبخ، صرف یک کلکین باز است.)»

سر جنت خود را به زحمت را مست کرده جواب داد: «(آه، آقای آگدن باید بگویم که شما بموقعش درست فکر کرده اید، بهتر بود شما یک خفیه پولیس می شدید.)» یک هفته به همین ترتیب میری شد و هر روز آنها وقت شان را به بازی چین

صفحه ۲۰

دینستودانکشاف و تقوی آمریت

با تقدیم معذرت از خوانندگان عزیز خوا هشتمند است در نقشه ستارگان که در صفحه (۲۵) شماره (۳۹) این مجله چاپ شده است و در آن سهواً از طرف نو یسنده جای مشرق و مغرب عوض شده است، مشرق را به مغرب و مغرب را به مشرق تبدیل و تصحیح نمایند.

دینستودانکشاف و تقوی آمریت

دگران هیواد ملی افتخارات و معنوی هستی و دژوندی سا تلو اود علم او بوهی دلیو الانو دتندی ما تو لو اود ذوی دعلمی دخیری دذلیا زاتو لو به مقصد دغه لاندی کتابو نه تر چاپ ورو سته کتاب پلو رنجیو تهد خرخلو دیاره ورو سپا رلی دی.

۱- دعلامه ابور یحان البیرو نی به باب یو دروند تحقیقی او غوره اثر دلولی محقق سید حسن برنی تالیف دنیا علی عارض ژباړه.

۲- به کابل کبسی دافغانی سترپوه او نابغه ابور یحان دزرم تلین دبین المللی سیمینار کامل متن (دداخلی او خارجی پو هانو دمقا لواو ذدوی دیغا مونو او ورو سستی پر- یگری یوه مجموعه).

۳- ابدالی توره دنیا علی غوث خیبری اثر (د احمد شاه بابا دفتو- حاتو به باب یو تاریخی ناول).

۴- دملگرو ملتو مشورچه دملگرو ملتو دلولو خانگو او دهغوی د وظایفو او تاریخی گزارشاتومر فی به کبسی شویده.

پور تنی گتور کتابو نه تاسو به مناسبه بیه دابن اسینا کتاب پلورنخی خخه لاس ته راو پلی شی.

(۳۳) ۲۵

بقیه صفحه ۶

تلاش غرب برای...

جهان عرب مقاطعه نفت خود را بالای ایالات متحده رفع نگند در انصورت امریکا در پالیسی خود با ارتباط تغییر واد می نماید.

بهر حال ابراز امیدواری ریچارد نکسن مبنی بر رفع مقاطعه نفت امیدواری ها و خوشبینی های کیسنجر درین زمینه و بالاخره اخطار وی همه و همه در نتیجه کنفرانسی معلوم خواهد شد که بتاریخ ۱۴ جولای در طرا پلس منعقد میشود.

سر جنت پاسخ داد: «(او مرا وادار به این عمل ساخته است تویکر را می گویم.)» آگدن حالا همه چیز را میدانست و متوجه شد که با او چه بازی صورت گرفته است او با ناچار و بیچارگی سعی نمود به کمک پاشنه های بوت و دستپا یش تخته چوب را از زیر بدنه مو تریرو ن آورد. اما تخته چوب نه به پیشروی و نه به پشت مسر حرکت میکرد.

سر جنت دو باره به صحبت پر داخت: «(آقای آگدن باور کنید که هیچ میل ندارم شما را بکشم اما اگر اطاعت نکنم، او مرا خواهد کشت او مرا تهدید کرده که اگر شما را نکشتم او مرا بقتل خواهد رساند.)»

آگدن دید که چکش سنگین وزن در هوا یک نیم دایره مرکبای ساخته آگدن سعی نمود چرخ بزند. سر جنت غمغم کرد: «(شخصاً علیه شما کدام خصومتی ندارم.)»

و آنگاه ضربه چکش روی جک مو تر فرود آمد.

آگدن با صدای لرزان و گریه آلودی پرسید: «(من منظور شما را درست نمی فهمم شام آرام زید کی شما را بمن چه ارتباطی هست؟)»

آگدن با صدای لرزان و گریه آلودی پرسید: «(من منظور شما را درست نمی فهمم شام آرام زید کی شما را بمن چه ارتباطی هست؟)»

ختم

ژوندون

موسیقی جدید هنگری

پرداخته آنرا بشکل جدید و اصلاح شده عرضه نمودند بلکه گوشتیدند مانند آن هنک های مذکور و بشیوه آن آن هنک های جدیدی بسازند. از همین جهت در اندک مدت بنام آهنگسازان معروف یاد شدند.

در زمانیکه (راک اند رول) مود روز بود این عده آهنگ های محلی را بر تیم راک اند رول در آورده شهرت فراوانی کسب کردند.

این حرکات جدید شکل جنبش بزرگی را در موسیقی هنگری داشت و به تقلید های مطلق خاتمه بخشید. بعد از آن همه کمپوزیتور ها کاپی کردن را رها کرده گوشتیدند خودشان کمپوز نمایند و موج ناسیونالستیک موسیقی آغاز شد.

با اضافه شدن کمپوزیتور ها و دسته های موزیک آن هنک های فراوانی هم پدید آمد. سوره موسیقی بالا رفت و ذوق مردم عالتس شده رفت. و سمعت ساحه بخش موسیقی هم افزایش یافت و کنسرت ها و فستیوال های موسیقی بیشتر گردید.

در اولین فستیوال در سال ۱۹۶۶ از طرف این گروه ها شصت آن هنک در میان پنجاه آن هنک خارجی در معرض مقایسه گذاشته شد.

قضایوت را تنها بیک گروه خاص نگذاشته بلکه تمام بینندگان و شنوندگان را در و تلویزیون را بقضایوت کردن درین مورد دعوت نمودند. خوانندگان بر جسته ماندند یانوش و گبو لای و (گه آل) با سرودن قدیمی ترین آن هنک ها به مودرن ترسین شکل باعث استقبال پر شور مردم شدند. آهنگ معروف (هجر قوت دیگر با ز پیچه نو نخواهم بود) که از طرف دختری بنام (کالی کواج) که آواز خوان گمنامی بود اجرا شد. این دختر بعد از سرودن آن بارچه به اوج شهرت رسید.

گروه دیگری بنام (گروه ایلش) در آلمان شرق دوازده آن هنک خود را ریکاروساختند. بعد از آن اکثر گروه های موسیقی هنگری در فستیوال ها برای هر خواننده از هسی کشوری مو سیفی مینواختند. معتقدند اینست که به کاپی میکنند و نه میگذارند مو سیفی شان از زمان عقب باشد زیرا جوانان همیشه هر چیز را مطاسق مود روز میخواهند. با این موفیت ها کمپوزیتور های جوان هنگری یکبار دیگر نام و آوازه کمپوزیتور های کلاسیک خود را زنده ساختند.



نجوم و احکام نجوم

بیشتر است، این مبدأ در هر چهار سال یک روز مقدم بر اول حمل می شود و همینطور در هر چهار سال تغییر میکند تا در ۱۵۰۸ سال بعد بار دیگر به اول حمل مطابق شود. در سال ۴۷۱ هجری قمری وقتی

که اعتدال ربیعی در ۱۹ فرور دین ماه قدیم واقع بود گروهی از دانشمندان خراسان که از آنجمله ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیا می و ابو حاتم مظهر اسفزاری و میمون النجیب و ابوالعباس لوکری و عبدا لرحمن خازنی بودند، بر آن اتفاق نمودند که تاریخ وضع کنند که او ائل سال همیشه در یک موسم باشد و برور زمان متغیر نشود، از آنسبب تقویم و تاریخ جلالی را تنظیم کردند و اول سال را در اول حمل قرار دادند و نور و زرا که تا آن وقت در سال شمسی سیار بود ثابت گردانیدند.

در تقویم جلالی، ماههای دوازده گانه سال شمسی که بنا مهای دری خوانده میشود هر کدام ۳۰ روز است و در آخر سال پنج روز بنام خمرسه مستتر قه افزوده میشود که آنرا اندر گاه نیز می گویند و اول حمل روز یست که قبل از ظهر آن

تحویل آفتاب به برج حمل صورت گرفته باشد یا در شب قبل از آن و یاد بعد از ظهر روز قبل از آن واقع شده باشد و این قاعده هنوز هم بین منجمان ما اعتبار دارد.

تقویم ترکی :

تقویم ترکی منسوب است به حکمای ختاو ایغور که به قر نه ای ۱۲ ساله معتقد بودند و هر سال را با سم جا نوری موسوم میکردند و احکام سال را بر حسب طبع آن جا نور

این را هم نا گفته نگذاریم که سال ۱۳۵۳ شمسی باین حساب سال پلنگ است.

طبیعی و فیلسوف بزرگ

رشته مخصوص علمی بنام «ایستادشناسی» بوجود آمده است. در کشور این راه آثار دانشمندان و محققان شوروی نظیر صدرالدین عینی، وف. اسمو، و. پارتول، ای. برتلس، ای. بریسوف، ام. بیهاولدینوف، اس. براگسکی، م. بالتهیف، قیوم ناصری، ایراهیم مو صتوف و دیگران دارای اهمیت خاصی میباشد (۵).

در افغانستان عزیز نیز یک سلسله تلاشهای بخاطر احیای مقام بلند علمی این دانشمند گرامی صورت گرفته و علاقمندان مقالاتی در معرفی او نوشته اند. مخصوصا درین زمینه قابل یادآوری است او توانسته است با تشریح سلسله مقالات علمی ارزشمند در مجلات ژوندون و آریانا، افکار و آراء این سینا را بر اساس یک اسلوب علمی مورد تحلیل و تجزیه قرار دهد و جوانب مختلف آنرا بایک دید مقایسوی از زیانسی نماید. بدینسان او در کشور ما گام اول را در راه این سینا شناسی برداشته و باید گامهای بعدی را نیز بردارد.

در افغانستان بخاطر تحلیل از مقام شامخ علمی این فرزند پرنیو وطن یک شفاخانه یک مکتب لیلیه ثانوی، یک فروشگاه کتاب و برخی مواضع دیگر بنام وی مسمی گردیده و اخیرا یک سلسله جوایز مطبوعاتی نیز بنام وی از طرف دولت جمهوری افغانستان منظور گردیده که در قطار جوایز متعدد دیگر منظور تشویق دانش و فنر هنرک به مستحقین پرداخته خواهد شد.

اکنونکه در کشور ما در فشر و زیم نوین جمهوری در امتداد است و سعی بعمل می آید تا مفاخر ارزنده ملی احیا گردد و نسل نو به ارزش فرهنگ کهن خود پی ببرد، خیلی بجا خواهد بود تا بیاسی تقدیر از خدمات علمی این نابغه بزرگ، برخی از مراکز علمی مملکت از جمله کتابخانه عامه کابل بنام پی افتخار وی مسمی گردد.

پایان

(۳) «ازبیک سویت انسیکلوپیدی سی» جلد اول ص ۶۸ - ۶۹.
(۱) متن سوال و جواب ابوریحان بیرونی و ابن سینا «تشریحات و فتن» تاشکند، ۱۹۷۳.

سازمان دانشوران، جلد اول ص ۱۱۶ چاپ قم.
دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران (۲۳)، جلد اول ص ۲۸۵-۲۸۴.

(۲) غ. ی. سمروف، ابوریحان بیرونی، نیکولای کوپرنیک و دانش کنونی، تاشکند ۱۹۷۳ ص ۸۶.

(۳) ف. ذکرائیف، اندیشه های بیرونی و ابن سینا در مورد یک سلسله مسائل فیزیکی، مجموعه مقالات پنجاهمین سالگرد بیرونی، تاشکند ۱۹۷۳ ص ۱۷۲.

(۴) دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی جلد اول ۲۸۶.

(۵) «ازبیک سویت انسیکلوپیدی سی» جلد اول ص ۶۸-۶۹.

نقش مهمی ایفا کرد و توانست با ایجاد و فعالیت علمی خویش دست آورد های معنوی نهضت فرهنگی ممالک شرق نزدیک و شرق میانه را محسوس سازد و دیدنی وسیله در رشد و انکشاف دانش و فرهنگ اروپا و شرق تأثیر محسوس و بزرگی بجای گذاشت.

او در روزگار خویش و نیز در قرون بعدی چهره آسیا و چه در اروپا با القاب بزرگسی چون «شیخ الرئیس» (رئیس العلماء) و «سلطان الاطباء» نامیده شد و از آسرو و حیثیت بیمانندی برخوردار بود و در عین زمان حیثیت استاد و مربی و رئیس ای را داشت و شخصیت های معروفی چون ابو عبید جوزجانی، عمر اصفهانی، محمد شیرازی، متفکر بزرگ بهمنیار بن مرزبان، یوسف ایلاقی شاعر و دانشمند عمر خیام از موره شاگردان صادق او محسوب میشدند.

در کشور های شرقی و اروپایی در دوران رنسانس و قرنهای بعد از آن، دانشمند و متفکر بزرگی که نام این سینا را بسیار احترام یاد کنند، کمتر میتوان بر خورد. در شرق ناصر خسرو قبادیانی بلخی، عمر خیام نظامی گنجوی، جلال الدین بلخی، ابن رشد، الوغ بیگ، علیشیر نوایی و در اروپا طبیعت شناسان، فیلسوفان و هنرمندانی چون فرانسیس بیکن، نیکو لای کوزانسیکی، دانت میکلانژ، جوو دانو پرونو و دیگران از افکار پیشا هنرک وی مستفید گردیدند و نامش را با نهایت احترام بر زبان رانند.

در رسم هایی که از زمان رنسانس بجا مانده، فرزند نامور بلخ در قطار دانشمندان و متفکران معروف یونان باستان نظیر ارسطو جالینوس، بقراط، بطلمیوس، اقلیدس و غیره گرفته است.

طبیعی دان مشهور کارل لینی یی که برای اولین بار تئورات را بر اساس علمی تصنیف نموده نیاتی را که برای همیشه سبز و خرم میباشد، بافتخار این سینا، «او یستینه» نامید.

ک. مارکس و ف. انگلز در اثر معروف خود بنام «ایدولوژی المان» ازین متفکر ارجمند بلخ با احترام و قدردانی نام برده اند.

ترجمه آثار این سینا در اروپا سر از قرن ۱۲ میلادی بزیان لاتین آغاز یافت. تنها اثر مهم وی (القانون فی الطب) بزیان لاتین پیش از ۳۰۰ بار نشر شد و بخش های مربوط به متافزیک آن نیز بزیان لاتین نشر گردید.

احترام و اعتماد مردم به این سینا تا حدی بود که او را تا جایگاه قهرمانان فولکلوری بلند بردند و در بین مردمان شرق حکایات روایات و افسانه های شگفت انگیزی پیرامون وی پدید آمد و کار های معجزه آسایی را برای نسبت دادند.

دانشمندان جهان مدتهاست که در اطراف آثار و فعالیت های علمی این سینا مصروف تحقیقات دائمی دارند.

همین اکنون در تمام السنه زنده جهان اثر هایی دربار این سینا نوشته شده است. فعلا عدد قابل ملاحظه ای از محققین اروپایی و نیز محققین عرب، ترک و ایران در تدقیق و معرفی آثار این سینا سهم در خورتو جیی گرفته اند و در نتیجه این تحقیقات یکسک

به ایجاد صحیحتر نمودی از ماده میسر اند و در اطراف تأثیر نور بر اجسام شفاف و غیر شفاف معلومات میدهد.

تأثیر افکار ابوریحان بیرونی بر این سینا از خلال آثار یکه بعدا مینویسد مشهود است. چنانچه در آن بخش کتاب (دانشنامه) که پیرامون مسایل طبیعی بحث میکند، درباره نور یک مقدار معلومات کافی و درست میدهد. مثلا درین اثر ضمن پارگراف «توضیح لایینی نبودن افکار کهن درباره دید» چنین مینویسد «در مورد دید بین دانشمندان اختلاف است. برخی دانشمندان قبل از ارسطو چنین پنداشته اند که نخست نور و روشنایی از چشم (بیننده) خارج میشود و پس از رسیدن به اجسام، قابل رویت میگردد. این (سخنی است) بیهوده. چگونه میتواند آنقدر روشنی در چشم موجود باشد که برای دیدن عالم از زمین تا آسمان کفایت کند؟»

این سینا در پارا گراف بعدی بر اساس مفاهیم عینی سبب این حادثه را که چرا اجسام هنگام دور شدن از چشم، کوچکتر بنظر میرسند، طور سیستماتیک توضیح مینماید و آنرا با تکیه بر اساس های هندسی اثبات میکند و درباره سرعت نور چنین میگوید: «در عهد (برق) رامبستون دید و شنید بر یک نخست بنظر میرسد، اما صدا، پس از حرکت در هوا بگوش میرسد. ... یک مثال دیگر: کازاری را که در فاصله دور قرار دارد، هنگامیکه لباس را برای شستن بر سنگ میزنند میتوانیم ببینیم، اما پس از گذشتن یک زمان معین، آواز آن بگوش میرسد».

ابوریحان بیرونی با ارائه سوا لها و ایراد اعتراضها بر پاسخهای ابن سینا، ماهیت یک سلسله مسایل فیزیکی را بدستوری توضیح کرده و بدین وسیله در تکمیل شکل تفکری علمی این سینا تأثیر خود را بجا گذاشته و این سینا نیز بر وی تأثیر وارد آورده است. هرگاه آثار علمی این دو متفکر بزرگ بشکل مقایسوی مورد تدقیق و مطالعه قرار گیرد، در روشن شدن تألیف متقابل آنها کمک موثری خواهند نمود.

این حقیقت که مناظره علمی هر دو دانشمند در ایجاد های بعدی آنان تاجه حد تأثیر مثبت داشته تا حدودی واضح است. آنها میدانستند که در جریان بحث و مناقشه حقایق روشن میگردد، بنابراین بایکده دانشمندان دیگر نیز سوال و جواب پرداخته و حتی برخی آثار خویش را نیز بهین طرز تألیف نموده اند. مثلا این سینا «کتاب الاشارات والتنبیها» (و قراضه طبیعیات) و بیرونی (کتاب التفهیم) خود را با استفاده ازین روش نوشته اند. آثار این سینا و ابوریحان بیرونی در ساحت علوم، معین برای رشد و انکشاف دانشمندان شرق که پس از آن دو آمدند، زمینه مساعدی بوجود آورد و راه حرکت آنان را در جهت تکامل هموار ساخت.

این سینا بهشابه یک شخصیت علمی جباری:

ابوعلی بن سینا پادشاه آورد های بزرگ و میراث علمی پرمحتوای خود در رشد و ترقی رشته های مختلف دانش بنیاس جباری

۷- اعتراض بیرونی درباره تعیین زمین (راست) و جهت شرق.

۸- اعتراض بر ارسطو درباره کرویت شکل نار با آنکه بعقیده ارسطو لازم است که شکل نار غیر کروی باشد.

۹- سوال از حقیقت حرارت و شمعاعات که اجسامند یا اعراض؟

۱۰- درباره استفهام از حقیقت استحاله و انقلاب عناصر که استحاله آنها بر یکدیگر ارجح قبیل است.

۱۱- درباره علت جریان حرارت در آب.

۱۲- درباره چگونگی حرکات عناصر اربعه بطرف مرکز یا بطرف محیط.

۱۳- درباره چگونگی ادراک باصره.

۱۴- درباره علت مسکون بودن ریسج شمالی زمین و مسکون نبودن سه ریسج دیگر.

۱۵- درباره جهات سطوح و کیفیت تماس آنها بایکدیگر.

۱۶- درباره وجود یا عدم حلاء.

۱۷- درباره شکستن اشیاء بر اثر حرارت و پروت شدید.

۱۸- درباره باقی ماندن یخ بر روی آب (۱).

چون این سوا لها باین سینا رسید، پس از مدتی در برابر هر یک جوابی نوشت و چنانکه محققان گفته اند هدف این سینا از آن اثبات سخنان ارسطو بوده است نه تحقیق بخاطر روشن ساختن حقایق امور.

از آنجاکه این جوابها روح متجسس و حقیقت جوی بیرونی را قناعت نمیداد، اعتراضاتی بر آنها نوشت و باین سینا فرستاد و طی این اعتراضها بر جوابهای او انگشت نهاد آنها را سطحی دانست و توضیح نمود که این پاسخها به تحقیق و تجرید استوار نیستند و در نتیجه مناظره علمی جالبی آمیخته با خورد هایی بین هر دو دانشمند بوجود پیوست که نمودار دید عمیق فلسفی و درک وسیع علمی آنها میباشد. درین موقع ابن سینا ۱۸ ساله بود و بیرونی ۲۵ سال داشت (۲).

قابل یاد آوری است که ابوریحان از جمله پاسخهای ابن سینا فقط به پاسخهای سوا ل ۸ و ۱۶ اعتراض ندارد و این سینا نیز ملاحظات بیرونی را در سوال ششم می پند یسرد و درست میداند.

طوریکه از بررسی سوال و جوابها بر می آید، این سینا دیدهای مربوط به حرارت را نسبت به بیرونی بهتر و عمیقتر درک کرده است چونکه حالات یسکو لوزیک و خصوصیت های فیزیولوژیک انسان در آنوقت از روی حرارت توضیح داده میشد و این سینا درین عمقا وارد بود، لذا توانسته است درین ساحت بیرونی را تحت تأثیر قرار دهد (۳).

عقیده ابوریحان بیرونی درباره نور خاکی از جسمیت آتست و او بر عقیده ابن سینا و ارسطو بر اینکه روشنایی کمال جسم شفاف و از جمله لوازم ذاتیات آتست اعتراض میکند و نور را فی حد ذاته جسمی تصور میکند (۴). چنانچه طی سوال نهم خود نور را ماده و یا

مردی بانقلاب بقیه

صرف غذا مهمان خانواده بنت بوده اید .

در جوابش گفتم ، بلی آقای ماتیلند این حدس شما کاملاً صحیح است .

ما تیلند پاسخ داد : « بسیار خوبست جانسن . شما از کار پرکنار هستید . دیک با حیرت و تعجب پرسید : « همه اش همین بود؟ »

جانسن در نهایت بلا تکلیفی اظهار داشت : « بلی همین بود . شما از آن چیزی می فهمید؟ » دیک جوابی نداد . الک که با کنجکاوی تب آلودی متمایل بود تادر اطراف ماتیلند هرچه بیشتر کسب معلومات کند ، سوال دیگری را مطرح کرد :

« آقای جانسن ، شما از سالها به اینطرف با این شخص کار میکنید و به او زیاد نزدیک استید ، شما در طول همین مدت طولانی گاهی متوجه نشده اید که ملاقاتهای او غیرعادی بوده باشد و شما نمی دانید که او با ساز مان بقیه هارابطه داشته باشد؟ »

جانسن چشمها را باز تر کرده بالحنی که عدم اطمینان از آن مشهود بود پرسید : « با بقیه ها گفتید؟ » خداوند مرا در پناه خود حفظ کند ! نه چنین چیزی را متوجه نشده ام ! حتی بخاطر ندارم که برای یک مرتبه هم از ساز مان بقیه ها یادی کرده یا به آنها تماسی گرفته باشد . نی آقای الک ، هیچگاه درین باره چیزی نشنیده ام . نه آنها را دیده ام و نه در باره شان چیزی خوانده ام که چنین انتباهی از آن گرفته باشم .

« شما حتماً راپور هایی را که در باره فعالیتهای تجارتی او نشر شده خوانده اید و آیا این راپور ها برای تان چنین حدسی را بمیان نمی آورد که ماتیلند شما به اثر حادثه کشته شدن آقای میکلان در ناحیه دندی ویا از اثر حمله ایکه با لای تاجر پشم در دور بی صورت گرفته چنین تصور می کنیم که شاید ماتیلند درین حادثات سهمی داشته یا مثلاً شما چیزی میدانید که ماتیلند به خرید و فروش ایکور و عطریات فرانسوی دلچسپی داشته است؟ » جانسن سر شرا به عنوان بی خبری تکان داده گفت : « نی ، آقای

شماره ۴۷

انسپکتر او صرف کار های قا نونی میکند . او ملکیت وجایداد فراوان در انگلستان در جنوب فرانسه و امریکا دارد . علاوه بر یک مقدار هم در بور سهای پولی نقش داشته بلی ، بلی ، ما حتی پیش از اینکه مارک سقوط کند ، صاحب یک معامله قوی اسناد بهادار بودیم .

دیک پرسید : « آقای جانسن حالا تصمیم دارید چه کار کنید؟ »

جانسن دستش را با بیچارگی حرکت داده در پاسخ گفت : « آقا ، شما بگویید از من چه کاری علیه او ساخته است ؟ من در حدود پنجاه سال دارم . من قسمت بیشتر زندگی خود را به کاری صرف کردم که حال تصور نمی کنم در جای دیگر بمن شغلی رجوع کنند . خوشبختانه من نه تنها پول ذخیره کرده ام بلکه یکی دو معامله خوب خرید و فروش هم انجام داده ام که ازین ناحیه از پیر مرد ممنون هستم . تصور نمی کنم وقتی دید که از مثالهایش پیروی کرده و موفق شده ام ، زیاد خوشش آمده باشد اما بهر حال این موضوع از تباطی به جریان امروزی نمی گیرد ، ولی ازین ناحیه هم از او سپاسگذار هستم . من امروز بقدر کافی پول دارم تا روز های باقیمانده زنده گی خود را اگر به کدام کار اختلاس و خلاف قانون دست نزنم ، بسیار بسیار بخوبی بگذرانم . اما من اصلاً درینجا نزد شما آمده ام تا ببرسم که شما برای من کدام کار و شغلی سراغ ندارید ؟ دلم میخواهد یک مقدار کار کنم و از همه بیشتر مایلم با شما همکار باشم .

دیک قدری تفکر مینمود ، زیرا برای جانسن طوریکه خودش هم میدید ، امکان کار دادن وجود نداشت و هم از طرفی نمی خواست او را صریحاً جواب رد بدهد .

دیک در جواب جانسن اظهار داشت : « برای من چند روزی مهلت دهید تا در اطراف آن غور کنم . حالا چه کسی سکرتر آقای ماتیلند مقرر شده است ؟ »

« اینرا نمی دانم . اندیشیدن به آن مرا نا راحت میسازد . من یک نامه را به روی میز کارش دیدم که به آدرس ما د موازل بنت نوشته شده بود . و درست در همان لحظه

این فکر بمن پیدا شد که شاید میخواهد وظیفه مرا به ماد موازل بنت پیشنهاد کند . »

دیک با و ر نمی کرد ، گوشه هایش این کلمات را درست شنیده باشد : « به چه دلیل ممکنست او به این فکر افتیده باشد؟ »

جانسن در جواب دیک گفت : من نمی دانم . اما چند مرتبه پیر مرد از من راجع به خواهرهای طالب معلومات شد . این رفتار او هم مثل سایر کار هایش برای من عجیب بود .

جانسن با اظهاراتش الک را شدیداً نا راحت ساخت . او برای مقابله بایک مبارزه رقابتی با داشتن پنجاه سال بهیچوجه مساعد نبود الک اینطور در باره جانسن فکر کرده اظهار داشت : « تصور نکنم ماد موازل بنت این شغل را ولوانکه آقای ماتیلند از او جدا تقاضا کند ، بپذیرد . لطفاً آدرس تانرا بمن بدهید تا در صورت لزوم اگر مطلبی را بشما اطلاع دانی باشم . پیدایتان بکنم . »

جانسن یک کارت فر سوده و چرک را به طرف دیک دراز کرده زیر لب غم گمن معذرت خواست و با آواز بلندتر گفت : « آدرس من خیابان فیتس رای نمبر ۴۳۱ است . » سپس به طرف دروازه خروجی رفته هنوز دستش را از روی دستگیر نبرداشته بود که با لحن تردید آمیز و لکنت زبان اظهار داشت .

« من ماد موازل بنت را دوست دارم و میخواهم ماد موازل بنت بداند که آقای ماتیلند آنطوری که معلوم میشود ، آدم بدی هم نیست . و من نمی خواهم اکنون که از خدمت نزد ماتیلند اخراج شده ام ، رفتار غیر مهربانه ایرا درپیش گیرم و از او بدگویی کنم . »

الک گفت : « شیطان بیچاره » و آنگاه از عقب نگاهي به مردی که به امتداد خیابان هارلی تیراس حرکت میکرد دیده ، به صحبتش ادامه داد : « این یک ضربه برای او بشمار میرود . شما نزد دیک به او گفته بودید که امروز صبح ماتیلند رادیده ایم و از همین سبب من وارد صحبت شده و نگذاشتم شما حرفی بزنید . زیرا این موضوع جزع اسرار ماد موازل بنت بشمار میرود و نباید دگران از آن چیزی بدانند . » جمله اخیر را الک بالحن اعتراض آمیزی ادا کرد .

دیک آهی کشید : « اگر خواست

خداوند باشد ، این کار نخواهد شد . » درست در همین لحظه متوجه شد و بیاد آورد که آقای جانسن را به صرف نهار دعوت کرده بود .

در ساعت عصر بود که تیلفونی الک را به منزل شماره ۴۳۱ خیابان فیتس رای فوری خواستند . در آنجا در منزل آقای جانسن سرقطسی صورت گرفته است . در لحظه ایکه آقای جانسن بیخبر وارد منزل شده سارق با دستپاچگی باشتی سنگینی ضربتی به فرقش وارد کرده و فیلسوف به اثر وارد شدن ضربت بیهوش نقش زمین شده است .

وقتی الک به منزل جانسن رسید ، او بحال آمده و زخمش را بسته بودند . از شدت ترس رنگ به رخ نداشت و همچنان که در کوچ دراز کشیده بود می لرزید .

باقی دارد

ناتالی وود ستاره برجسته هالیوود که سالها است در تارک سینمای امریکامیدرخشد شهرت فراوان دارد . از فلم های معروف او شکوه علفزار است که شهرت او را عالمگیر ساخت .

انسیس

ژوندون

مسؤل مدیر :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تیلفون : ۲۶۸۴۹

کور تیلفون ۳۲۷۹۸

مهتم علی محمد عثمان زاده

پته : انصاری واپ

داستراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۱۲۴۱

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

مود و فیشن



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library